تفسیر حافظ

تعلق شیخ یوسف بن شیخ مولدان

۲

[illegible]

بررسی احوال چونین لیلاخان
داخان داخانی واخن جه داخان

باهمی تست پر از فتنه در این بادیه هوشدار
تا غول بیابان نفریبد بسرابت

یوم لا ینفع مال ولا بنون
حرره محمد موفق

[illegible]

سن

[illegible] ۱۳۲۷

[illegible]

محمد مروری

نگار من که بمکتب نرفت و خط ننوشت
بغمزه مسئله آموز صد مدرس شد

[illegible]

محمد مروری



الحق بغایت دقیق مؤلف نورالله قبره روح را بهجت ...
جمعاً دیوان خواجه را ... روشن ...
طبعان منکران خواجه را بغیب اللسان ... فکر محققان
عارف نفسی ...

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد از حمد و ثنای ذات مطلق که از فهم و ادراک بشر دور است و در کمال صفات خود آشنا
و در تابش ضمیر آفتاب جهت مرآت آیینه ذات نکته دان است و پس از صلوة علی
سید المرسلین و خاتم النبیین که از ذات و صفات علم از نا کمال و جود سرورش ...
و ذات نقش یافت صفاتش در خلوتکده ضمیر علم شمع افروخته و هزاران درود بر اصحاب کبار
چار یارش که چهار عناصر جسم دین اند و چهار ارکان ... تقین که ... چهار یار
دین را سرور ... علم الیقین عنصری ... طبع ... عارفان ... و
محققان و سرور ... لسان الغیب ... از فکر محققان ...
اهل عرفان و یقین ... زین العابدین ... و تکمیل التحقیق و التبیین ...
... که هر شهود ... ابراهیم ... حفظه الله ... بصحرای خطای ...
در رشته ... استعارت و عبارات و ... تقصیدات و معانی
ابیات ... و اصطلاح ... از ... اهل ... ابیات
شب ... آفتاب حسن ... اهل بصیرت را اسرار ... نور ...
خلاصه آنکه ... اسرار ... دیوان لسان الغیب ... مشرب ... طور معانی ...
حضرت ... قلم ... عبارات ... نکته ... حروف ...

بعضی بوده کار دوده نوشت و گرنه سیاهی چه یارد دید جایی که بر اسرار کلام تمهیدات ...

لباسهای شب نشسته عبارت را منکر دورانم دو تاب آفتاب صبح کاذب فکر برآورده بروی روشن

افروز کرده ام روزی در مجلس اهل تصوف تذکره بیت دیوان حضرت ایشان در میان آمد

معانیش هیچ بهره بروی کار نیامده که تا مقبول اهل عقول کرده هم درین فکر بودم که گذشت

شب در آمد لطف الشیل صورت مبارک حضرت خواجه تکیک قدس روحه

سکندری منظور در آمد که از نور تاب آفتاب جمالش خانه تیره درون دل بیت الله ساخت

و سینه کثیف مرا از هر کثافت پرداخت از لطف و عنایت بی نهایت معنی

این بیت را نوعی منکشف گردانید که تمام اسرار دیوان بر فکر منکسر من متحقق گشت و در سر

داشت که رسالت بدین ناقص کمال تحقیق نشد و کفی بالله شهیدا ... ای رموز

فهم صاحب دردان که بیند از گوشش بنیاد ده باقی صبوح در باب غیب ابیات ... علی صلواة الله

علیه که بین رنگ مخالف و مملو هزار رنگ اسرار است لکن هزار جا سفینه فکر و لکن ... خوانش را

در ان امر ششه کسی نخواهد رسید رنگ سیاهی می گردد مگر هر رنگ ... رنگ باشد بر همان ... براه

ولله

ولیکن باید که درباب ختم ابیات نظر تحقیق نموده هر بیت نسبتی که به سخن حال دارد باشد

مدان رنگ بردن آرد ما قیامت رعنا ... اسرار الخفی ... اول

یک رنگ برابر دوده تیره از پرتو خورشید روشنی فرماید بدان که

مسجد و عبادتگاه و خانقاه و کعبه و این ترکیب لفظهای فارسی در ابیات و مطالب معنی

ظاهر گشت هر ان را مسکن عبادت و مسکن سجده اهل شریعت

خوانند و لیکن جای هر مال این تمام لفظها لطف معنویت آن است که مکه

سجده عالم قدس گویند که در انمنزل نور محمدی صلوات الله علیه و سلم چندین هزار سال

رکوع و سجود و زاری و تسبیح بوده الغرض که پیش از ظهور ممکنات بزبان حال

آن بی نیاز را نیازی می ستود و حضرت خواجه را بعضی جا بهام اشاره

مرشد یا منقبت اصحاب کبار است در ان مقام مملو از سنت مبارکه ایشان شیخ

میخانه و میکده و مصطبه و خرابات و خمخانه هر جا بعضی دماغ ... و عبادتگاه مغ و خانقاه اسرار

آمده و بعضی جا بات ... حضرت خواجه را از الله ... محبوبه شیخ ...

می و باده و شراب و دختر رز هر جا عبارت از نور محمدیت صلی الله علیه و سلم

هر جا مملو از قطرات مینانه و دماغ است هر در پیاله هر عاشق سنجیده و بعضی جا لطف

بطرف ظاهری بر آن شده و دیر کنشت و بتکده و بتخانه و کلیسا و صومعه و صومعات

حضرت خواجه را مطلب بمقام جان است که در آن مسکن بشود قد رعنا چار برد

بت و صنم و نگار و ترک و شاهد و دوست را مانند گلرخ و سیمبر و سنبر و سمن بوی و پریچهره

و سرو قد و نهال و شاخ صنوبر و غزال رعنا خوانند و بعضی عبارت است در آنجا اشارات

نعت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم تا بانست و بعضی جا اشارت است

اولیای را مرشد و بسیار ان مرشد است و بعضی مقام است که در آنجا تعریف حسن

محبوبه خود است و غیر از پیر خمار و صبوح و جام هر جا عبارت از وجود عارف کامل است

و جسم جهان است و بعضی جا از مطلع تا مقطع غزل است و جای از طرف ظاهری

بعنوان گذشت جام و پیاله و قدح و ساغر و کاسه و رطل و دور هر جا که لفظ

لفظ محمد رسول صلی الله علیه و سلم از چشم عالم وجود انسان و دل عارف و صوفی

و دیار رسا و در دلش و زاهد و عابد هر جا ملامت از خواجه کونین صلی الله علیه و سلم

و بسیار جا است که حضرت لسان الغیب ملامت را اطراف خود

و سوی دیگر است و اکثر این قوم با یشان خدمت و جهد

بسیار داشته عارف رند و عابد عاشق و عارف

و عارف آنرا گویند که شناسنده جزئیات و کلیات ذات و صفات باشد

و رندان را گویند که محو گردانید از صفحه دل خویش فکر کار و بار هر دو جهان را محبت

الهی عاشق آن را گویند که راه منزل شریعت و طریقت طی نموده باشد بمنزل

رسیده باشد یعنی بمسکن دل پیر مغان و پیر میکده و مغ مراد از مرشد است که رهنمای

بسوی ثبات صنم جان است و مغبچه خلیفه ارشاد ایشان و بعضی جا ظاهرهم توان

خواند راهب و بت پرست و ترسا و کافر و یهود عبارت از پرستش کننده گان در

عالم قدس است و بعضی جا اشاره بصنم خانه دل است زنار دلیل در خدمت بت جان

خود را ثابت داشتن کمر بستن و مستعد شدن به در کردن ایمان عاریتی مجازی است

و درد کش عبارت از عاشقان الهی است که تمام عمر بدرد و دریغ و گریه کردن گذشته باشد

مطرب مراد از وجود مطلق است و عشق را نیز میتوان خواند و از ظاهر تمام هم میتوان گذشت

دف و چنگ و عود و رباب و طنبور و چغانه مراد از متحرک کردن و آواز نمودن دل و شش

و جگر است و بعضی جا اراده حضرت هم ... ظاهری است نی و ناقوس عبارت از جسم

حضرت جبرئیل است علیه السلام که عالمی را از ... لطیف خود مست و مدهوش اسرار

الهی ساخته ... جا است ... گویند که در شهود ... ان را ...

خوانند ترانه مراد از آوازی است که ... جزویات عالم هویداست و ظاهر هم هست

بوق و ... عبارت ... از تجلیات الهی است که در عالم جان متجلی میگردد

بصورت که ... و هم ... بالاتر ... آید ... عبارت از اسمهای

جالبست دار ظاهری اسم بالا زیر بر آید کرشمه و ناز و غنج مراد از نوابهای شوخ محبوب
که در لمعات عالم جلوه گر میشد کاکل کنایت از آن اسرار است که از وی هیچ ملایک جان ؟
خبردار گشته باشد و پیچشهای هفت افلاک را بر گزینه و بر ظاهری هم جلوه گر است زلف
و طره عبارت از اسمهای قهاریت و جباریت و هر چه لاحقه با نیمها و هر چیزی که بند
و اسیر کننده بر پریشان رسانده باشد و ظاهر نیز خط مراد از آن سینه صفحه است که در این
در نظر سالک هیچ تجلی از حسن محبوب جلوه گر نمی گردد خال پیچیده اسم ارادکو نبد چنانچه لفظ
بسم الله و لفظ علم و اسم باشد ابرو مراد از قوس احدیت است چشم مراد از چشم رحمت
و چشم قهر است لب عبارت از دو پرده علم است پرده ظاهر علم و پرده باطن علم حسن است
بر تو شمع جان است که از پرده فانوس بدن بیرون و متجلی گردد چاه زنخ مراد از دهن تنگی
که منه ادراک انگشت از فهم دل پایان واقع است و در چشم نگر بسیار صاف و شفاف بنظر می در
آید بستان و باغ و ریاحین و روضه و دوحه و چمن و ارم و بهشت عبارت از وجه چشم
حضرت صلی الله علیه وسلم و بجسم مرشد است و جام مراد از دل است صبا و نسیم مراد از
هوای باغ دل است که در ریاحینت کمال از جانب شمال عالم دل سالک میوزد و او را در طرب
مدام و در عیش مستدام دوام میدارد بعضی جا عبارت از قاصد حقیقی است یعنی جبرئیل علیه السلام
و مژده او رکه مانند باشد از جانب الله باد مراد از رقیب که پریشان سازنده دل عاشق باشد
و بسیار جا است عبارت از قاصد است ابر و سحاب و هوا کنایت از بی ریا است
که در جنس نفس در دماغ می پیچد و از وی قطرات گرم و اشکین مانند شبنم بر زمین دل
سالک می ریزد طایر مرغ و هدهد و بلبل و طوطی و کبک و عنقا و سیمرغ بعضی جا است

که مراد

که مراد از دلیست که ظاهر طاهر او بشا عالم قدس است و بعضی از فیض محبوب حقیقی است
و ظاهر هم تهمت ندارد لطیفه کنایت از وسیله نمایان حسن است که مانند گوهرهای عاشقرا
بسوی خود در میکشد عکس رخ شراب سرخ رنگ و بعضی جا است که پرتو ذات را گویند
یعنی روح روانرا خنده می خنده بیهوشی و خنده بی اختیاری مهر سلیمان مراد از مهر نبوت است
و بعضی جا نشان ره بطرف حضرت سلیمان صلوات الله علیه هم هست و لفظ مهر اکثر جا نشان رست
بان مهر و نشان است که حق سبحانه و تعالی خزینه اسرار خود را در دل بگسیند هر مؤمن در
روز ازل مهر طلسم ساخته و بران امانت مهر و نشان خود نموده و عقل را بران خزانه رقیب
و نگهبان گذاشته تا نفس و شیطان در آن امانت خیانت نکنند این خاک سار رعنة بدین
طور رمعا که مانند مدینه علیه السلام در خشوع و خضوع شبها و روزهای بی شمار بدرگاه با
نیاز بی ریا باهوس ریا ورق سرجان را بسنگ مفارقت مردم در آورده و بارارات ازلی
و نصیبه ابدی از درخت علم لا زوالی به بستان لایزالی ذاتی و صفاتی محبوب حقیقی رحلت
العشق نار اذا وقع فی القلب یحرق غیر الله تجلی بار آورد و در بازار کائنات
و ممکنات دست بدست اهل تصوف و صاحب ادراک علم حقیقت و معرفت
میوه نو رافیه بیضا بر آورده گشت که از هند بسر دلان و کرشمه چشمان انوار بدیع آن
در آید و بفانیده لذاید روحانی از دیش بر آید بیت منکه درین خانه زرین نگار ؛
نقش بصد رنگ زدم بار ها ؛ ماه بخورشید بر آورده ام ؛ مشتری و زهره بهم کرده ام ؛
گرچه مرا کار بپرکار نیست ؛ هم بسری نقطه مرا کار نیست ؛ باشد اگر از روی طرز سخن ؛
در دل خورشید کنم انجمن ؛ هم بشش شمع درین خانه ایست ؛ هم مگس چند بپروانه ایست ؛

لیک همه سوخته جسم بهر شمع برافروخته چشم کین انجمن را بهین ناکر نوری میلک

باغ یقین   ور تو شوی بوم درین خوش چمن زاغ حسد کور کند بی

سخن و چه بگفت آنرا گوینده کرارادت کاملی دارد تصور ذات وصفات خود را خبر نداشته باشد

... جسته است و مه هویت میکرد و چنانچه پوست هر شئ از اندرون خبر دارد

و نه از بیرون خبر دارد نه از ذات و صفات خویش و هویت را دو مرتبه است اول غیب هویت

و دویم ظاهر هویت است غیب هویت آنست که حق پیش از ظهور عین حق بود و بعد از ظهور

بر افراد صورت عالم است یعنی عین عالم شد و ظاهر هویت آنست که در بطن دریا موج و حباب

و مروارید و نهنگ و ماهی و غیر اینها مشترک و طبیعت اصلی همه آب صاف است و لیکن

همچنین تکیه که عین آب است هر یکی را باسم علیحده نامنده است ذات مطلق و وحدت

در مرتبه اول یکی است و در مرتبه دوم اینقدر فرق است که در ذات انانیت زیرا که وحدت

بهر مرتبه که ظهور میکند در ان مرتبه وحدانیت خود ثابت میکند چنانچه تخم که مانند ذات است

که در وی مندرج است بیخ و شاخ و برگ و شگوفه و میوه و این را وحدت نامند جمیع اینها در هر

مرتبه که برنگ خیالی ظهور کرده خود را ثابت نمود پس شنو که در وحدت الهیت نیز فرق است جای

که صفت عین ذات است آن را وحدت دان و هر جای که صفات غیر ذات است

آن را الهیت خوان چنانچه خورشید و شعاع و پرتو از اینها و وجود دو مرتبه دارد اول ظاهر

و دویم باطن ظاهر وجود آن است که وجود خود را یک قسمت کرده شود چنانچه شخص را آینه و

عکس در این مرتبه از وجود شخص عکس وجود اضافی است اگر کسی هر کدام را از اینها قسمت

نماید قسمت نمی گردد و دقیقه است بی قسمت و دقیقی است بی مثال و باطن وجود آن

است

است که وجودی در میان وجود مندرج باشد چنانچه در وجود تخم وجود درخت در تعین

اول هویدا است علم نیز دو مرتبه است ظاهر و باطن ظاهر علم آنست که هر آنکه بمعنی شوند

ان ظاهر علم می گویند زیرا که هر اسمی بر مظهر خود منتهی می شود چنانچه روی شخص در آینه پیدا

بمشابه و در پشت آینه بصورت سبزه و ریگ و زبانه و در آب دار گردد و آن یکی راست

که در هر محل بصورت مختلف نمودار میکرد و بیت بنما بر سری هر سر و کار دگر دارد

غمش با هر دلی سودا و با ناره دگر دارد و باطن علم آن است نوعی است و در ان یک تخم

چندین هزار کس بوجود نه همچنان ذات الهی یکی است و در صفات صفات غیر

روشن است بشنو حقیقت وجود ذات مطلق و صفات بر حق ظاهر وجود و ظاهر علم باطن

وجود و باطن علم و جسم نقطه محمدی که مثال او صورت عالم است بشنو عقل معاد

که عبارت از عقل اول است یافته می شود و اگر تا یک ذره بهره از آن عقل دارند نزدیک

و دریافت تو تمام حقیقتش اظهر من الشمس است و گرنه پیش دارک تو همه برابر خار و خس است

بسم الله الرحمن الرحیم   الا یا ایها الساقی ادر کاسا و ناولها که عشق آسان نمود اول ولی افتاد

مشکلها الا موضوع است از برای خبردار کردن و گاهی استعمال میکنند برای عرض

یا بجهت ابتدا و ذکر آیه برای قاعده مشهور عند النحاة که اجتماع نونین نباید و ایها

یعنی هر کدام ساقی مراد از هویت که در عین عروج و نزول بصورت خویش صورت بسته

ساغر وجود ربحت و وجود مطلق عبارت • از این دائره که جسم عالم است

ازین را نقطه محمدی و دایره محیط • و دائره احدیت و شکل کل

و جسم کل از دوائر خوانند و از ذات و صفات • بهچنین در جهان صفات بعلم

بجز افتاده چنانکه مولوی معنوی | آغاز نامه کتاب خود است تحقیق
ابتدا کرده ... | بشنو از نی چون حکایت میکند
و از جدایی ها شکایت میکند | ای عزیز اگر ترا علم الیقین آن نقطه

احدیت نداند و از روی ذات مهر بر آینه ادراک بر تو صفات نکشد و داند صانع مطلق
که از صنعت کمال بر تخته اجسام از چند نقطه که جمیع بر تخته منبع هر صورت اند ظاهر ساخته
و جلوه مظهرشان از چشمه آفتاب با چشم اهل نظر انداخته لازم آنست که از تصور نقطه های
جسم حقیقت نقطه احمدی بر صفحه دل نگاشته و از پرده دلائل نفس های یافته برتبه
انا لله و انا الیه راجعون باید شناخت و کنه ذات تحت را کما هو حقه بباید شناخت
نقطه اهو پیداست که عالم کلی و طبیعت کلی و معرفت کلی و نفس کل و عقول عشره وابسته
ذات او است نقطه او هین که مظهر حرف کن است که آن را در زبان هندی او از نقطه
وانا هست گویند نقطه اجسام که هیولای کل از فیض او وجود شد صورت گرفته نقطه اصل وجود
یعنی که جمیع ذات و صفات از و هیئت گرفته و بیز برفته نقطه باء بسم الله که تمام مظهر حروف نهای
قرآن از وجود مستتر که او ظاهر است چنانچه گویند نقطه مربع بعرصه کاغذ از بر انداختن چو کاف
قلم عیان گردد و چهار دندانه اش و یکمیانه در جسم بینش هر چشم هر خردمند هویدا می شود
و باز از سه دندانه اش سین و از یک دندانه الف و از نهایت او میم بدان و مانند نقطه آفتاب
بعینه روزگار روشن بخوان که تا از اشتقاق حروف تهجی حروف مرکبه بسم چرا اهل نظر تحقق
شود و بیان این سه دندانه را باز از سر سین دندانه ها را بهیئات الف رقم کن و میم را
از بیان خالی رقم زن تا صورت مشهور اسم الله نظر را منور گرداند و فانه چشم را از حس

خاک

و خاک یعنی نه برپا قیامی نسبت وحدت حقیقی و کثرت نسبی کثرت حقیقی
وحدت نسبی ان نقطه که بین آن قابل بر حصر و نهایت و قدح گشته چنانچه واقع است
العلم نقطه و ظهورش با لباس و افتتاح سخن از وست بحکم کن عالم نیز کلام الله است
اذا اراد الله شیئا ان یقول له کن فیکون پس این تمام کن به عالم را کما هو حقه مطالعه
فرما که تا بر عقل درست نادرست تو ثابت و بیان گردد علم آن نقطه چه در رموز باب
آن کتاب عالم نظر تأمل کنیم هر دانش جوهر را عرایش عرض و آیه اول العقل کل و آیه دوم النفس کل
و مطلق و حفظ مراتب به آنکه عالم کون که اسم سماوات و غیرت بروی اطلاق کرده
میشود بر دو قسم است عالم لطیف و عالم کثیف عالم لطیف که عبارت از عالم ارواح
و عقول و نفوس است عقول تفصیل عقل کل که مظهر ذات است اول ما خلق الله
العقل وارد شده و نفوس تفصیل کل که مظهر اسماء و صفات است من عرف نفسه
ای نفس محمد به فقد عرف ربه و با عقل کل و نفس کل این چهار تعلق دارند و ابتر سیم
او عرش محیط است و عالم کثیف که عبارت از عالم اجسام عرش تا مرکز خاک است و آن عالم
اجسام نیز بر دو قسم است لطیف و کثیف جسم لطیف بمرتبه مثال اسما و عرش بمرتبه مثال
ارواح و کرسی بمرتبه امثال اشباح این را حضرت مثال مطلق گویند چنانچه در دائره ظاهر

گردد و مرکز قلب | انسان کبیر و کامل بعد از حضرت
مثال مطلق ایات | سبع سماوات است که آن
داخل جسم لطیف اند | آن را در کتاب الله سبع
خواند و جسم کثیف که زیر | هفت آسمانها اند از عناصر

اربعه   و مولد شده و آن بعد از ان نوع حسن است

که عبارت از انکه محبت است و محبت خالص ـ اخوان اند است خلیفة الله

کلمة الله العالی یوم ذات کلمه یعنی بجهت بود که انسان کامل جمال عالم است و کلمه کلام
الله است و ختم آن قران بر انسان شد چنانچه ختم این کلام الله بر جنبه و الناس گشته اول
او آیه احدیت و اخر او آیه ان ینت ان الحکم اله واحد یعنی در میان احد و واحد تمام قران
که بهت عالم است بخوانا نسخه الهی که انسان کامل است غرض خواجه بعرض کردن آن شیخ
جوشش هویت که عبارت از اراده محبت است محبت خالص است ساغر که مراد از نقطه محمدی است
بکردان بپیاله را بطرف ما یعنی جزو ارباب کلی از اسرار عین ذات که از توجه ایشان عشق
به درجه اول مشکلات معرفت ذات الله آسان ساخته لیکن از کم توجهی در انتهای درجه
الوهیت مشکل افتاده بیت مشکل ز توجه تو آسان شد آسان ز تغافل تو مشکل بود که از
نسیم عنایتهای روز افزون تو بهار مقصد دنیا زنند گل گل بر آید و شاخ امید این کار
در بر آید و اگر ایما را یعنی هر کدام باید خواند ساقی چندی که به درجه شریعت و طریقت و حقیقت
و معرفت اند به پیشگاه فکر اهل نظر جلوه گر شده اند و هادی راه اهل خرد با حسن الصورت
ساقی در آینه که معرفت و مشهور است ساقی می بایست که بیکدم هوش بشر را بمرتبه
ساقی برساند یعنی بذات محبت ساقی آنست مستی که از ذکر جوشش دماغ بوقت ذکر
چشم ذاکر هویدا گردد ساقی آنست صورت عروسی که در عین مستی ذکر از وجود ذاکر
روبروی نشیند و از رازهای پوشیده خبر دهد و از این رنگ بوی جسمانیت بباغ
فارغی است چنانچه حضرت شیخ نظام الدین گنجوی میفرماید بیت گل چیند آمد عروسی بباغ
فروزنده روی چو روشن چراغ سری زلف بر عطف دامن کشان ز چهره گل از خنده گلزار نشان

رخ

رخ چون گل و رنگ گل آورده جی   بمی داد جامی پر از شیر و می   و دماغ گردانیدن در این عبارت
از دلست بسوی طریقت و نیز این بیان زنند از قدوة المشایخ شیخ عبد الکریم رح صاحب
کشف و کرامات بود مقدمه آن عروس غیبی چنان باید دارد که خود میسر نبود ندو وقتی بار شده
پوشیده ای رقیبی که مرکز اخلاص وجود است در دائره جسم کمال را شنیدم و بهر آنم در دریا چه
چشم او بپای آب سرشک بیچ خفته تر اکم بیزد و آب رنگ چهره اش بتلون سلسله بیت
روزی گشته خانه است کشف این راز نمودم فرمود که ای شیخ ساقی و عروسی که عروس غیبی است
هر نفس ولاس و تشر ابا که ظهور را میرسانند فور و نشئه است انتهی شاید که التماس حضرت
ایشان باین ساغر باده باشد و ساقیان مرتبه طریقت که در چشم سالک جلوه میدهند آنکه شده
وقتی که طالب کامل در تصور اسم الله مشغول می شود رشته انظر خود را در میان دوابرو کرده
نشیند مسکر دانند و ساغر چشم بگردش در آورد و دم سیم با رحبس کند و قبل آفتاب ...
در زنجیر خیال به بند اند از دو از قوت کرسی نفس و از جوشش خون دماغ و از بالا بلندی فکر
و از شعله اسم الله و از تصور کردن شمس و قمر بسوزند مژگان درخت نونهال می بند
و چنانچه حضرت شیخ عطار قدس سره میفرماید بیت رو بر سر سوز نی نهال بنشان
تا شاخ کشد چتر زنند بر جهان بر هر شاخ جنبش در هوا بیران و رنگ نوازی دلم گران و اهل طریقت
آن را سدره راه خوانند و آن مقام روح القدس است و ساقی آن مقام جبرئیل علیه السلام که رنگ زرد
دارد و شفق بکره خاک است چونکه نظر طالب سالک از این تصور بالا تر بگذرد و مقام بهر و بره بینی میکرد
و ساقی آن مقام اسرافیل است علیه السلام که رنگ سبز دارد و دوم بکره باد است هر گاه ایشان درجه
بلند خیال سالک بتدارک با سر میشود ساقی آن محل میکائیل است علیه السلام رنگ سفید دارد

و سلوک کرده است بعد از آن چندی در آن شهر القدس بسبب مرتبهٔ عالی سید دران مقام
جای سر است و مشتاقان جای عزرائیل است علیه السلام رنگ سرخ دارد و سلطان قاهره
رونما است و وقتی که ادراک ایشان درجه بالاتر رسد کشف و کرامات آن طالب در رنگ ملکوت
روشنتر از خورشید و متجلی بصفات مطلق میگردد و از وجود او هیچ و بعد صورتها بهمان صورت
جسم او مانند زنبور رفته بصورت زنبور بر آمده در اطراف عالم برای کشایش کارهای بسته
مریدان میرود و کار هر مرید راساخته باز بمقام خود می آید هر وقتی که هر کسی از مریدان او در جای
مشکل ام پیر خود را یاد میکنند یکی ازان صورتها از وجودش بر آمده هر مشکلاتش سهل کار او
بشود و کارهای او را درست نموده باز ارتداد بمقام خویش می نماید و آن خادم بیقین قوی دل
می پندارد و باعتقاد درست خود میداند که از کمال عنایت و از توجه باطنی پیر خود تشریف
فرموده کار مشکل مرا آسان کرده و سالک درین مرتبه مظهر العجایب میگردد چنانچه مشکل
کشای عالم اسد الله الغالب مظهر العجایب و الغرایب بودند که بیک ضرب ذو الفقار حصن
حصین هفت خیبر که بر روی زمینها است منبع الابواب کشته و بر کلام سلام بادشاه
حقیقی تشریف نازل علیا مظهر العجایب وجود مبارک ایشان را منور ساخت و بوصف
روز کار بالهم خویش بر ترابهای جمیع مخلوقات انداخت روز پیش ابن زرده بهشت از خورشید
سپهر سیادت و نقابت پناه قدوة المشایخ سید حسن گیلانی که نهصد کس مرید داشتند
از خوارقات مخدوم بهاء الدین بهاء الحق پیر خطهٔ ملتان نقل میکردند و بادشاه عصر بخدمت
گرامی از غرایبات کشف بطریق ایمای سخن در میان آورد که بر آینهٔ طبع او روشن و موجب
مذهب رنگ بر افروخت و سوی جوهر ذاتی بر تن مبارک سوخت تا ما سر از مراقبه بر نداشتند

دارند

11

۱۰

دارند همه سی تن شمع شده کامل کشته تا وقت افطار روزه ما دنیا هم آتش سلیمن
شده و جنگ لبنان اهل اسلام آب آدم زود بعد از افطار روزه حضرت ایشان فرمودند
که درین شهر هرات خبر بگیرند که درین شد آن کیست با پیر افطار روزه تفرعه و طعام
نخورده و صورت مبارکش راست نموده چه سخن متحقق شد با یک لکه ... هزار کس
صورتهای پیر مظهر تجلیات گشت و در زمانه ما هم بر زمره اهل بعد رنگش مظهر غرائبات
بود شانزده هزار زن صاحب جمال چه خویش چه بیگانه بکمند باطنی کشیده و در تصرف خویش
اورده هر شب و هر روز صورتهای که بالا ذکر کرده شده از وجودش بر آمده بکار بزم هر کدام
شمع حرص افروخت و روغن شهوات بچراغ آنها سوخت حتی که صبح پیرهن دریده و سفیدی
مویهای برایشان برخ کفن کشیده که تا حال نام ازان ... چه فنا باقی است خدا باقی است
اگرچه فنا ساقی است ای عزیز منعم حقیقی از کارخانهٔ عنایت هر جسم بشر را بصورت امان
جسم خلقتهای بی عیوب نموده اگر در شمار آینه بیز غبار تنهای بی عشق های نا مشاهی در ره صفر
در آینه و لیکن باین چشم ظاهربین منظر نمی آینه تا که درین راه باریک عشق بسوی مقامات
راه سلوک راسالک نشوی درست بان نمیدهند و در دیده است جلوه گر نمیکنند و نیز درین
حضرت مولوی معنوی میفرمایند بیت گر بپرسندم ز قال زندگی : نه صد و هفتاد قالب دیده ام :
در بگویم شرح حال خویش را : همچو سبزه بارها روئیده ام : ساقیان مرتبهٔ حقیقت جنس نفس
که جای طالب را فیض از نعمتهای الهی میرسانند و ساقی گردانیدن درابتی بطرف کفایت از دل است
ساقی دوم آن است که وقتی از کری جنس نفس بیا از بالای قلب دفع شود دران مقام در
مو کاست بر می آید و از جمیع اسرار و عروق موم سازند و آن تعلق دارد بتار ...

ساقی سیم آن است از آن وقتی که سیم پرده که از دوست نفس برداشته شود موکل سر پرش
کرده آن مکس است نمودار میکرد که هر که لطیفه الله دست دهد علم لدنی بر وی منکشف گردد
این محل ستاره مریخ است ساقی چهارم آن است هر گاه که چهارم پرده دل بر افتاد رسد ملکی
از پرده بر آید آنچه وهم یا خیال از دل هر کسی که گذشته انگشت بگوش شنوا شنود و این محل
تعلق با آفتاب دارد ساقی پنجم آن است در زمانی که پرده پنجم از پیشگاه دل برداشته شد
و موکلش بر صفحه ظاهری گذاشته علم علوی و سفلی مطیع و منقاد او می شوند و این محل تعلق
بزهره ساقی ششم آن است هر گاه که پرده ششم از قلب در گذشت موکل او با تجمل
بر آید و کل حقیقت اشیا بروی ظاهر میگرداند و این محل ستاره عطارد است ساقی
هفتم آن است چون پرده هفتم از ضمیر برداشته شد و سه کلمش از آن برای رهبری سالک
بر آید و نقطه اول مظهر تجلیات او گشت و جمله وهم و ارواح مسخر او شوند آن است
و دوستی او با ملایک پیدا آمد و هیچ علت در وجودش نماند و عمر خضر دست داده و برق
و السلم بر وجودش و هر چه تصور صورت هر شی که در دل او بگذرد در جهان صورت بظهور
می آید اگر بخواهد ذره را آفتاب با ثمر برده سنور نمناراست که میشود در هیمقام هر سالک را
دست نمیدهد و بعضی را رسد که یکبارگی ازین منزل در گذرد و بمطلب خویش نایل گردد
و این مقام از آن قمر است شاید که حضرت خواجه ما را رابنی فیض واقع گشته که النبی که
مشکل خویش بهر کدام ساقی حقیقت ببرد   ساقیان مرتبه حقیقت الهی ساقی ارحق
ساقی ارواح قدس ساقی علم کل ساقی عقل کل که اول ما خلق الله العقل وارد گشته ذات
تقدس عقل کل را سر معرفت گرداست کرد   معرفت وجود خود   معرفت رب خود

معرفت

معرفت که احتیاج او بحق میشد و از هر معرفتی مظاهر چندین چون ظاهر گردید که
از معرفت حق او را عقلی دیگر پیدا شد و از معرفت وجود
خود نفسی دیگر در عالم ظهور کرد که آن را نفس کل نامند
و از معرفت احتیاج جسمی علیحده در ظهور آمد و آن را
جسم کل خوانند از قوه علم کل و قوه طبیعت کل و قوه ماده
و صورت را قبول میکنند یعنی هیولی از قوه بفعل آمد و از
معرفت عقل کل دار قوه علم کل بدین طریق عقلی دیگر و جسمی دیگر
و نفسی دیگر پیدا شد تا آنکه ده عقل و ده نفس و ده جسم متولد از
دیگر شده و آن ده جسم ده اجسام فلک اند و آن ده نفس
نفوس فلک اند و آن ده عقل عقول ده فلک اند پس هر فلک را
عقلی و نفسی و جسمی است و هر فلک را علیحده نام نهاده شده
فلک اول را عرش و فلک الافلاک و فلک اطلس
و جسم کل خوانند و فلک دوم را کرسی و فلک البروج
و فلک ثوابت و فلک سوم را فلک زحل و فلک چهارم را

فلک مشتری و فلک پنجم را فلک مریخ و فلک ششم را
فلک شمس و فلک هفتم را فلک زهره و فلک هشتم را
فلک عطارد و فلک نهم را فلک قمر و عقل فلک قمر را
عقل فعال خوانند و نفس او را واهب الصور گویند و نفس صور
انسان را نفس ناطقه گویند و هدهد عبارت از آن است که توجه
که توجه و التفات سالکان مرتبهٔ طلب و حقیقت الذی عشق
کار مراد است یا ساخته و اکمال در مرتبهٔ معرفت فایض
گردیده ام و سررشتهٔ کار را بدست سالکان معرفت
اگر کسی عوض از التفات بگرداند و متوجه نشود
یعنی معرفت ذات نفس با کرده نشده مشغول باشد
آیا آن کسند و آنکه معانی مطلع النزول را که ناظر حاضر
از این حضرت الالی ره با شد در افواه خاص و عام اظهر

ببوی طره کآخر صبا زان نکهت بر تاب
ز جعد مشکینش چه خون افتاد در دلها طرهٔ معشوق کنایت

از سطور

کنایت از سطور قرآن است و بوی نافه عبارت از
سر پنهان صبا سالک را از مغفران تاب جعد کنایت است از بوی
جعد حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم است صبا سالک
و حضرت تاب جعد عبارت از آن سر پنهانیست
که در بیان حضرت و ذات مقدس پنهان الا بر سر
آمده اند در بیان حال الله ز تاب جعد مشکین چه خون گشته با طرهٔ معشوق
عبارت از رحمت و مشقتهای فراق و بوی نافه است
از مشقه و عبارت است صبا سالک را از واقف تاب جعد
مشکین عبارت از نعمت کارهای درد هجر است زرد
با هم و هم دیگر طرهٔ معشوق در اصطلاح ره آن باطن چهره را
گویند امالت حجب نفس است که از تابه محبوب حقیقی مطهر
بوی نافه کنایت از فیض الهی است صبا عبارت از
نقطه بر کمال است تاب جعد سالک را نقطهٔ سویدا است
در مرحلهٔ حال جعد خون سالک چه دود در سر که از نه

[illegible]

وآن محبوب حقیقی جعدهای خود را پیچیده و تاب داده
بصورت نقطه بر سر روی زیبا رعنایی دل نهاده
که معشوق و لیلی گفته است که تا سالک در آن مقام
عشق پرستش صنم جان سوخته نگاه نگردد دلایل دینیه بکلیهای
کفر هم نپیچد از آن مقام رو ننهند چنانچه عزیزی دیگر گفته

اول قدمی که عشق دارد این است که جمله کفر گاه گر دل نبری کفر
وهمت ننهند حقا که درین راه نصیب ننهند تا بت نپرستی
به کفر نبوی و بت ننهند ره همت ننهند بوی مراد از

مژده سلامت صبا بده که ازان مقام برده کشته
تا بت جمیع عبارت از نقشهای دست نفس اماره است فتنی که دل
سالک از یاد کردن حق دور است بجنس شغل کند و دست از
موقوف و انست به سبب صفات بد بت از اصنام از شغل معاد
تا بت جعد عبارت از فلک است که بجد دل سبب کل عالم است چنانچه حضرت
مولانا عبد الرحمن جامی میفرماید

[illegible]

جهان را بسر چه از روح چه آب جام بود شخصی مبین عالمش نام و شکل جسم کل عالم
قلب که او عبارت از نه پرده افلاک است اینجا است درینجا دایره علیحده نوشته خواهد شد

بدان ای دل آگاه باشی از فلک — قرنا مرکز خاک که عالم [illegible]
نقطه السویدای دل این — عالم است و کره چهار عناصر جسم
عالم نقطه ایست از رگهای سر بدان — دل عالم و از نه پرده فلک زانکه لی است
که آن سوم ثوابت و زحل — و مشتری و مریخ و شمس و زهره و عطارد

و قمر است و نه پرده دل آن که صورت تجلی متجلی است پس این معنی است من
عرف نفسه فقد عرف ربه شناختن خود معرفت جسم کل و معرفت جسم کل شناختن وجود مطلق است
و آن عین بقا است معنی بیت آن است قسم است مرا بان بوی نافه که عبارت از شناختن
الهی است یا بجهد در یافت آن که در انتهای شفقتهای محبت و در آخر محنتهای عشق صبا
یعنی عقل ما در از زمانی داشته و بجهد از دراز دریافت حقیقت راز تاب جعد ناقلک که آن
پرده های دل عالم است خون در دلهای سالکان افتاده یا از حاصل کردن معرفت او خون که باعث
رنج است بشارت و سبب حیات آن در دلهای پیدا گشته یعنی دلهای کاملان از و
تازه شده اند و بمرتبه بقا رسیده اند بیت بی سبحه رنگین کن گرت پیر مغان گوید که سالک
بی خبر نبود ز راه و رسم منزلها حضرت قدس سره این بیت را محض از برای تربیت طفل اعتقاد
هر بندی در درس محبت از تحصیل کمال اعتقاد به خود فرموده اند که از تلون حالات عشق
و از رسم و آیین منزلهای محبت اطلاع ندارد و این رمز و اشارت پیر مغان یعنی ذات
مقدس که در ذرات عالم ظهور پر تو خورشید او است مطلع نیست بلکه از سبحه پاک لطیف

اعتقاد به درینه خود را در زمین یعنی باغ طبیعت که ذات او از توجه پیر کامل پاک و لطیف
نموده و کلفت باطنیه را از آیینه وجود ذات او صاف زدوده ای سخی بدانی که این همه تشبیهات
پس کوچه روشنه و اسرار او ستند به رنگ و بو حاصله بیت که جهان صورت است معنی دوست ؛
در معنی نظر کنی همه اوست ؛ بیت شب تاریک و بیم موج و گرداب چنین هایل ؛ کجا دانند حال
ما سبکباران ساحلها ؛ ای سالک بشنو شب تاریک باصطلاح رندان باطنی که سیاهی دل خود را
ازین شش جهت چهار بند و سر خور را اند و سه خصلت حواس شش چهار عنصر رساننده وقتی که دم
طالب به شکستن سیاه کردن در آید و در این تاریکست آن را شب تاریک خوانند و در آن مقام
چهار بیم و سه گرداب و سه بند و بیست و پنج منزل واقع گشته به تفصیل بشنو چه حق سبحانه و تعالی
خواست که وجود حضرت انسان را به بهانه نطفه خلاصه عقول و نفوس فلکی یک قطره آب لطیف
مندرج نموده در رحم زن اعیان ممکنات انداخت بیت چیست زن اعیان جمله ممکنات ؛
متصل گشته زاسما و صفات ؛ و آن قطره را سه قسم ساخت از قسم اول سه مکنان و از قسم
دوم الخلا و از قسم سیم نیکلا بعده سیصد و شصت رگ در تمام وجود جاری نه
ساری و جاری ساخته تا زده هزار ریشه های در جای جسم روانیده تا مقصود رشتی از بیخ
اصل یکیست پنج رگ سه مکنا از آلت و سری رگ دوم [illegible] میکشد الخلا و نیکلا جب
راست سه مکنا [illegible] که طالب [illegible] نفس خود را بطرف دماغ میکشد از رگ سه مکنا
شده بالای دل سه قسم میشود در میان رگها و ریشها گوشت شده و در سر دماغ سه
بار میگردد و بعد از آن از شاه راه برون رفته بجای خود آمده باز سه رگرت طواف میکند
و در آن سه جا از سه بند درگذشته از راه شش دروازه که از بند تا ناف واقع گشته به دروازه

صلب در آید در این بیست و هشت منزلها میان تاریکی واقع شده و در هر منزل چهار
از رنگ
رنگ معین اند و در هر محل به کمال است ایشان را می شناسد و اصل همه را به اندازه پنج اند
و رنگ ایشان زرد است و پنج که از آب اند رنگ آنها سفید است و هشت که از باد اند
رنگ جسم و خلقتها ایشان سبز و پنج که از آتش اند رنگ آنها سرخ است و پنج که از خاک اند
رنگ آنها سیاه است چونکه دم سالک از آن مقام درگذرد و راه بیست و هشت منزل عروج
و نزول می آید و در میان آن راه منزلها چهار بیم و سه گرداب سهمناک واقع است تا
نفس به توجه پیر کامل ناپاک در گذرد و به وصال مقصود نایل گردد معنی بیت آن است آن
شب تاریک که در میان بیست و هشت منزل واقع است و بیم موج و گردابها که لازم توجه
پیر ظاهر است پس کی دانند حال بیم مرا آن کسانی که از تاریکی و تنگی جاهای خوفناک مرکب
خویش را بمنزل مطلب رسانیده اند و عنان اسب خویش را بمرحله مقصود گردانیده اند
و در زیست که از آن جاهای سهمناک بسبب اشاره التماس به توجه باطنی بر آرند به مقصود
نایل گردانند بیت مرا در منزل جانان چه امن و عیش چون هر دم ؛ جرس فریاد میدارد که بر
بندید محملها ؛ منزل جانان کنایه از دل است که آن را در عالم اجسام قلوب المؤمنین عرش الله
خوانند و بیت الله نامند فریاد جرس مراد از ذات فنا است زیرا که فریاد در جرس دمبدم با [illegible]
جرس پس از کجا آمد و کجا رفت از غیب آمد غیب رفت صاحب فصوص میفرماید العالم صورة
و هویته آنچه ظاهر است غیب است و آنچه غیب است ظاهر است و این مقام آن است
صورت بقا و ذات فنا در نظر سالک نمودار میشود و ظاهر میگردد و خوف و رجا این هر دو در سالک
ظهور میکند و آن این بیت پر ظاهر است زیرا که حضرت خواجه قدس سره العزیز با تفق مذهب

دفعتاً غائب از نظر در آمده چه آرام از جان ایشان برآمده افسوس خورده است اوال
خود بر شده بنمایند که تا شبکه دارد که دران محفل بیمار بهشت خود نگاه دارم و محمل وجود خویش را دران
منزل بگذارم یا مراد از منزل محبوب یعنی مسکن مطلوب لفظ چه بمعنی بسیار یعنی بسیار دامن و
عیش است که هر ساعت رقیبان آن جناب مژده وصال برسانند که بربندید محمل وجود خویش را
بیت عزت شهر در جهان نگذاشت ؛ لاجرم عین جمله اشیا شد ؛ العشق نار اذا وقع فی القلب
یحرق غیر الله بیت ای ظاهر تو عاشق معشوق باطنت ؛ مطلوب را که دیده طلبکار آمده ؛
بیت حضوری گر همی خواهی از و غایب مشو حافظ ؛ متی ما تلق من تهوی دع الدنیا و اهملها ؛
هرگاه ملاقات کنی تو کسی را که دوست میداری تو آن را بگذار دنیا فروگذار اهل او را حضوری
بدل است متوجه بسوی محبوب شدن و غایب برخلاف آن همین معنی تحقیق بیت یک چشم زدن
غافل از آن ماه نباشی ؛ شاید که نگاهی کند آگاه نباشی ؛ هذا کلام عاشق را گویند بیت اگر آن
ترک شیرازی بدست آرد دل ما را ؛ بخال هندوش بخشم سمرقند و بخارا را ؛ ترک کنایت از محبوب است
بدست آرد در اصطلاح رندان امید حاصل کردن هندو غلام سیاه رنگ و دزد و در اینجا
بمعنی غلام آمده چنانچه میفرماید خورشید چه آن خال رخت دید بدل گفت ؛ ای کاش که من بودمی بمعنی
آن هندو مقبل ؛ و بعضی جا هندوی ملاحظه کرده شده یعنی از هند پیدا شده بخشم دو معنی
دارد یکی چیزی دادن و نثار کردن زر و مال بر کسی معنی بیت آن است اگر آن محبوب شیراز
امید ایمان حاصل نماید بمقابله خال غلام آن محبوب بیخشم سمرقند بخارا را و هر قلی صاحب
ولایت را توفیق و قدرتی است هر کسی را که خواهند بسهل کاری ملک و سلطان سرزمین گردانند
و شهنشاه دنیا و دین نمایند حضرت ایشان بمقابله خال هندوی غلامش دو شهر بخشیده شد

وبخشش

و بخششی آسان بوصال ایشان رسیده اند یا ترک عبارت از حضرت رسالت پناه علیه الصلوة
والسلام است و شیراز مراد از عالم ارواح است خال هندو مراد از دل محمد سیاهست سمرقند
بخارا عبارت از هر دو عالم است معنی بیت آن است اگر آن حضرت علیه الصلوة والسلام
بدست آرد دل ما را یعنی از توجه بعنایت ازلی و به محبت لم یزلی دل ما را اختیار رست بعد که
نگهدارد قسم است مرا بخال همه سیدرت که واگذارم به محبت حضرت و یا نثار گردانم بعشق
ایشان هر چه بنتیجه هر دو عالم است یا شیراز کنایت از عالم ما سوی الله است ترک عبارت از
فیض فضل وجود مطلق است خال مراد از اسم یا مدل است سمرقند بخارا کنایت از خوف و رجا است
که نتیجه بخشش بهشت است الایمان بین الخوف والرجا معنی بیت آن است اگر آن فیض
وجود مطلق بعرفان کامل عالم بدست محبت خویش نگهدارد قسم است مرا باسم یا مدل که حسن خال جمیع
اسم صفاتی است قربان گردانم خود را که نتیجه او است بهشت یعنی به محبت عرفان او
بگذارم عیش و محبت و طرب بهشت دارم را یا ترک کنایه از مرشد راه هدایت و بعضی است
و شیراز عبارت از وجود طالب است و خال هندو مراد از نقطه سویدا است که عرفان
کل شیء وابسته بذات او است سمرقند و بخارا کنایت از جان ایمان او را است معنی
بیت آن است اگر آن مرشد راه هدایت دل ما را بدست محبت و عشق کامل نگهدارد
و بنجر اخلاص عقیده دارد قسم است بخال نقطه سویدا دلی که مملو است از تجلیات
نثار گردانم جان و ایمان خویش را براه محبت او بیت جسم بر روی تو چشم تر گرداند ؛ جان و ایمان
گرد سر گرداند ؛ بیت فغان کین لولیان شوخ شیرین کار شهر آشوب ؛ چنان بردند صبر
از دل که ترکان خوان یغما را ؛ رته سخن بگوش هوش کن لولی شاخ نبات نامی در شهر شیراز

بحسن مشهور بود و کمال صورت معنوی بند ایشان که شهد ذکر از سخن من برخورد ار حضرت ایشان
شیخ نظام دارند جمال کمالی که بی‌دادشت که رنگ صبیح و ملیح بدر حسنش صورت ازل واید
کشیده و الضحی و اللیل بپیچیده‌های زلفش بروی یکدیگر پیچیده و چشمهٔ آفتاب حسنش
بآفتاب رسیده و ماه از جمالش برقع شب پوشیده و بنزد ران وقت حضرت
ایشان را کاتب قدرت در عنفوان جوانی بر صفحهٔ چهره خط کشیده و باغبان ملکشان
ازل بر گرد گل عذارش سبزه ریحان دمیده و اضطرابهای محبت او بصورت چشم در
دلش پیدا و جان نهاد و جان از رقیبان و جور شبیهان کشیده و بعد از ترددات محنت فراق
و پس از کوششهای شفقت اشتیاقی برای کارگیری به نزد حضرت خواجگان هفت ختم قرآن
شروع نمودند و مانند فرهاد که عشق را به تیشه زبان تراشیده ختم قرآن با هفت
رسیده بود که او را جذبه کمند کلام الله آهو وار کشیده و در بیشه فنا فراق عاشق انداخت
و تاریکی هجر را شمع وصال مندرس ساخت خواسته که ایشان را بدام شیطانی در کشد و بکرات
هوا و هوس در انداز و حضرت مانند کوه پای وقار از دامن تحمل بیرون نکشیده نمودند
بجذبه نفسانیش نگرایدند در آن خمخانه رحمت الهی ابروی بر روی ایشان نگشودند و بسلیمانی
غیبی رسیده تا عزّوی در عالم نمودند و اما من خاف مقام ربه و نهی النفس عن الهوی فان
الجنة هی المأوی و حضرت خواجه اکثر ذکر اولیان از این است که محبت ایشان
تجلیات الهیه و منبع فیوضات نامتناهی گشت و این احقر العباد که چه تی وجوده
معانی این بیت را از عزیزان اهل تصوف صفحهٔ خاطر را نقش دارد که اولیان شیخ در چار
سوی جهانیت عبارت از دو اسم خفه ظاهریست که حضرت خواجه از دست این شیخ طلبیدند

بپوشش

بپوشش ریختهای خورشید خرقان میکنند و دراز پیچ و اینکه که عشق و ادراک و فهم و فراست ما را
بشری با کاری غور چجندن و دیوانه ساخته و نیارنجانه صبر را از پا برانداخته و ملک دل را از
جمعیت چنان پرداخته که گوی خوان نعمت ما بغماس ساخته باولیان شیخ در بازار محبت
کفایت از ادای شیخ محبوب حقیقی که در نظر عاشق سالک رنگارنگ جلوه میدهد و بر
بشرات رست از خودی بر دو شو حجب را به بزنند و بشرین کاری ها کار لطف کند گاهی زندگی
بخشد و گاهی سوا جل کند بچشم زن ریخود گرداند و بنفس زن آرزو دم ببرکها نماید
وبعد لحظه بر نگه در آید بیت کهی بلطف درآید کهی بشنگیها ❊ یک تفاضل کنند دو رنگیها ❊
بچار سوی عناصر نقشی چیده عالم ❊ که رخت رنگ تفاضل بصفت رنگیها ❊ کهی بکعبه درآید ❊
کهی بتی نه ❊ کهی پیاده بر سنان کهی بر بنکیها ❊ کهی بشوخی و گاهی بناز و گاه بجنگ ❊
کهی بکعبه در آید بشوخ شنگیها ❊ کهی هلال کهی ماه گاه بدر منیر ❊ کهی بمهر نماید سیاه رنگیها ❊
کهی بدام کند گاه در قفس بچه ❊ بیان ما کند حکمت فرنگیها ❊ کهی سخن بتفاضل کند بجبلهٔ
کری ❊ کند به آرام جای فراخ شنگیها ❊ کهی بچینی گاهی بمغه آمیزد ❊ کهی بروی کاهی
بجنگ زنگیها ❊ تعالی ز شوخ ادا‌های او که هر ساعت ❊ کند فلک بجز انی چه جنگیها ❊ حضرت
از دست چنین ادا‌های پر رنگ و بد رنگ با همه کس آمیختند و بهیچکس آمیخته نه با همه آشنا و آشنا
بهمه با بیگانه خویش و خویش با بیگانه قرار دمیکنند که نعمت صبر و آرام ما را بطرفه کار بیاد بغنود
بازیها و بقبض انداز بها از خواجه دل بغما انداخته و اسباب جمعیت و قراریت را از خانه
طبیعت بغارت ساخته مصراع گاهی بمن است گاه بیمن ❊ اگر عنایت است بی‌غایت است
و اگر سیاست است بی‌نهایت است باولیان عبارت از ابدالان است که هر روز

لولی وشان بصفت رنگ لیلی در آینه رنگ لیلی رنگ برداشته باز که روی یوسف از دوی
بکی کننده و یکی زردی میکننده بچشم زدن از چشم و بنفس زدن از نفس مانند نظر از چشم غایب
شونده بهر نفس که در آینه صد نقش دارند بهر نقش که بینی نقش نقش دارند ؛ نقشبازیست
ادا های شوخ بو العجب ؛ هزار نقش عجایب بهر نفس دارند ؛ شاید که مدعای حضرت ایشان
از ابدالان است که بوضع طرفه و بروش عجایب نمودار گشته و از ظهور شعور رسته مشتاق صبر ایشان را
بر باد داده و یغما برده یا لولیان شوخ عبارت از امورات نفس که با ادا های شوخ و شیرین آدم را
بیکدانه از بهشت کشیده و قرار ابجد راونه کرده نوح را از فریب بطلب طوفان داده
و دانه زکریا را بزیر اره بریده و آتش بر نمرود زده و فرعون را غرق آب ساخت حضرت خواجه
که وضع نا مخالف در روش نا ملایم او نسط عقل در آید و فغان میکنند که چنانچه ؛ جبرا امرا بکارهای
لا یعنی یغما برده و دل را بی آرام کرده بیت من از آن حسن روز افزون که یوسف داشت
دانستم ؛ که عشق از پرده عصمت برون آرد زلیخا را ؛ حسن روز افزون عبارت از نور
عبارت است که در عرصهٔ عالم قدس چندین هزار سال نور محمدی صلی الله علیه و سلم که در آن وقت
برقع پوشیده و بر جمیع ملایکان روپوش بود و بر جمیع ملا بر ده عصمت ذات باریست
زلیخا عبارت از زن ممکنات است بشنو هر دل اکمل را چنین شنیده روز ازل بیماینده در آن
وقت می پندارند که ای خلیفهٔ عالم ظهور میکنند چنانچه حضرت بو علی قلندر میفرمایند
من آن وقت بودم که آدم نبود ؛ که ذات صفات خدا هم نبود ؛ حضرت ایشان چنین راز
از روز نخست معلوم کرده میفرمایند من از آن نور عبارت محمدی که در آن وقت محمد داشت
اول دانستم که عشق محمد از پردهٔ عصمت ذات تقدس برون خواهد آورد زلیخا ممکنات

که هیچ کس از ملکیان و مرسلان اول خبردار نبوده بیت بده ساقی می باقی که در جنت
نخواهی یافت ؛ کنار آب رکناباد و گلگشت مصلا را ؛ ساقی در اینجا عبارت از ذات
ذو الجلال است که ... اول پردهٔ دل است و ساقی بمعنی الهی است می باقی که از بارگاه
اهل شرب باقی مانده بحکم النصیب نصیب و در اینجا مراد از محبت الهی است رکناباد
نام رودی است که بر لب آن اهل شیراز است و در اینجا مراد از رود چشم است مصلا
نام موضعی است که در میان آب رکناباد بنایش نموده اند جای ... است مصحف و دعا و از است
تجلی و در اینجا عبارت از دل سالک است که با انوار الهی انور و منور است معنی بیت این است
بده ای ساقی بمعنی دل شراب باقی محبت الهی را که چنین کنارهٔ آب رود چشم و بر کناره
مصلا دل که باعث تار نگار رنگ محبت و بهار رستگاری و قلمرو انوارات مودت است
در جنت نخواهی یافت که آن بهشت جای زاهدان اهل عبادت است نه مسکن
اهل محبت و ساکن عاشق است طالب الدنیا مخنث و طالب العقبی مخنث و طالب
المولی مذکر بهار باده چه سرا خراب دل گردد ؛ ز گریه گر بچشم نبات دل گردد ؛
حدیث از مطرب و می گو و راز دهر کمتر جو ؛ که کس نگشود و نگشاید بحکمت این معما را ؛ مطرب
کنایت از وجود مطلق است که بیک نغمهٔ او دو عالم در جوش گشته و همه ذرات ممکنات
در خروش رفته و می عبارت از عشق او است که از ظهور جوش هویت سر زده بیت
سر بر زده گیست در پرده بنوا و ز ساز ؛ که شنید آواز ؛ انگه از سر عشق
آگاه نه ؛ که هر نغمه چشم در راه ؛ مستی بخودی که از می خواست ؛ هر آن نغمه که در هوی
ما ست ؛ هم ذات صفات حق با او ست ؛ گر خدا شاهد است حق با او است ؛

مرزبان مهر ... زهره سحر ؛ نغمه لا اله الا هو ؛ معنی بیت آن است که حدیث از آن مطرب و می
بگو که راز نهان کل مخلوقات از عهد ازل تا ابد تا به گفتگوی ظهور نموده و اسمی دو عالم
بجلوه گاه نظر اهل بصر جلوه گر گشته این طلسم را از عالم پیدا نتوان و نکرت نمی گشاید و معمای دهر
به قلمون ادراک نمی برآید بیت جمله از عشق میگشاید راز ؛ نشود از خرد سر باز ؛
هرچه گویی ز عشق جانان گو ؛ تا شوی راز دان الا هو ؛ بیت ساقی به نور باده برافروز
جام ما ؛ مطرب بگو که کار جهان شد به کام ما ؛ ساقی و جام و مطرب درین بیت سبب
انبساط و باعث نشاط وصال دائمی است وقتی که سالک بعد قطع منازل و مراحل
راه حقیقت و معرفت در منزل من عرف نفسه فقد عرف ربه کامیاب میگردد و هرچه گوید آن
بر وا میشود لقوله تعالی واعبد ربک حتی یاتیک الیقین پس درین حال آنچه سالک گوید ممکنه
و هرچه التماس ... هر دو کار او روا میشود و وصال گوید وما رمیت اذ رمیت
ولکن الله رمی اینکم است و آن ظاهر است آن ظاهر است و اینکم است یعنی صفات عاشق
بصفات محبوب عیان است و هرچه عیان است در محبوب نهان است و آنچه در محبوب
نهان است در عاشق عیان است درین بیت امر محبوب است نه حکم عاشق زیرا که تمام کار جهان
بصفات حق تعلق دارد و به ذات مطلق نه باختیار مردم صغیر و کبیر عالم و حضرت میفرماید
که کار جهان بکام ما پس چنان معلوم شد که این هر دو حکم از زبان محبوب است و از معشوق نه
حکم غیره امر عاشق تمام معنی آنست یعنی هرچه لازمه انبساط و لوازم نشاط است بران حکم است
ساقی امر است که برافروز و به مطرب فرمان است که بگو بیت چشم شود عاشق بعاشق خویشتن ؛
کار عاشق میکند خود کل بدن ؛ میشود هم جسم جان جانان او ؛ هم زبان هم جسم هم ایمان او ؛ یا ساقی

مراد

۱۸

مابدان
مراد از شراب است نور کنایت از محبت و عشق است و لفظ باده را در حساب جمل از روی
عبارت از دوازده ائمه معصومین است و جام مراد از دل است مطرب کنایت از سروش
غیب که مژده دهنده عشرت است کار جهان شد بکام ما این سخن بر مژده مستانه بسوی
عنایت بینهایت حضرت اسدالله الغالب است یعنی آنست که ای مرشد و رهنمای بهشتی
و محبت حضرت معصومین دل ما را روشن و منور گردان و الکه وش غیب بر این روید او
من شهادت بگو که لطف و عنایت بی نهایت علی بن ابی طالب کرم الله وجهه برما گشته و آنچه
مدعای ما بود که بایست در حق اینکس شده و بعضی عزیزان اهل فقر و صاحب طبع دوازده
بروج فلک حیوانایه نور تاثیرات او و جام کنایت از جسم کل و یا جسد شخص مطرب عبارت
از مسکل پرده اصغر دل است که بر دوئیت او تمام علم و فنا چه باده ناب بجام ضمیر منیر سالک
فرو ریزد کار جهان شد بکام ما یعنی هرچه تاثیرات عروج و نزول فلک ها است مقید به تدبیر ای
دل ما گشته حکیم ثنائی میفرماید بیت آسمانهاست در ولایت جان ؛ کار فرمای آسمان
جهان ؛ معنی بیت روشن تر از این نمی گردد بیت ما در پیاله عکس رخ یار دیده ایم ؛
ای بیخبر ز لذت شرب مدام ما ؛ بشنو که در این بیت ترجم است بس نازک افتاده است
پیاله مراد از وجود تمام عالم است و عکس عبارت از روح است که آن عکس وجود
مطلق است پس ظاهر شد درین معنی وجود شخص بوجود عکس و وجود آینه و نیز پیاله عبارت
از چند به محبت است که در میکده و میگردد ... میکند بخودنشینی صورت هر شی را
عکس رخ یار کنایت از تصور ذات حق است بیخبران زاهدان خشک است
که از دریای عشق الهی کناره مانده اند و در غرور طاعت ریائی خود افتاده اند شرب مدام

مراد از تحصیل امید خود و حاصل نمودن وصال محبوب است ما در پیاله عکس رخ یار دیده ام
یعنی باده دیده ام که مانند روی یار سرخ و لطیف پرور کار حسن و بیخبر عشق شریف است
بیخبر دایمی کنایت از آن باده پرستان است که در درجه ادنی و اعلی ذات باده را نداند
شرب مدام عبارت ازین است که هر وقت آرزوی شراب ازل سرور و لذت خواهش
اداز دائم الهی طرش بز بنگر در پیاله عبارت ازل است عکس رخ یار کنایت از رویت
حق است که در نظر سالک جلوه گر میکرد و بیخبر کنایت از منکران رویت ذات شراب
مدام عبارت از آن می محبت است که در دارین سالک دائم است که راند برویت الهی
و بعضی آنها که از رویت حق منکر شده در کلام الله من کان فی هذه اعمی فهو فی الآخرة اعمی
چنانچه حضرت فرید الدین عطار رحمة الله علیه میفرماید بیت هر که اینجا ندید محروم است
در قیامت ز لذت دیدار ؛ رمز من کان فی هذه اعمی ؛ نشنو زاین کران کور ان ستاره ؛
ما در پیاله عبارت از وجود محمدی است عکس رخ یار کنایت از تصور صورت اسم الله است
بوجود محمدی چنانچه سرور روی بشر صورت حلقه میم است و سینه آدم بصورت حا و کمر
الف نا میم دوم و پای چه او صورت دال است چنانچه نظر بتامل کنی و جایی باهم بشر باد راک
عقل سعد کار بعرفانی بعد اعضای انسان صورت منور اسم مبارک الله است اگر در روی
یار درست یار بر جای محفوظ یار ما ست اسم منور الله است بحکم آیه کریمه هو الاول
هو الآخر هو الظاهر هو الباطن و هو بکل شیء قدیر چنانچه درین دائره بر رخ ببر
ظاهر گردد از جسم محمد نمیده و محمد را درجه است باشها ان نموده و جدوهی پیاله
و خود در و صورت عکس بیخبر عبارت از آنکسی است که در معرفة الله و محمد نرسیده

شرب

شرب مدام کنایت از آنست که خود را همواره در خیال صورت محمد والله محبوب رزود کارا
دران تصور فنا گرداند و معنی این بیت ازین روش ظاهر میگردد وفا از تر نمیشود بیت
ترسم که صرفه نبرد روز باز خواست ؛ نان حلال شیخ ز آب حرام ما ؛ صرفه بچیزی با کسی ندادن
و باز داشتن چیز خود را از کسی معنی بیت آن است بترسم در روز قیامت نان حلال شیخ
از آب حرام ما خود را باز ندارد و صرفه حلیت خود نکند با وجود آنکه حلال در دارین
بر حرام غالب است و حرام بر حلال غلبه ندارد ای شاهد از غیرت و غفلت و خود پرستی دیگر
نه نان حلال حرام شده و الله اعلم ان الله لا یستجیب الدعاء عن قلب غافل لاه و از نیاز
مندی و شکستگی و عاجزی حرام ما حلال گشته و اعلم ان العمدة فی ذلک صدق النیة
و خلوص الطویة و حضور القلب لقوله علیه السلام ادعوا الله و انتم موقنون بالاجابة
قال علیه السلام ان الله یحب الملحین فی الدعاء پس عجز ما بدرگاه خدا از آب حرام را حقیقت
بخشیده و خود نمایی شیخ بسبب غیر حلال را حرامیت داده چنین ترسم که مبادا در روز قیامت
نان حلال شیخ از آب حرام ما خود را باز ندارد و از غلبه مغلوب بر نیاید یا از کثرت تصور خیال
ذات الله صفت رشحات تجلی نمود انه مطهر و پاک شده در چیز از کشف باطنی صاف گشته
و از خیال شیطانی و نفسانی تو ذات رشحه لطیف بنی است باطنی رسیده و از لطافت
کشف کرده بترسم که در روز بازپرس تصور احسن ما که تصور ذات است بر کارهای
زبون و ناپاک تو غالب نیاید و تفوق نور زد بیت مستی بچشم شاهد دلبند ما خوش است ؛
زانرو سپرده اند بمستی زمام ما ؛ مستی عبارت از حیاست الحیاء من الایمان زیرکه اهل
حیا مانند مست چشم بالا کرده نمی توانند دید و بطرف غیر نمی توانند نظر کرد و خوش بمعنی بهتر است

ب

کنایه از حیا مانده آن است هر جا نیست ملوار شراب و معنی بیت آن است
حیا در چشم مرشد که دلبند ما بسوی خداست بعبارت از آن رو ما را از زمرهٔ اهل ایمان
ساخته اند و صاحب ایمان کرده اند یا مستی شراب محبت الهی در چشم ما کرده حال و
دلبند ماست و این تعریف چشم عاشق است و در اینجا فرق یعنی سرخوشی است از آن رو
شمار کرده اند و در زمرهٔ مستان الهی ما را که در چشم ما مستی سرخوشی افتاده یعنی در چشم قائم
مانده یا مستی از معرفت ذات بحت در چشم ما قائم گشته و برجا و برپا مانده از آن رو
سپرده اند به دست مستان بادهٔ معرفت الهی زمام تعلیم ما را یعنی دانسته اند که این لا
مستی ذوق ربانی در چشم جاودانی است از این جهت لگام تحصیل معرفت یزدانی به دست
مکملان معرفت سپرده اند که قابل تربیت و لائق تعلیم است **بیت** دریای خضر فلک
کشتی هلال که هستند غرق نعمت حاجی قوام ما ٭ دریای خضر فلک محیط است بر کوار علم
کشتی او هلال که از روشنی مملو است حاجی زیارت کننده را گویند قوام ما یعنی قدام که با ذات
حق و بصفت مطلق او گرفته ام معنی بیت آن است دریای خضر فلک و کشتی هلال غرق شده
در نعمت معرفت آن کسی که زیارت کننده ایست کعبهٔ قدام و قبلهٔ قائم ما یعنی هر کسی که
بما رسد و واقف حال ما گشته و اگر بر قول اکثر عزیزان رفته حاجی قوام نام مرشد ایشان را
دانسته زبان قلم را کار رفته ایم مشکل این میشود که جملهٔ نجبا و نقبا و اولیا حضرت
خواجه نقشبند ایشان را مشغول بطریقهٔ اویسیه ساخته اند و بمحبت ذات الله در جمع
صفات پرداخته اند و حضرت نقشبند را در این طریقهٔ اویسیه یک مرشد ایشان بوده
الحج نمیکردید حاجی قدام وزیر بود که ارادت کامل بطرف حضرت داشت و اکثر ایشان در

بعض

در بعضی ایشان جای ما تعریف کرده ام و سخن دست او در قید آن آورده اند چنانچه
میفرمایند **بیت** نکته دانی بذله گو چون حافظ شیرین سخن ٭ بخشش آموز جهان افروز
چون حاجی قوام ٭ دل میرود ز دستم صاحبدلان خدا را ٭ دردا که راز پنهان خواهد
شد آشکارا ٭ دل میرود یعنی در پی اظهار نمودن اسرار راز پنهان عبارت از ذکر
حقیقت او عمور ربکم تضرعا و خفیة قال علیه السلام افضل الذکر الخفی صاحب
صاحبدلان عبارت با حوال رسیدگان است حضرت خواجه را که قبض در ذکر ایشان
توجهی مرشد واقع شده و کرهی در کار ایشان افتاده بی تاب و مضطرب گشته دیگر
صاحبدلان را رو داده اشارت بر حالهای خود میکنند دردا که این راز پنهان ذکر خفی من
ظاهر خواهد شد و آشکار خواهد بود و اظهار راز سد راه بسط دل پیش من است و منع
الابواب خواهش من و حضرت که در طریقهٔ انیقهٔ نقشبندیه اشتغال دارند ملاحظه از
اظهار ذکر خفی بسیار میکنند و ترس در دریغ از افواه افتادن راز پنهان منحصر شده از
پنهان اسرار منصور است بیا دل که از جوش عشق از طغیان محبت دل بی اختیار شده ٭
عین الحق را انا الحق تکرید و اذن الله را قم باذنی تو انه پناه میگیرد به نگهبانان تپه سپردنها
و تربیت کنندگان آب کلها که از بی اختیاری دل باز دارند و از این اضطراب باز آرند **بیت**
کشتی شکسته گانیم ای باد شرطه برخیز ٭ باشد که باز بینم دیدار آشنا را ٭ باد شرطه یعنی
شیمی باد مراد را گویند که کشتی را بمنزل مقصد میرساند معنی این بیت آنکه حضرت
خواجه عبدالله انصاری قدس سره چنین میگوید کشتی شکسته جسمی ا
کز روح باز مانده ٭ تا نفخ صور جویید امرزش خدا را ٭ این احقر العباد و ذره

خاک رکاب اقدام ایشان را از بزرگان علم الیقین کنید وچون حسینی بچه بیت
اصح رفته وصحیح ترکشته شکسته را باد شرطه بی نمیرد ودبد ل تمیرساند آب او را
فرو میبرد و غرقه میکند کشتی شکستگان بهتر وصحیح تراست یعنی کامل و با طاقت
شدن جسم عاشق است باد شرطه عبارت از گرمی محبت واز جوش بلند عشق است
یار آشنا یعنی شنا ور دریای هر موج محبت الهی که کنایت از مرشد است معنی بیت
آن است که کشتی جسم من درین دریای حوادث بی ما نده و فرو نشسته ای باد
شرطه گرمی محبت و جوش سر بلند عشق برخیز شاید که آن شنا ور بحر مواج استغنا را
باز ببینم و که هر مقصود خود را از طلب محبت او بر گزینم الحاصل بشی به دریای فکر
معانی این بیت سر فرو برده بودم و چون بیاز بی کی تفکر میبودم که نصف اللیل حضور
مبارک ایشان مظهر تجلیات شد ورفع تدبیرها و ذلات کشت در تهای معانی این
بیت را بدامنم ریخشند و شبه شبه را از غربال یقین فرو بیخشند کشتی شکسته عبارت
از جسم که بدریای لاابالی مانده و در بحر مواج فنا فرو نشسته باد شرطه کنایت از توجه
پیر و حبس نفس است که از شاهراه سوراخ دماغ بدرجه انا لله و انا الیه راجعون
سالک را برساند یار آشنا از لا اله الا الله است یعنی از ذات لطف است معنی بیت
آنست کشتی جسم من که در کل لا نشسته و فرو مانده ای قوت نفس برخیز یعنی کوشش
وسعی کن که از مرتبه الا الله برسم و بدرجه ذات بقا فیضیاب کردم بیت سرکش
مشو که چو شمع از غیرت بسوزد دلبر که در کف او موم است سنگ خارا حضرت
ایشان این بیت را از روی نصیحت بخواص و عوام میفرمایند بسوزد یعنی بر افروزد دلبر

بعبارت

عبارت از خاتم النبیین است که سنگ خارا یعنی ز حضرت علیه السلام مانند موم نرم
شده در سخن آمده معنی بیت آنست الله در مغز ورشد که مانند شمع از غیرت
تو برافروزد آن دلبر که در کف او موم است سنگ خارا یعنی روشن بکند و برای سرکشی
بسبب سرکشی تو یعنی تو برانداختن بنا دعوی است تو با از غیرت ترا بسوزد آن
حضرت یعنی دین و آیین ترا در دین از سبب سرکشی و تکبری تو خواهد سوخت بیت
در حلقه گل و مل خوش خوانده دوش بلبل هات الصبوح هبوا یا ایها السکارا حلقه عبارت
از تجلی حسن محبوب است و مل کنایت از محبت عاشق است خوش یعنی سرخوش بلبل
مراد از مرد منتظر هات بالکسر اسم الفعل است بمعنی امر یعنی بخش بیار صبوح بالفتح
شراب بامداد حی بفتح و بتشدید یا اسم فعل است بمعنی حی علی الفلاح یعنی بیا برخاز
سکارا بضم سین یعنی مستان معنی بیت آن است در حلقه احبابان و عاشقان
مست شده خوانده دوش عاشق بیارید شراب بامدید که باعث جمعیتی شما است
بیایید ای هر کدام از شما مست شده یعنی صاحب جمعیت آید یا حلقه گل و مل مراد از حلقه
ذکر که مملو است از تجلیات الهی و مراد است از کیفیات نامتناهی بلبل کنایت از عاشق
کسب سلوک است سکارا عبارت از جسم ملکان است پس معنی بیت آن است در
حلقه ذکر که مراد است از تجلیات مست شده اکنون عاشق کسب سلوک بیارید شراب
محبت الهی او بیایید ای هر کدام که شما صاحب کالایید و برسانید ما را بحکم النصیب
نصیب آن می را بیت که مطرب حریفان این پارسی بخواند در رقص و حالت آرد پیران
پارسا را از اهل تحقیق چنان بگوش رسیده که وقتی سرور کائنات را بنوعی در وشکم

پچیده که رنگ جامهٔ آنحضرت علیه الصلوة والسلام بچشم زردی آفتاب رسیده وجمعی از
یاران حضرت روی در آیه نهادند و تنقیص این فال نمودند حضرت شفیع الامم در حالت
عین ورود این سخن را بایشان از زبان فصاحت ترجمان بلبل لسان فارسی فرمودند
که اشکم درد رنگی یعنی حدیث فارسی حضرت جمیع اصحاب را چنان بیهوش و مدهوش که بعد
از دیری بهوش رسیدند مطرب حریفان در اینجا عبارت از مرشد است معنی بیت آنست
اگر مرشد عالم در حالت در عشق الهی این حدیث پارسی بخواند و در رقص و وجد آرد پیران
پارسا را که ما را منع کنند از گفتن شعر پارسی بیت آن تلخ وش که صوفی ام الخبائثش خواند
اشهی لنا و احلی من قبلة العذارا ای رند لفظ بطرف باده معنوی است تلخ وش
شراب رسمی اشهی یعنی آرزو آرنده تر لنا یعنی ما را احلی یعنی شیرین تر قبلة یعنی بوسه
عذارا یعنی دوشیزه صوری کنایت از حضرت رسول علیه الصلوة والسلام است معنی بیت
آنست آن بادهٔ معنوی تلخ مانند که حضرت رسول علیه الصلوة والسلام تلخ را یعنی شراب
ام الخبائث خوانده آرزو آورنده تر است ما را آن محبت الهی شیرین تر است از بوسه
زن دوشیزه که این عبارت از راحت و خوشی و وقتی دنیا است یا آن شراب رسمی که
حضرت صلی الله علیه وسلم ام الخبائث خوانده درست است یعنی چیزی که در ذات
وجود این باده ربانی … است همه از دست … گشته و دور شده و از بطلنش تلخ
و رفع شده چنانچه از ذات آب تلخ با پیوستن قند و نبات یا از وجود شورهٔ خاک با اختلاط
نباتات شیرین میگردد همچنان از صحبت پاک یار دختر رز شیرا باشکر شده و عینه الشیء پاک
و لطیف گشته یعنی دیگران را عین خبائث است و ما را مادر خبائث اما پیشینهٔ بر تکلف

قائلم

قائلم بیت خوبان پارسی گو بخشندگان عمرند ساقی بده بشارت پیران پارسا را
خوبان پارسی گو عبارت از ذات مقدس که در باب عقد جریه اکرده اند ما جسته
سخن بزبان فارسی بحسب الناس ملایکان خود فرموده چکنم با بی‌مشت ستمکاره نیا
در رمش پیران پارس آن کسانی که از گفتن شعر فارسی منع و نهی میکنند لفظ خوبان برای
فارسی جمع نیست بلکه کسی را از روی ادب تنها به گفت پس حضرت خواجه قدس سره العزیز
از روی ادب لفظ خوب نگفته خوبان گفت و بعضی جا نسخهٔ عمر است ملاحظه کرده شده یعنی
هر یک از خوبان بخشندگان عمر است و این زبان محل … است هم اشاره
تا جناب اقدس باری است و هم اشاره تمام است بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم است
معنی بیت آن است آن خوبان که هریک فارسی گو بخشندهٔ عمر است ای ساقی بشارت ده
بآن پیران … میکنند از شعر پارسی و منهی میسازند از سخنهای نیکی را از الهی بیت
صوفی بیا که آینه صافیست جام را تا بنگری صفای می لعل فام را صوفی در اینجا
میگوید که لباس ظاهر … دل خود را از کثافتهای بی پروا ز آینه صاف
یعنی جام که مانند آینه صافیست صفای می لعل فام کنایت از … شراب است
معنی بیت آن است صوفی بیا که ذات جام را باوجودیکه از گل و لای سرشته اند و از آنکه
و خلا پرداخته اند ما آن از صحبت پاک ما از کثافت بر آمده صاف گشته تحقیق
خواهی دید در وصفای شراب سرخ رنگ تا بنگری در میان روشنی جام ما هستی شراب طهورا
حاصل معنی آنست ای صوفی لباس ظاهری پاک شد بکار نمی آید و هیچ نمی ارزد بیا در صحبت ما
که مانند جام کثافت ظاهری و باطنی ترا صاف نمایم و پاک و مطهر سازم بیت

عنقا شکار کس نشود دام باز چین ؛ کانجا همیشه باد بدست است دام را ؛

عنقا نام طایری است که در عالم کون نام دارد و نشان ندارد و در اینجا عبارت از ذات الهی است

دام کنایت از دلائل یعنی حاصل عقل و نفس است معنی بیت آن است که عنقای ذات الهی جل و علا

در دام عقل معاش و نفس امّاره در نمی‌آید باز چین یعنی بردار که در اینجا همیشه باد در دست است

دام عقل و فکر عقل و نفس را ؛ بیت در بزم دور یک دو قدح درکش و برو ؛ یعنی طمع مدار وصال دوام را ؛

دور یعنی زمانه و گردش یک دو قدح کنایت از یکدم و دو دم است که در وصال محبوب حقیقی یکدم در

و غنیمت دان و درین زمانه مغتنم شمر چنانکه از سی سال یعنی محقق شد بی تامّلی که یکدم

با خدا بودن به از ملک سلیمانی برو در پی آنکه باز بمطلوب حقیقی یکدم و دو دم یکدم در و معنی بیت

آن است در بزم زمانه یکدم و دو دم درکش و برو و در گردد و تلاش و سعی بکن که یکدم و دم وصال ترا

حاصل شود با محبوب حقیقی یعنی طمع مکن که تمام عمر تو باهمین حال وصال خواهد گذشت

و از گردد با نماز والله اعلم والله و محبت او یکدم ... بیت راز درون پرده ز رندان

مست پرس ؛ کین حال نیست صوفی عالی مقام را ؛ رندان بزبان دیوانگان حضرت این ما را

کنایت علی ولی کرم الله تعالی وجهه است که سلطان عارفان و سرور رندان است که حدیث

بحضرت

مبارک اسد الله الغالب در پرده شب معراج بحضرت صلی الله علیه وسلم جلوه نما شده بود و بعضی

جا چنان تحقیق نموده شده که حضرت خواجه کائنات از معراج ارشاد نمودند در

حوالی علیه الامین قلندری را دیدند آنچه اسرار در خلوت معراج بظهور آمده بود دیدند از

زبانش شنیدند و بحیرت نمادند در حال جبرئیل علیه السلام در رسیده گفت یا رسول الله خدای تعالی

سلام می‌رساند حیرت مخور که بر گفتن این قلندر خلق اعتبار نخواهد کرد تا که آن اسرار

غیب را از زبان مبارک بعوام و خواص نرسانی و اظهار آن نکنی و حضرت علیه السلام را در

ابتدا انکار باظهار آن امر نبود و حال مستی است که از نظر کردن پیر کامل حلول میکند بر

دل مرید آن و دل او را آنچنان از ربغیر یاد کردن حق یکدم خالی بماند و آن بروی دلائل نفس

و شیطان غالب می‌شود و پرده می‌اندازد و نمیگذارد که وسوسه شیطانی در کنج خانه

دل او راه یابد و در اینجا یعنی حکم است و از صوفی عالیمقام کنایه از حضرت خواجه عالم

علیه السلام است معنی بیت آن است که استفسار راز از پرده خلوت معراج از وجود مطهر

علی بن ابی طالب کرم الله وجهه بکن که حکم اظهار گفتگوی این با حضرت عالیمقام نشده زیرا

که قال علیه السلام انا مدینة العلم و علی بابها یعنی هیچ اسرار غیب از علم حضرت علی پوشیده

نمانده بود و نمیگردد پرده کشائی بعضی اسرار آن حکم بایشان نشده بود که خلق را از آن سرّ الهی

فیض یاب گردانند و محروم نمانند و از عزیزان اهل معرفت معنی این بیت را بعرصه کاغذ

چنین نامه کشاست درون پرده عبارت از عهد الست بربکم است که در آن وقت

از بخشش روح القدس و عقل کل گشته که امر حق بر ایشان جاری شده رندان مست از آنکه بینه

که لله و نسبه از ... عالم را از شرع عشق ان محبوب حقیقی باز زهد صوفی در اینجا کنایت از

عقل معاش انسان است که در سرور دماغ عالیمقام است معنی بیت آن است که راز

درون پرده عهد الست بربکم از باده خوارگان ... عالم و از رسیدگان بعقل اولیا پرس

یعنی تحقیق بکن که این حال نیست صوفی عالیمقام عقل معاش آدم را و از آن اسرار

الهی نه فکر و دانش است یعنی راز عهد الست را از رندان روشن ضمیر تحقیق کن نه

از زاهد و صوفی کور چشم باطن و گردش دل بیت ای دل شباب رفت و نچیدی گلی مراد ؛

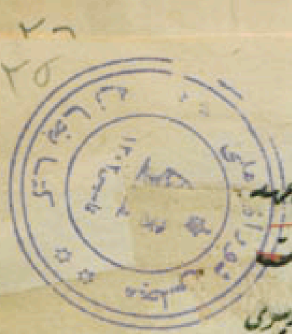
پیر ما شرکی بگوش سگ دهانه را دل عبارت از فیض که در وقت جوانی از عشق حاصل شود و
بهوش ملک نام مراد از عشق محبوب حقیقی است معنی بیت آنست ای دل موسم جوانی رفت
بهیچ یکی کامل فیض الهی را از باغ عمر خود در آغاز و ابتدای پیری کوشش و سعی بکن در عشق و شرم
که نام تو در این جا دیده باشد بیت حافظ مرید جام می است ای صبا برو و از بنده بندگی
برسان شیخ جام را مرید ارادت کننده را گوینده جام کنایت از دل است می مراد از محبت
الهی است شیخ جام رهنمای بطرف جام پیر مغان معنی بیت آنست حافظ مرید و خواهش کننده
جام دل و می محبت الهی گشته ای قاصد برو بگوی آن رهنمای جام شراب ام الخبائث را که ترک
دوام بر سر ارشدم از خوردن خمر قال علیه السلام شارب الخمر ملعون بیت ای فروغ ماه حسن
از روی رخشان شما آبروی خوبی از چاه زنخدان شما ماه حسن عبارت از نور او است
که اول ما خلق الله نوری واقع گشته خوبی کنایت از جمیع پیغمبران است حسن و چاه زنخدان
هر دو لازمه روی خوبی محبوب است معنی بیت آن است ای حضرت علیه السلام روشنی و فروغ
نور اول از برای روی رخشنده جمیع صفات شما است آبروی خوبی همه پیغمبران از عشق و آب
چاه زنخدان شما است لولاک لولاک لما خلقت الافلاک اگر در بیان ماه و حسن و اد
عاطفه بخوانیم این مطلع غزل بتعریف معجزه حضرت علیه السلام اشارت است زیرا که ماه از
شگافتن سبب اشارت حضرت علیه السلام به رنگ گشته و حسن هر دو عالم از مظهر ایشان ظاهر شد ای
صاحب خرد معنی این بیت را از عارفان تحقیق کن و از عاشقان بالله مشخص نمای این ماه
حسن در راه عشق محبوب حقیقی سرابی است که رهزن عاشقان است و چاه زنخدان آرزوی
نفس است که سد راه عارفان ذم بست در دست نمکر دو مکر بطریق الهی ز خطرة الحقیقة

یعنی

یعنی از محبت روی رخشان شما سر آب ماه حسن فروغ گشته و چاه از روی تشنگی
لازمه زنخدان است آب فیض شما از آنکه پر برفته اما از محبت روی رخشان و از فیض آب
چاه زنخدان شما آنچه بخورست در عالم بود همه سعد شد و پر فیض گشته و لیکن اول بهتر آنست
بیت کی دهد دست این غرض یا رب که همدستان شوند خاطر مجموع ما و زلف پریشان شما
کی دهد دست یعنی کی حاصل شود و کی دست دهد این غرض یعنی که یکی یکدست شوند
خاطر ما که مجموع است باشد ابیر عقل و جمع است بادلایل حکمت و دانش بغیر عشق و محبت
الهی با زلف پریشان شما کی معنی آن است که هرگز شدنی نیست که یکی شوند خاطر با غیر عشق
با سر زلف شما و پیوستگی نیابد و وابستگی پیدا کند یا دو پریشان یکجا شوند یکی خاطر عاشق دوم
زلف محبوب یا در عبارت این بیت بجای لفظ شوند شود باید خوانده کی حاصل گردد این
غرض که جمع شوند با همین زلف پریشان شما که خاطر مجموع ما است و مجموع دلها است بیت
کس به دور نرگست طرفی نه بست از عافیت به که نفروشند مستوری بمستان شما
دور گردش فلک و پیاله کلان را گوینده نرگس نام گلی است که بصورت چشم محبوب بی نماید
طرف نه بستن استعاره است یعنی حاصل کردن فایده رشیده مستوری یعنی ستر و زهد را
نفروشند مستان عبارت از چشمان محبوب است یا آن کسانی که از نظر کردن محبت
مست گشته اند معنی بیت آن است هیچکس در زمانه چشم مست تو تحصیل عافیت
نکرده است بهتر آن است که به هیچ زهد خود را بستان چشم او بیت بخت خواب آلود ما
بیدار خواهد شد مگر زانکه زد بر دیده آب از روی رخشان شما خواب آلود آنکه نه بیدار باشد
و در خواب در مرتبه ما ببین باشد لفظ مگر معنی تحقیق زد بر دیده آب مقرر است وقتی محبت

از لطف و عنایت کال چشم بر چشم و روی بر روی عاشق بمالد و آب عرق روی محبوب بر چهره
محب می افتد چه طرب و نشاط که بعاشق روی نمی‌نماید و چه عیشها که او را دست نمیدهد معنی بیت
آن است بخت خواب آلود ما باعث آنکه گاهی در قهر و گاهی در لطف محبوب است وای بیدار
خواهد شد تحقیق زیرا که زد بر چشم خود بخت آب از مالیدن روی رخ شما اگر فاعل زد را بخت
دانیم روی رخ شما باشد بهتر از رو میشود و چرا که بی واسطه کلمه از روی رخشان عبارت از لطف
و کرم شما است و معنی این بیت از روی غالب تر میکرد و چنین باید خواند که زد بر دیده آب روی رخشان
شما یعنی از لطف و مهربانی حضرت علیه السلام از هجر خواهد برآمد و بوصال خواهد رسید بیت با صبا همراه
بفرست از رخت گلدسته بو که بوی بشنوم از خاک بستان شما صبا عبارت [illegible] از آن هاتف غیب است
که خبر میرساند از جمیع یاران ظاهر و پوشیده حضرت صلی الله علیه وسلم [illegible] که طالب رویت محمدی [illegible]
[illegible] حضرت خواجه کائنات بجمال [illegible] لیل و نهار اشتغال تام دارد و آن هاتف غیب قاصد محمدی
از احوال عاشقان [illegible] و خبر میدهد و خبر دار میکند گلدسته عبارت از حدیث نبوی است بو کنایه
معنی که اند که خبردار شوم معنی بیت آن است ای هاتف غیب قاصد بفرست از روی خود گلدسته
حدیث را باشد که خبردار شوم از آن کسی که درین زمانه [illegible] صحبت کمال خاک گشته اند بوستان حضرت
جناب شما بیت عمرتان باد و مراد ای ساقیان بزم جم گرچه جام ما نشد پر می بدوران شما معنی
شما را [illegible] باصحاب کبار حضرت است مراد ساقیان جم ای مدعا که عبارت از لطف و کرم
الهی است جام پر از می نشد کنایت بمطلب نرسیده است معنی بیت آن است عمر جاوید
شما باد بالطف و کرم حق [illegible] اگرچه مطلب و مقصد ما نشد در زمان حکم و ارشاد شما
و لیکن بعمر جاوید شما به لطف خدا به نشاط باشند زینهار ای دوستان جان من و جان شما
ای دوستان کنایت از دوستان حضرت صلی الله علیه وسلم است جان من جان شما زبان

خرابیان



خراسیان است یعنی این جان ما عزیز دارید و آنکه [illegible] آرید بیت رونق عهد
شباب است دگر بستان را میرسد مژده گل بلبل خوش الحان را رونق
عهد شباب عبارت بکشش [illegible] از راه حقیقت که آن در زمانه جوانی باشد یا در پیری
و اشارت لفظ دگر بطرف چله نشستن مرشد ایشان است وقتی که پیر از اشتغال
چله برآمد حضرت خواجه [illegible] چنین غزل بطرف یاران پیر نوشته فرستاده هر کسی که پیش
از مادران [illegible] بجمیع یاران از مار عار رسانده بستان کنایت از مجلس پیر است
که از تجلیات الهی است بلبل مراد از طبع عاشق است معنی بیت آن است که از [illegible]
نشستن چله رونق بهار بسط و کشایش شکفته است بار دیگر مجلس پیر را میرسد مژده
الوار فیض بلبل طبع عاشق را بیت ای صبا گر بجوانان چمن باز رسی خدمت ما برسان سرو
گل و ریحان را صبا مراد از قاصد است جوانان چمن عبارت از مریدان کامل چمن
کنایت از مجلس پیر است سرو گل و ریحان مراد از مریدان است که بعضی در خدمت
پیر مانند سرو قیام دارند و بعضی مانند گل از بهار فیض پیر تازه و شکفته اند و بعضی از انفاس
نفیس مانند ریحان خوشبو نفس گزیده اند خدمت بمعنی دعا معنی بیت آن است
ای قاصد اگر بطرف جوانان چمن مجلس پیر ما باز رسی یاران و ملازمان صحبت رنگین
و مجلس تمکین مرشد ما بیت یار مردان خدا باش که در کشتی نوح هست خاکی که بآبی
نخرد طوفان را ای عزیز اهل خرد و صاف ادراک اگر نظر بر قصه نوح علیه السلام نکنی
و پای فکر خویش را بطرف آن حکایت نکشی اگرچه عقل مردم عوام را [illegible] این معنی بیت

بهیچ وجه تصور نمی‌کنند و در خیال و ادراک نمی‌آرند ولیکن اهل تصوف معنی این بیت را
بنوع منکشف گردانیده اند و بوجهی بر خاطر ما نشانیده اند که حضرت ایشان کرد
چنانکه از دو آبرو رفته در وقت پریرفته گنج تفرقه عبارت از وجود اهل الله است
که در بحر امواج عشق که چه هرچند طالب راه حقیقت را بساحل مقصود رسانند و از
گرداب هوا و هوس برون آرد رفاک کنایت از شکستگی است که در جسم اهل الله است
که به درگاه بی نیاز او را آبرو دیده به و مقبول میگردانند از این معنی است موتوا قبل ان
تموتوا آبی کنایت از باز یافتن زنده است بعد از فنا ان اولیاء الله لا یموتون
طوفان ما نامرادان سلطنت دنیا است که آن وابسته فنا است یعنی بیت آن است
یاد مردان خدا باش که در روی بهار کاینات فانی که شکستگی است که باب بقای خود تمام
سلطنت و شوکت اهل دنیا را که اینجا فنا است نمی‌خرد و سود جز آن چیز تاجی شور
پس ما بجهل ایشان من تعلق باذیال المقبل لم یقبل بیت ماه کنعانی من مسند مصر آن
تو شد وقت آن است که بدرود کنی زندان را حضرت خواجه را نسبت در این بیت
بان دو بیرا است که معشوقه ایشان بود و ارادت محبت الهی بطرف حضرت داشته بنوعی
در عذاب ملک گرفتار آمده بود و یعقوب پادشاه متعبه گشته چنانکه گذشت
وقت رستگاری و نزدیک رسیده بحکم انکه کل امر مرهون باوقاتها حضرت
خواجه برای تسکین خاطر آن همین بیت را نوشته ارسال داشت و اهل تحقیق معنی این بیت را
بوجهی دگر میفرمایند ماه کنعان عبارت از روح است مسند عبارت از عالم ارواح است
که از جای خود جدا شده در ملک وجود بیگانه افتاده چنانچه حضرت مولوی رومی در

ابتدای

ابتدای کتاب مثنوی همین مذکور جدائی روح که از جای ماوای خود جدا شده ذکر کرده
بیت بشنو از نی چون حکایت میکند * وز جدائیها شکایت میکند * کز نیستان
تا مرا ببریده اند * وز نفیرم مرد و زن نالیده اند * نی عبارت از قالب بشریت و وجود انسان
است چنانکه حضرت قدس سره العزیز را راه مسدود آمده و رفت روح در جسم بجز از کسب
ز رخنهٔ گشاده شد و عجز آنکه روح را بر سر ماوای خود در یافت نظر بر قصه یوسف
علی نبینا و علیه السلام انداخته خطاب بروح محبوس خود میکند ای روشن کننده مسند ملک
مصر عالم ارواح متاع تو گشته یعنی بر تنها رسیده ام فنا و بقا با اختیار من گشته و وقت آن شده
که رخصت کنی زندان وجود را فغان را بیت صلاح کار کجا و من خراب کجا * ببین تفاوت
ره از کجا است تا بکجا * صلاح کار مراد از کوشش کردن در زهد و سعی کردن در ریاضت است
خراب شکسته و بی هوش شده است از می ناب یعنی فرق معنی بیت آن است که کوشش
کردن در ریاضت و عبادت کجا و من بیهوش شکسته پا کجا بر خواسته ما را فوت شده
کجا که بمنزل ریاضت رسانم و ابی ح بمقصود شان با نفس بر آیم بیت مبین به سیب
زنخدان که چاه در راه است * کجا همی روی ای دل بدین شتاب کجا * سیب زنخدان
لازمه محبوب است چاه مراد از آرزوی نفس است و مقرر است که در رابطه احوال
در منزل محبت عاشق کور راست المسافر کالاعمی نمی داند که آرزوی نفس چه راهیست
و راه زن شاه راه حقیقت از انکه در تمامی بیگانه است و در ماوای آن بیگانه بیک بیم خود را
معلوم نمی کند معنی بیت آن است مبین بطرف زنخدان محبوب که چاه آرزوی نفس
در راه او است کجا خواهی رفت ای دل بدین شتاب یعنی بغفلت مبادا که

لواحق العین ام نزل بشوی ومعترض بخطاب وجواب جناب الهی نکردی بیت روش
از مسجد بسوی میخانه آمد پیر ما چیست یاران طریقت بعد ازین تدبیر ما مسجد
عبارت از آن خانه است که در حضرت علیه السلام برکوع وسجود چندین هزار سال بجناب
حضرت الهی می بود و آنکه در اصطلاح رندان مسجد گویند میخانه کنایت از منزل
حقیقت است که دران مقام مست بیکر و بعشق الهی ومقبول می شود بجناب
پادشاهی پیر عبارت از سرور کائنات علیه السلام است یاران طریقت یعنی یاران
راه روش ری روند را گویند که عبارت از روز نخست باشد معنی بیت آنست که در روز
نخست از آن جای امن وماوای فیض بمنزل مقصد حضرت علیه السلام رسیده اند
و در ابتدای کار را نه عبارت مقبل ومقبول گردیده اند چیست یاران طریقت
بعد از گذشتن وقت و از دست رفتن تدبیر یعنی در عمر عاریت خویش مقبل
ومقبول الهی شدیم ومعتقد بآن بشوای لاریب فیه گشتیم بیت باد بر زلف تو آمد
شد جهان بر من سیاه نیست از سودای زلفت بیش ازین توفیر ما باد پریشان
کننده را گویند که عبارت از نفس رقیب باشد شد جهان بر من سیاه یعنی از غیرت
سودا یعنی عشق و تیره رحمت است توفیر یعنی وافر آمده و در بعضی جا نسخه
توقیر ملاحظه کرده شده یعنی وقار معنی بیت آن است باد نفس رقیب بر زلف
روی تو آمد یعنی آنچه سبب زیب وآرایش وحسن تو بود آن را از ملامت خراب
وپریشان ساخته شد جهان بر من سیاه پس نیست از محبت وخیال کردن زلف
تو بیش ازین زیادتی مرا که بار دیگر خیال زلف تو نمایم که جهان بر من بصورت زلف

تو سیاه

تو سیاه شده یا جهان آنکه سیاه گشته که جای خیال کردن زلف تو هم نمانده واگر نسخه
توقیر خوانم یعنی عزت ووقار است معنی بیت آن است رقیب همراهی تو کردن
ازین سبب جهان برمن سیاه شد نیست از عشق زلف تو بیش ازین عزت وحرمت
ولیکن معنی اول بهتر است ومستحکم تر بیت بملازمان سلطان که رساند این دعا را
که بشکر پادشاهی ز نظر مران گدا را شکر فعلی است که از رسد وزبان بر آید وشکر پادشاهی آن
است که از روی کرم سخاوت بکند بر گدایان ومحتاجان معنی بیت ظاهر است
بیت ز رقیب دیو سیرت بخدای خود پناهم مگر آن شهاب ثاقب مددی کند سها را
رقیب عبارت از نفس اماره است که نگهبان یار که محبوب حقیقت است شهاب ثاقب
ستاره رخشنده را گویند در اینجا کنایت از فیض حق وتوفیق مطلق است وبعضی اهل
تحقیق چنان فرموده اند شهاب ثاقب تجلی است که از آتش عشق بدل عاشق بر می
خیزد وخاطر آن دیو سیرت مانند برق می سوزاند وپناه گرفتن درین بیت حضرت خواجه
برب طراط مستقیم است بیت چه قیامت است جانا که بعاشقان نمودی رخ همچو ماه
تابان دل همچو سنگ خارا یعنی ای جان جان کنایت از وجود مطلق است رخ همچو ماه
تابان باعتبار پرتو حسن ذات که مانند نور ماه محیط است بر جسم کل عالم ان الله بکل شیء
محیط دل همچو سنگ خارا مقتضای ذوق محجوبست واین مقامی است که در بین وصل عین
هجر است چنانچه ماهی در آب است وهمیشه جویند آب است از اینمعنی ونحن
اقرب الیه من حبل الورید معنی بیت آن است چه قیامت است ای جان من که بعاشقان
خود نمودی پرتو حسن رخ تو که مانند ماه بر همه محیط است ودل هم چنین سنگ سخت است

از جانب ما یعنی قیامت کرده که در عین وصل عاشقان را در هجر انداخته تو به بلای فراق گرفتار
ساخته ٭ بیت مژهٔ سیاهت ار کرد بخون ما اشارت ٭ ز فریب او بیندیش غلط مکن نگارا ٭
چشم سیاه و مژهٔ سیاه پرمکر و بی وفا پیشه فریب مردم را از مکاری بکاری در غلطانیدن غلط
یعنی خطا یعنی سهو و خطا در سخن معنی بیت آن است مژهٔ سیاه پرمکر خونریز تو اگر کرده است
بر کشتن خون ما اشارت از در غلطانیدن او اندیشه کن و خطا مکن بر اشارت بر فریب او ای نگارا ٭
مبادا که از کشتن من دریغ بخوری و تأسف بیری که چو خشم آیدت بر گناه کسی ٭ تأمل کنش در
عقوبت بسی ٭ که سهل است لعل بدخشان شکست ٭ شکسته نشاید دگر باره بست ٭
بیت شب از مطرب که دل خوش باد ویرا ٭ شنیدم نالهٔ السوزنی را ٭ چنان در جان من
سوز اثر کرد ٭ که بی رفت ندیدم هیچ شیئی را ٭ شب عبارت از شب فیض است مطرب
کنایت از عشق قدیم است عشق در پرده می نوازد سازش ٭ عاشق گو که بشنود آواز ٭ ناله
مراد از آن آواز است قال علیه السلام ان انی جبرئیل سمع صوتاً من کلام الله رفت یعنی
نرمی و گریه بر آمده معنی بیت آن است شبی فیض از عشق که دل خوشباد ویرا شنیدم من
آواز کلام الله که مراد از آواز عشق است چنان در جان من سوز او تأثیر کرده بود که در جسم خود
غیر گریه ندیدم هیچ عضوی را ٭ بیت حریف بد مرا ساقی که بر روم ٭ ز زلف و رخ نموده شمس ضحی را ٭
حریف هم کسب و هم جنس را گویند و ساقی هم کسب نمی باشد زیرا که در بزم می پرستان خود پرست
نمی گردد بلکه دیگران را باده پرست بسیار داند اگر خود مست می بود از هیچ التفات ناز و نیاز
در حق باده پرستان بر نیامدی و کار دلبری و دلربای از وی هیچ بر نیامدی شمس مراد از آفتاب تابستان
که گرم می شود و ضحی عبارت از شب دراز زمستان است که سرد میباشد معنی بیت آن است

هم

هم کسب باده پرستان بودی ساقی که بر ساعت از مستی و بیهوشی از زلف خود شب دراز سرد
زمستان در نظر ما می نمود یعنی گاهی بکرم ~~حبیب حال پرداخت~~ از ما سر محبت میبست و از
روی تابان شمس تابستان را بچشم ما موثر می ساخت یعنی گاهی بکرم محبت بحال ما پرداخت
و اگر ساقی ذات مقدس باری است معنی این بیت بچشم اهل بصیرت ازین پرده کشف است زیرا
که لطف و قهر از جانب الله در دیدهٔ اهل خرد جلوه نماست بحکم والقدر خیره و شره
من الله و درین جا یعنی لفظ حریف مدرو یار که دوست را است در هر کار و اینجا عبارت بیت را
لف نشر غیر مرتب خواننده بیت حاک الله من شر النوائب ٭ و رعایت دار زهرا خدای تعالی
از بدی رهنما جزاک الله فی الدارین خیرا ٭ جزا دهد ترا در هر دو جهان جزای نیک بیت صبا
بلطف بگو آن غزال رعنا را ٭ که سر بکوه و بیابان تو داده ما را ٭ صبا قاصد و در اینجا یعنی دلاله
و محتاله است لطف بنرمی و آهستگی سخن کردن غزال بچه آهو که عبارت از معشوق
رم خورده است کوه و بیابان کنایه از سختیهای هجر و فراق است و اگر این مطلع غزل را در نعت
بخوانیم صبا عبارت از مرشد است لطف مهربان بودن بر عاشقان غزال مراد از سرور کائنات
صلی الله علیه وسلم است که غزال رعنا نازنین در دشت صحرای معنی سالله صلی الله علیه وسلم و رم خورده از شراب
ماست معنی بیت آن است ای مرشد بلطف بگو یعنی لطف بر ما بکن و بگو مر حضرت صلی الله علیه وسلم را
که سر در کوه و بیابان غم و الم تو داده ما را یعنی بکرم ایشان از تقصیرهای خود پریشان و مضطرب احوال
گشته اند و از که ترجیع در صحرای اندوه سرگشته اند بیت شکرفروش که عمرش دراز باد چرا ٭ تفقدی نکند
طوطی شکرخا را ٭ شکرفروش کنایت از سرور کائنات صلی الله علیه وسلم است که شکر حدیث خویش را در کام جهانیان
و دردمندان جان بخشد عمرش دراز باد عبارت درین شیی یا اولاد طیبین و طاهرین است طوطی

شکر خدا را که بت از رغبت کنندگان دین و طالبان حق الیقین است یعنی بیت آن است که حضرت
حیاة النبی صلی الله علیه وسلم از لشکر زوش بازار معرفت الهی است عزیزی یا اولاد طیبین حضرت هیشه بار
چه تقصیر از من بوقوع آمده که لطف نمی شود من خط نگارا را بیت ندانم از چه سبب رنگ آشنائی
نیست ۞ سهی قدان سیه چشم ماه سیما را ۞ رنگ آشنائی عبارت از وفا است که از و خلعت
آشنائی رنگ و زیب پذیر و سهی قسم سرو است سیه چشم آهو است که چند ماه سیما را که عبارت از
پیغمبران است صلوات الله علیهم اجمعین که هر یک سهی سرو اند در باغ شرع و سیه چشم اند با مردم الهی
و بیت ماه اسمای حق الیقین اند و حضرت خواجه قدس سره در مقام حیرت و بیقراری آمده و میفرمایند
نمیدانم از چه سبب رعایت نیست با عاشقان ریخته‌شین و طالبان علم الیقین آن سهی قدان و ماه سیما را
بیت چو با حبیب نشینی و باده پیمائی ۞ بیاد دار محبان باد پیما را ۞ حبیب کنایت از حضرت صلی الله علیه وسلم است
و خطاب نشینی بیرون شده خواست باده پیمائی عبارت از حضور الهی است باد پیمای عبارت از حیرت
زدگان و سرگشتگان است معنی بیت آن است ای رشد من دیده که با آن حضرت صلی الله علیه وسلم
در خلوت نشینی و بفیوضات محبت او مست فیض باشی یاد آری محبان حیرت زدگان را فراموش
نکنی جان یاران سرگشتگان را بیت بروی گل بر خواست کو نهی در چمن طارت بود ۞ بلبلان مسته
کوبا دیده طارت را ۞ لفظ بر خاست سه معنی دارد اول استادن دوم بر خاستن دوم از طرف و دور
گشتن از جای از سیم هویدا شدن بلبلان مست عبارت از چشمان عاشق است معنی بیت
آن است بوی گل استاده شده بجهت ریا از باغها دور گشته یا از طرف از فیض او دور داشته
کوی در چمن ها روت بوده است و بلبلان چشم مست گشته اند بر گل حسن عذار تو یعنی چشم ما بر
گل روی تو بلبلان مسته بیت ما بر فتیم تو دانی و دل غمخور ما ۞ بخت بد تا بکجا میبرد آبشخور ما ۞

آبشخو

آبشخور لفظ مرکب است یعنی قسمت و نصیب حضرت قدس سره این غزل را در زمان وقت
گفته اند که معشوقه ایشان را از شیراز قاصد شهر دیگر شده و حضرت برای رخصت او قدم رنجه
فرموده و در هر جا که ... لفظ ما است یعنی ما بر فتیم یحیمه این بیت بلکه برای ذات و رسنده
خراسیان است وقتی که برخصت محبان بیرون شهر آمده اند میفرمایند ما بر فتیم این لفظ نیک
و فال لبیار که است یعنی از ما تو نرفته اما از تو بر فتیم و بخت بد اشارت بخود است که از هجر
و جدای تو بخت بد قسمت ما را کجا خواهد برد یعنی بغیر تو بودن ما در این شهر نخواهد بود ۞
و حضرت خود را در این صحیح ترمیمه میفرمایند بیت زود باشد که بیاید بسلامت یارم ۞ ای خوش روزی که
آید بسلامت برما ۞ یعنی این غزل بر طالب است بیت از نثار مژه چون زلف تو در بر گیرم ۞
قاصدی کز تو سلامی برساند ما را ۞ نسخه از در بضم دال و لفظ بر تمیز یعنی گنار صحیح تر است
و لفظ نثار یعنی قربان کردن مژه که مانند زلف تو از گریه پریشان شده در بر گیرم یعنی گریه کرده
آن قاصد را در بر هم که غرق کردانم سراپای آن قاصد که سلام برساند از تو نیز زیرا که در هم معشوقه
دلیلان است که در ماه و تارهای از سرهای زلف چیده شده و حضرت ایشان در تراکت در ماهای موی
شعر خویش با فیروه اند بیت بیته مصحح کلمه بسته سی کاب ۞ القبح الصبح یا اصحاب ۞
کله بالکسر شده به اللام خیمه که از پارچه تنک سازند و بعضیها بکاف فارسی خوانند کله ابر یا کله
اسپان با کله ستوران سی ب کنایت از غبار است که از کری جنس در سر و دماغ ظاهر
و پدید می شود مانند ابر طراوت ببکنند بر دل چنانکه بیت میچکد ژاله بر رخ لاله ۞ المدام المدام
یا احباب ۞ ژاله قطره است مانند شبنم از ابر میبارد و بر قطره سخت لاله عبارت از دل عاشق
و سالک صادق است اصحاب و احباب اشارت بهمه کلانه بر رهای دل است چنانچه

تغییر اینها در بیت شب تاریک گذشت بیت رست ماه مهر پرور بجهر حسن؛ ماه بی مهرم
چو بکشد به نقاب؛ رست یعنی قوت و عزت و قدرت ماه بی مهر یعنی بغیر اقتباس نور از آفتاب
ماه من از روشنتر گشته که عبارت از روی مبارک صلی الله علیه وسلم است ماه مهر کنایت از دیگر
پیغمبران است معنی بیت آن است عزت و قدرت جمیع پیغمبران بربند یا حسن امی زماه هنوز وقتی که
بکشد به نقاب بر دریاها را از روی مبارک خود این همه از روی نتیجه عشق است که درین مقام ملا
مولانا عبد الرحمن جامی میفرماید؛ ز مهجوری بر آمد جان عالم ترحم یا نبی الله ترحم؛ برون آور سر از
برد یمانی که روی تست صبح زندگانی؛ ما آن بیت که برآمدن حضرت را از تیره فانی بسته پیکر دانه
رست امی ز جمیع پیغمبران صلوات علیهم بیت از خیالها باز شناسد کسی؛ که در آغوش خود بینم
شب بخواب؛ حضرت بر این بیت مبالغه دارند خیال آنرا گویند که صورت در شب در خواب دیده
شود معنی بیت آن است از خیالها باز شناسد هیچکس گر در آغوش خود صورت خیال
او را ببینم وقت شب در خواب یعنی صورت عنصری ما را کسی که ببیند از محبت خیال
او پندارد که ما در خواب صورت خواجه را ندیدیم بلکه صورت خیال محبوب دیده باشیم بیت
شاهدان مستور و مستان بی شکیب؛ خانقه معمور و درویشان خراب؛ شاهد معشوق را گویند
نیز گویند مست عبارت از عاشقانست که از عشق مست گشته اند خانقه عبارت
از خانه درویشان و زاهدان است معنی بیت آنست شاهدان پوشیده اند در خانه و عاشقان
بی صبر گشته اند و خانقه از شاهدان آباد شده و درویشان که در خانقه بوده اند همه از محبت ایشان
خراب گشته یعنی جای نمانده که عشق معشوقان در آن محیط نگشته بیت از برای باده می پوشند؛
محتسب راحت بحقوق ب باده عبارت از دشنام رحیم شراب طهور محتسب

بی

منع کننده مناهی را گویند و درانجا عبارت از نقش محاده است که منع میکنند از حکم شرع
و امر میکنند بر نهی حد شرع کسی که ام الخبائث خورد آن را چرتنه که عبارت صد دره باشد و حد
شرع بحد حب نمی باشد زیرا که حد و دراست و حضرت ایشان حد را بحد فرموده اند
معنی هیچ وجه درست نمی شود الا بطریقی چنانچه ازل وابد روح است ازل ابتدا ندارد و
ابد را انتهای نیست معنی بیت آن است از برای حاصل کردن شراب طهور را
نفس احد به زر که آن مانند ازل وابد ابتدا و انتها نداشته باشد که چراغ می کنند ما را
از حصول چنین باده مطهر که عبارت از کار نیکاست بیت سوز مستان گر بدانند
محتسب؛ در دوم از منشان زنند بر آتش آب؛ آتش عبارت از غصه است
خم دل در جام رسیدم از سرکنگ؛ ابرو بربادرادم از شراب؛ در جام رسیدم یعنی موجود رسیدم
چنانچه روزمره زبان عام است که میگویند که فلانا چیز در آستین است یعنی بیش من موجود است
از این قبلات تا برای جام خم می خوریم بیت ز باغ وصل تو دارد ریاض رضوان آب؛
ز تاب هجر تو دارد شرار دوزخ تاب؛ معنی بیت آن است که باغ وصل تو را یعنی بهشت را
و هجر تو را دوزخ است بیت ز عشق روی تو حافظ غریب بحر فناست؛ که فوت می شود
اینک مگر چاره بیاب؛ غریب مردی که آب از سر گذشته باشد ولیکن در میان معنی این بیت
قباحت لازم می آید زیرا که حضرت خواجه اول می فرمایند حافظ غریب بحر فناست در باب میفرمایند
که فوت می شود اینک حرف برانصاف است هر کسی که غرق دریای فنا شده باشد یعنی بفنا رسیده
باشد پس او را چه طاقت گفتگوی رو برو است معانی این بیت در خاطر این ناقص خرد چنین
جلوه نمود که حضرت لفظ فنا را که عبارت از بلا باشد مصرع شعر قرار داده است

و نیز بچوگان در ربای سفر نموده چنانچه در ربای سفر و در ربای عاشقانه ... بحر تقنیا

گفت کدام اسب است که اول لا و دوم اله دارد بجز بیت که پایان ندارد شنید لفظ اله را

در حساب جمل چند شمار کنی سی و شش می آید و سی و شش پرده سرود است که آن

متعلقند باو از اول یعنی کن و کن نه ذات است و نه غیر ذات شهود است که در

غیب است از این معنی است العالم ما سوی الله معنی بیت آن است یا عاشق رو که

ترجمه لفظ غریب در ربای که اینجا نامی شود به بینی یکبار دیگر بیار در رباب حال او را که در مقام

فنا است مآل بیت آن است که از روی دارد و در فنا مقام بقا را بیت باشد آن ماه

مشتری اندر بقای روز وصل ۚ پر سه بهرام بگوش زهره کلبانگ رباب ۚ مشتری خریدار را

گویند و نیز نام ستاره است و مه مشتری نمی باشد و در اینجا عبارت از محبوب شاخ نبات است

که خریدار عاشقانست نقاب را پرده را گویند چنانچه پرده شادروان و پرده راگ سرود

و در این محل همین راگ است کلبانگ آواز خوش را گویند معنی بیت آنست وقتی که می باشد

آن مه مشتری در پرده سرور در روز جشن پرسد در گوش زهره کلبانگ رباب او یعنی سرود او زهره

هم دیوانه و مست او میکرد بیت در خیال لطف می مشاطه چالاک طبع ۚ در ضمیر

برگ گل خوش میکند پنهان گلاب ۚ لطف یعنی پاکیزگی و در اینجا کنایت بمعنی می اسرار

الهی است مشاطه آرایش و زیب دهنده را گویند طبع قوتی است که نشو و نمای هر چیز از و است

میگیرد از نباتات است یا از رفته سیاه یا از زراعتهای ترش انار است تا هر کدام را از اینها در

خمها انداخته در فنا که پنهان کنی مستی در ذات آنها نشود تا می پر پرده آب شان رنگ گل نمی گردد

که قوت طبع آنها جاری است در کار است چه در گوشهای انگور همه قوتها و چه در ریشه های برگ

گلگون

گلگون معنی بیت آن است از خیال کردن مستی شراب مشاطه چالاک طبع در خم برگ گل یعنی

احسن نیک می کند پنهان گلاب را که از و هم پیدا می شود معنی اسرار محبت یعنی می که

از پنهان شدن مستی محبت الهی حاصل می شود طبع اینجا قصد کرده گلاب را در آورده برگ

گل پوشیده و پنهان می سازد شاید که در ذات او نیز اسرار الهی یافته می شود بیت

گفتم ای سلطان خوبان رحم کن برای غریب ۚ گفت در دنبال دل ره گم کند مسکین غریب

غریب در مصرع اول یعنی عاجز و در مصراع دوم یعنی مسافر راه فنا یعنی عاشق بیت

گفت حافظ آشنایان در مقام حیرتند ۚ دور نبود گر نشیند خسته و مسکین غریب

آشنا یعنی محبت و شفا و نیز آمده حیرت نام مقامی است که در آن منزل عاشق بروی جمال

محبوب حیرت زده میگردد و از معنی شرع بیخبر و مدهوش می شود آن مقام را عاشقان خلوت

وصال میدانند و این سخن را عارفان منتظر نشسته اند تا عاشق صورت وصال دنی دانند

معنی بیت آن است گفت حافظ آشنایان در مقام حیرت مانده اند دور نیست اگر

نشیند خسته و غمگین عاشق هجران زده یعنی آنها که در مقام وصال حیرت زده اند عجب

نیست اگر عاشق هجران زده خسته و غمگین بنشیند بیت آن سیه چرده که شیرینی عالم با او است

چشم میگون لب خندان دل خرم با او است ۚ گرچه شیرین دهنان پادشاهانند ولی ۚ او سلیمان

زمان است که خاتم با او است ۚ سیه چرده رنگ ملیح را گویند قال علیه السلام انا ملیح و اخی

یوسف اصبح چشم میگون از شراب محبت الهی لب خندان بفیض شاهی دل خرم بوصال

یزدانی شیرین دهنان کنایت از پیغمبران دیگر است سلیمان زمان عبارت از سرور کائنات

صلی الله علیه وسلم است و خاتم مراد از مهر نبوت معنی در روی پشت بر ظاهر و هویدا است بیت

خال مشکین که بران عارض گندمگون است ؛ سرّ آن دانه که شد رهزن آدم با اوست ؛
سر خال ذات را گویند که در شأن خفای ذات در شدت اعلام هم کسی نا معلوم و مجهول است معنی بیت
آن است خال سیاه که بران رخ ملیح زنگ است زانست آن دانه ایست که گشت
رهزن آدم با او یعنی از صفت آن دانه همه کس واقف گشته که رهزن او گشته ظهور آمد
واز ذات او هیچ کس مطلع نشد که از ظلم و خرابی او در جان عاشقان در آمد بیت شهسوار
من که مه آینه دار حسن او است ؛ تاج خورشید بلندش خاک نعل مرکب است ؛ آینه دار لفظ
محتمل است هم حیرت زده و هم خدمت کار را گویند خاک نعل یعنی پامال واشارت شهسوار
بخاتم النبیین صلی الله علیه وسلم است یعنی ماه حیرت زده روی او است و خورشید پامال مرکب او
بیت آن حیات افشای زمنقار بلاغت میچکد ؛ زاغ کلک من بنامیزد چه عالی مشرب است ؛ حضرت
خواجه قدس سره العزیز را درین بیت اشارة بان قصهٔ سلطان اسکندر است وقتی که ذی القرنین
از تاریکی بآب حیوان برآمد و در روشنی نماز نهاد و در میان راه زاغ فرتوت پر کنده را دید
تفحص حال او نمود زاغ گفت ای سلطان روزی بسر چشمهٔ آب حیات رسیدم نا داشته
آنچه قسمت داشتم بر داشتم این حال مضطرب احوالم نه پری دارم که هوای بکرم نه جان برق
آید که بپرم مطلب آن است حضرت ایشان بسو کنه یاری کند که ازان زاغ کلک من چه عالی
مشرب چشمهٔ وحدت است که از منقار بلاغت او آب حیات محبت یزدانی و آب حیات ذوق
ربانی میچکد و بیت آنکه زان موکب که بر پشت صبا بربنده زین ؛ با سلیمان چون برانم من که مورم
مرکب است ؛ موکب فیض سواران را گویند که آنها عبارت از فیض جمع کننده کانان در عبارت صفات
حق وجه و کنند کانا با نفس خود به محبت ذات مطلق بر پشت صبا بنده نه زین بر پشت

کا برآیم

صبا

صبا بستن زین مستعد بودن است با کسب حسن نفس سلیمان رهنمای کسب سلوک مور
عبارت از نفس کامل و جسم متکاسل و با همت سست حضرت خواجه قدس سره برآنم یعنی
همراه رفتن و مقابل بودن است معنی بیت ظاهر بیت ای شاهد قدسی که کشد بند نقابت ؛
وای مرغ بهشتی که دهد دانه و آبت ؛ حضرت ایشان را درین بیت اشاره بان وزیر است
که در عهد طفولیت او از روی حسن بر ترتیب عشق حضرت در عنفوان جوانی مرید ایشان شد
وانزوا رفقا بدار بقا رفت وقت رحلت او از روی افسوس این مطلع غزل در مرثیه
او گفته شاهد قدسی و مرغ بهشتی کنایت بان وزیر است بیت راهی است پر از فتنه دریغا
بادیه هش دار تا غول بیابان نفریبد بسرابت ؛ راهی پر از فتنه عبارت از راهی که راست
که پر از بلاها است بادیه مراد از مرکب عشق کنایت از شیطان است که در وقت نزع
جان هر کدام بندهٔ مؤمن را برای فریب دادن قدحی آب در دست گرفته می آید تا که ایمانش
بعوض آن بستاند او را نمی دهد و آن آب تحقیق سراب است که از حرارت قبض جان
منطفی نمی گردد حضرت او را نصیحت میکنند راهی است پر از خوف بلاها درین بادیه سلوک
خبردار باش تا آن دیو لعین ترا نفریبد بسراب آن قدح آب بیت درویش نمی پرسی و ترسم که نباشد ؛
اندیشهٔ آمرزش و پروای ثوابت ؛ آن وزیر در وقت نزع سخن کردن نداشت که با حضرت
پرسش احوال خویش بیگانه نماید و چند سخن با یکدیگر کنند ازین جهت فرمودند درویش را نمی
پرسی که فردای قیامت نخواهد بود فکر آمرزش و پروای نیکی ترا اما چنان مسموع شده که از گفتن
حضرت قدس سره در سخن آمده و باشش بحرف زدن روان شده بود بیت آن پیک نامه ور
که رسید از دیار دوست ؛ آورد حرز جان ز خط مشکبار دوست ؛ خوش میدهد نشان

خوش میدهد قرشت ان جمال و جلال دوست : خوش میکند حکایت عز و وقار دوست :
یک ناگو عبارت از حضرت جبرئیل علیه السلام است و دبار دوست کنایت از علم مقدس است
حرز جان کنایت از قران است خط مشکبار مراد ازان خطاست که در عهد الست
و بعضی حضرت صلی الله علیه وسلم کلام الله را بر لوح نوشته در پردهٔ اشارت نگاه داشته
بودند عارفان چنین گفتگوهای شنیده اند و کسر رسیده اند که این کس از خود نمیگوید
بدرجه فنا فی الرسول است هرچه میگوید از زبان حضرت میفرمایند و نیز حضرت خواجه قدس سره
که نحو بذات و صفات محمد صلی الله علیه وسلم شده اند این قطعه را از خود نمیفرمایند بلکه از زبان
مبارک صلی الله علیه وسلم بیت شب تار است ره وادی ایمن در پیش : آتش طور کجا وعدهٔ
دیدار کجاست : شب تار شب هجر وادی ایمن نام وادی است که در انجا حضرت موسی
صلوات الله را تجلی موافق ارادت عشق و حوصلهٔ ایشان واشده در ینجا کنایت از وادی
خوف است و دران وادی خوف تجلی رضا الایمان بین الخوف والرجا و نزدیک اهل خرد تجلی
موسی نام هم عبارت از رجاست وعدهٔ دیدار قوله تعالی وجوه یومئذ ناضرة الی ربها
ناظرة در میان تجلی و دیدار روی محبوب فرق بسیار وتفاوت دور است چنانکه برادران
یوسف و خود حضرت یوسف را دیدند حضرت ایشان از جانب الله قید وعدهٔ دیدار ازانکه
مانند حضرت موسی رب ارنی انظر الیک از خود گفته اند و بار دیگر جواب حضرت عزت سرفراز
گشته لن ترانی یعنی نمیتوان دید معنی بیت آن است شب تار هجر است و راه
وادی خوف در پیش تجلی حسن تو که عبارت از رجاست با وعدهٔ دیدار که با کرده کجاست
و اگر در میان شب تار و راهی وادی ایمن واو عاطفه نباید خواند پس معنی بیت آن است

شب

شب تاریکست راه وادی صحرای ایمن که دران راه تاریک وادی حضرت موسی بغیر آن
تجلی دیگر هیچ منظر نمی آید و در ینجا عبارت از رجاست در بعضی نظار مینماید فاما تجلی
این راه کجا وعدهٔ دیدار کجا بیت هر سر موی مرا با تو هزاران کار است : ما کجاییم و
ملامت گر بیکار کجاست : عروس معنی بیت آنکه بعضی نظاره بنان سوی جبین گرفته
ازپرده بر انداخته اند هرگه سر موی محبوب را بنظر یاری کار عشق خوانده اند و در اصل معنی
گفتار این بیت چشم عارف چون سر مو نمی آید و دیده عاشق سالک از و نمیگذرد زیرا که در
نظر اهل بصیرت کار عاشق از صد سوی محبوب بر نمی آید بلکه در هیچ جای هر موی او مقید
نمی آید و حضرت ایشان بر سر موی جسم خود میفرمایند یعنی هر سر موی که بر تن من است
ما را با تو هزاران کار است و اهل سلوک که از کسب وجد ذوق بمنزل رسیده اند معنی
چنانکه راه طریق اجعل العبا ربوجه احسن ثنت نده اند و بر هر جسم انسان صد هزاران
مو که بر هم و در هم افتاده اند حقیقت بصنعت الهی بیک بیک سر براه بعینه نهاده هر
سوراخ مو و هر رگ و ریشه حق ولا یحیاست آباد که هر ساعت و هر لحظه سلطان با شهنشاه عمر
دلی چیز و بیگانه را از ان دیار بیرون بیست و در گوش این تراب الاقدام دوستان آواز
جرس ها الشکر او میرسد چنانچه حضرت خواجه قدس سره نیز جای دیگر میفرمایند کس ندانست
که منزل گه مقصود کجاست : اینقدر هست که بانگ جرسی می آید : و این اشارت بشارت
حضرت خواجه را کسی میداند که عمر در آنکه عشق مجذوب در که انتهای ما تنه ز ظلم
از خود صدر نمایید ای کنند و هر رنگ که میرا آید بیت آنکه اصلست اهل بشارت کو انان ز
دانه که نهانست و ای محرم اسرار کجاست : میفرمایند که هر سر موی جسم خود را با تو

هزاران کار راست ۀ کی بیم منکر زاهد پیکار بی است بیت هر که آمد بجهان نقش خرابی دارد
در خرابات چه پرسید که هشیار کی است ۀ خرابات بمعنی بیخودی و درینجا عبارت از دنیا است
که بقا آباد هشیار کم است که بمنزل بقا رسیده باشد معنی بیت آنست هر کسی آمد در
جهان نقش فکر خود را در کار فنا بخرابی زده است و باز اضافت از خود است که در دار فنا
هیچ از من چه پرسید که کس بقا رسیده باشد بیت ای هدهد صبا بسبا می فرستمت ۀ
بنگر که از کجا بکجا میفرستمت ۀ حیف است طائری چو تو در خاکدان دهر ۀ زاینجا باشیان
وفا می فرستمت ۀ هدهد صبا عبارت از دل سالک است که تعلق دارد به بیداری و شوق
هیچ سبا بفتحتین شهر بلقیس است که حرم محترم حضرت سلیمان علیه السلام است و در
اینجا کنایت از عالم بقا است چنانچه حضرت مولانا عبد الرحمن جامی میفرماید دلا تا کی درین
کاخ مجازی ۀ کنی مانند طفلان خاک بازی ۀ توئی آن دست پرور مرغ گستاخ ۀ که بودت
آشیان بیرون ازین کاخ ۀ چرا زان آشیان بیگانه گشتی ۀ چو دونان جغد این ویرانه گشتی ۀ
بیفشان بال و پر ز آمیزش خاک ۀ بپر تا کنگر ایوان افلاک ۀ و معنی قطعه روشن است بیت
در روی خود تفرج صنع خدا بکن ۀ کائینه خدای نما میفرستمت ۀ تفرج بمعنی دیدن و تماشا است
آینه خدای نما عبارت از قال النبی صلی الله علیه وسلم الانسان مرآت الرب معنی بیت
آنست ای محبوب در روی خود صنع الهی بکن که آینه حدیث نبوی صلی الله علیه وسلم را
برای تماشای روی تو میفرستم که تا معلوم را معلوم کنی که ان صانع حقیقی ترا چگونه در وجه
اشرف المخلوقات پیدا نموده و برحکمت کیفیت خاک لطیفه ساخته و آراسته، فدی نادل
عاشق است معنی بیت آن است در روی خود تماشای صنعت الهی بکن که آینه خدانمای

دل

دل شور را پرش تو میفرستم یعنی تا معلوم کنی بغیر از روی ما هیچ چیز نیست و تا روی می
بصنعت الهی کی کرده است بیت ای سراپرده محبت او است ۀ
دیده آینه دار طلعت او است ۀ سراپرده عبارت از ملازمان است آینه دار مراد از
خدمتکاران است چنانچه حضرت مصلح الدین شیخ سعدی شیرازی رحمة الله علیه در معنی نظم
سراپرده و رایت میفرماید من تو هر دو خواجه تاشیم ۀ بنده بارگاه سلطانیم ۀ معنی بیت
آنست دل از ملازمان سلطان عشق او است و دیده من خدمتکار آینه دار
طلعت او است بیت گر من آلوده دامنم چه عجب ۀ همه عالم گواه عصمت او است ۀ
آلوده دامن گنه کار و در اینجا عبارت از شراب خوار است عالم جهان و دانسته هر چیز را
گویند عصمت یعنی پاکی معنی بیت آن است اگر ما از شراب آلوده دامنم هیچ عجب نیست
تمام مردم جهان که بجز از من اند میدانند که گنه کار بودن گواه عصمت او است
خاصه بیتی شود غرض یعنی اگر من گنه کارم این نه عجب نیست که عالم بشریت است
همه دانند هر چیز را که عبارت از عارفان است گواه عصمت او هستند یعنی ای زاهد
اگر شهادت مرا قبول نیست تو آن کس فی که بکنه عصمت رسیده اند گواه شده بر عصمت
آن محبوب که کنه بیت از سرور عالم است صلی الله علیه وسلم که از گناه صغیره و کبیره معصوم اند
بیت بخیالش بیاد منظر چشم ۀ زانکه این گوشه خاص خلوت او است ۀ خیال در
تصور خوانده کردن صورت هر شیء منظر نظر گوشه کنج زه خلوت جای محفوظ و تنها
که مرشد طالب خویش را در کسب سلوک بمقام محمود مشغول میگرداند قوله تعالی عسی
ان یبعثک ربک مقاما محمودا آن مرید را هیچگاه خیال اسم ذات الله مشغول کرده

الله را از خلوت کده چشم زائل و فرامش نمیکنند و حضرت ایشان را کنایت بآن خیال
چشم خورده است بیت بروای زاهد دعوت مکن سوی بهشت؛ که خدا در ازل از پی
بهشتم نسرشت؛ دعوت طلبیدن کسی را برای خوردن طعام معنی بیت آن است
بروای زاهد برای نان و نعمت ما را طلب مکن بدعوت بسوی بهشت که خدا در ازل بهر
طرب ما را پیدا نکرده است بلکه وجود ما را آن محبوب برای کار عشق و محبت خود آفریده است
بیت صوفی صاف بهشتی نبود زانکه چو ما؛ خرقه رهمیکده ها در گرو باده بهشت؛ صوفی
صاف آن را میگویند که از کدورت ظاهری جامه پشمین خود را پاک دارد و پنج وقت نماز ادا
درست و شوکت دار رو خرقه عبارت از وجود انسانی است میکده ها کنایت از محبتهای
الهی است باده عشق الهی بهشت بمعنی بگذاشت استفهام معنی پرظاهر بیت رویش
بچشم پاک توان دید چون هلال؛ هر دیده جای جلوه آن ماه پاره نیست؛ هلال ماه نو را
گویند که معصوم و پاک است مانند طفل یک روزه ماه پاره یعنی پاره ماه که میم بالله و حرف
میم را در حساب چهل چهل می آید و در اینجا عبارت از چهل سال عمر نبوت که در آن مدت
بمنصب نبوت سرفراز گشته بودند معنی بیت آن است روی مبارک حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه وسلم چشم مطهر و پاک که مانند هلال شده باشد میتوان دید و الا هر دیده لایق
گذرگاه جلوه حضرت ایشان نیست بیت زاهد ظاهرپرست از حال ما آگاه نیست؛
هرچه گوید در حق ما جای هیچ اکراه نیست؛ تمام غزل را حضرت خواجه در بدیهه بآن نه
پسر صاحب قران تیمور گورکان برسفته امر شاه خوانده وقتی که زنار با جماعه کفر جمع شده
پیش پادشاه دین پناه آمده استغاثه نمودند که جلال الدین محمد شاه راه شرع محمدی کرد

مناهی

[illegible]

مناهی برانگیخته و آن را آبروی چهره ایمان خود تصور نموده صاحبقران حضرت قدس
سره را طلب کرد و گفت که زنار را بر شما دعوی است ایشان در آن وقت همین غزل
بر زبان رانده بطعن عدل صاحبقران بیت این چه استغنا است یا رب وین چه قادر
حکمت است؛ کین همه زخم نهان است مجال آه نیست؛ استغنا یعنی بی نیازی گردش
از حال کسی حاکم قادر که بر عدل باشد او را لازم آن است که زبردستی عدل خویش را و بر جراحتهای
اهل ایام مرهم نهد و بی خبر نباشد از حال خلق الله معنی بیت آن است که این چه احوال پروردگاری
یا رب وین چه عدالت است که این تمام زخم نهان از دست زنار در درون سینه دارم و مجال
آه نیست و تاب فریاد نمانده و در بیتی دیگر صریح تر حضرت را بر عدل سلطان طعن است
بیت صاحب دیوان ما گویی نمیداند حساب؛ کاندرین طغرا نشان حسبةً لله نیست؛
صاحب دیوان اشارت بصاحبقران است طغرا القاب که بر سری فرمان نویسنده و
و در اینجا عبارت از حکم است که در باب طلب حضرت از ملازمان بارگاه دین پناه صادر
شده بود یعنی پادشاه ما گویا حساب قیامت را فراموش کرده است که اندر طغرای فرمان
او نشان برای خدا نیست بلکه بروی ریاست و نیز بیت دیگر برین مضمون است
بیت هر که آمد گو بیا و هرچه گوید گو بگو؛ کبر و ناز حاجبان و دربان درین درگاه نیست؛
یعنی بند و بست پادشاهی و ضبط ربط شهنشاهی درین درگاه نیست
هر که بیاید بیاید و هرچه گوید بگوید و باز در بیت دیگر اشاره بارادهٔ ازلیه نموده از صاحبقران
می پرسد بیت چیست این سقف بلند ساده بسیار نقش؛ زین معما هیچ دانا
در جهان آگاه نیست؛ یعنی هرچه در طالع ماست از تأثیرات فلک دوار است

و دوار

زنار را با ما چه آرزو است وکسی را با رندان چه گفتگو و درین دو سه بیت تیغ دل اینجا نمی بست

بیت در طریقت هر چه پیش سالک آید خیر او است ؛ بر صراط مستقیم ای دل کسی گمراه نیست ؛

بر در بینی نه رفتن کار بیگانگان بود ؛ خود فروشان را بکوی میفروشان راه نیست ؛

بنده پیر خراباتم که لطفش دایم است ؛ ورنه لطف شیخ زاهد گاه هست گاه نیست ؛

روای چنین روایت میکنند که در آن وقت به بزم خلد آئین پادشاه گورکان انار الله

برهانه بوصف شطرنج قدم فکر خویش گرم داشت و در فن بازی شطرنج همه را از پیش

برداشت و حضرت خواجه قدس سره هم در فن یک فن و در هنر بی مثل بایم در پیوسته تا که

مقدم مجلس صاحبقران بالادست افتاد در آن زمان همین که بیت را از زبان گوهر

فشان بگفته درباره بازی خویش را پیش نموده بیت تا چه بازی رخ نماید بیرق

خواهیم راند ؛ عرصه شطرنج رندان را مجال شاه نیست ؛ مطلب آن است که شاه

شطرنج طرف سلطان عالم از هر طرف منقبه خانه ساخته و از مجلس نشاط آگین برخواسته

صاحبقران غازی از روی کرم و عنایت بی غایت تن مبارک ایشان را بخلعت خاصی

مفاخر ساخته و قامت بلند حضرت را به آن چهار استه خاما سر و پاه کوتاه آمد

درانوقت این بیت را فرمودند بیت هر چه هست از قامت ناساز بی اندام ماست ؛

ورنه تشریف تو بر بالای کس کوتاه نیست ؛ حافظا از بر صدر نشینه زعالی همتی است ؛

عاشق دردی کش اندر بند مال و جاه نیست بیت زان یار دلنوازم شکری است با شکایت ؛

گر نکته دان عشقی خوش بشنو این حکایت ؛ این حکایت کنایت از شکر با شکایت است

بیت ای پادشاه خوبان ای جویند اند روزم ؛ یک عمر بخواهان در سایه لوایت ؛

تار

قال علیه السلام بیدی لواء الحمد ولا فخر و ما من نبی یومئذ آدم فمن

سواه الا تحت لوائی و نیز پیغمبر علیه السلام که در دست من است علم بزرگی

حمد و سپاس حق تعالی الکه مرا هیچ ازینها فخر نیست و نیست هیچ نبی در آن روز قیامت

که آدم باشد و کسی که جز آدم است مگر آنکه او زیر سایه علم من باشد ما امون از حرارت آفتاب

قیامت میگویند آن لوا را هزار ساله راه ارتفاع باشد و قبضه او از یک سیف و سنان او

از یاقوت حمرا و بارچه او از زمرد خضرا و او را سه زبانه از نور یکی در مشرق و یکی در مغرب

و سیوم در مکه و بر هر زبانه سه سطر مکتوب باشد اول بسم الله الرحمن الرحیم دویم

الحمد لله رب العالمین سیوم لا اله الا الله محمد رسول الله در آن وقت ملائکه را

حکم خواهد شد علم محمد صلی الله علیه وسلم را بردارید ملکها از برداشتن آن عاجز آیند بار فرمان

شود اسد الله الغالب امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب کرم الله وجهه را حاضر گردانیده و آن

لوا را چون گل دسته بردارد و از پل صراط بسلامت بگذراند آفتاب خوبان عبارت از

سرور کائنات است که آفتاب آسمان حسن جمیع خوبان است بیهوش شده اند در دم بعضی از

گرمی حرارت آفتاب قیامت یک ساعت بخواهان از زو دارند در سایه آن لوا در

حیات عاریت معنی این بیت ظاهر است بیت زلفت هزار دل بیکی تار مو ببست ؛

راه هزار چاره گر از چار سو ببست ؛ زلف در اینجا عبارت از مکتوب قلم است

که اول ما خلق الله القلم و قلم از آن میگویند که نقوش حقایق علوم سایر مصنوعات بر لوح

محفوظ به توسط او پیدا است راه هزار چاره گر عبارت از جف القلم بما هو کائن است

معنی بیت آن است مکتوب لوح هزار دل بهر حرف اسیر کرده و راهی هزار عاقل و دانا

اندر طرف به بست یعنی هرچه در ازل مسطور شده است اگر هزار خردمند در زمانهای خویش
به تدبیر یک حرف از دیگر گردانند نمی توانند که راه چاره او را به جف القلم بسته بیت
ساقی بچند رنگ می اندر پیاله ریخت / این نقشها نگر که چه خوش در کدو به بست
ساقی عبارت از ذات مقدس باری است که فیاض جمیع ممکنات است و چند رنگ کنایت
از رنگ دوازده حجابهاست که می نور محمد را صلی الله علیه وسلم در دوازده شیشه حجاب
در هشت هزار سال تربیت کردند و آن این است حجاب رنگ قدرت حجاب رنگ عظمت
حجاب رنگ سنت حجاب رنگ رحمت حجاب رنگ کرامت حجاب رنگ منزلت
حجاب رنگ هدایت حجاب رنگ نبوت حجاب رنگ رفعت حجاب رنگ هیبت
حجاب رنگ شفاعت بعد از آن نور کامل آن سرور را بمطلع انوار حضور در هر حجاب
ازین حجب المقدار که اراده ازلیه بدان تعلق گرفته بود بداشتند مثلا در حجاب
قدرت دوازده هزار سال بگذاشتند و به تسبیحش مشغول گردانیدند و تسبیح او
درین حجاب این بود سبحان ربی الاعلی و در حجاب عظمتش یازده هزار سال بداشتند
تسبیح این بود سبحان عالم السر والاخفی و در حجاب سنت ده هزار سال بداشتند
باین تسبیح ملتزم بود سبحان الرفیع الاعلی و در حجاب رحمت نه هزار سال خدای را باین
تسبیح می ستود سبحان الحی القیوم و در حجاب سعادت هشت هزار سال باین تسبیح
مبادرت می نمود سبحان من هو دائم و در حجاب کرامت هفت هزار سال باین تسبیح
قیام می نمود سبحان من هو علی لا ینقص و در حجاب منزلت شش هزار سال باین تسبیح
گویا بود سبحان العلیم الحکیم و در حجاب نبوت چهار هزار سال ملازمت این ذکر می نمود

سبحان

سبحان ربک رب العزة عما یصفون و در حجاب رفعت سه هزار سال باین تسبیح تکرار
می نمود سبحان ذی الملک والملکوت و در حجاب هیبت دو هزار سال بر زبان میراند
سبحان الله وبحمده و در حجاب شفاعت یک هزار سال بر زبان قدرت می فرمود
سبحان ربی العظیم وبحمده می اندر پیاله ریخت یعنی آن نور را در وجود مطهر حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه وسلم ریخت نقشها عبارت از ذرات ممکنات است
که وکنایت از وجود مطلقات مخلوقیت آن است ساقی ذات مقدس بچندین رنگ
می نور در پیاله وجود محمد ریخت و این نقشهای ذرات ممکنات که می نگری چه
خوش در کدوی وجود او در به بست یعنی از نور خویش بمنصه ظهور در آورد بیت
یارب چه عشوه کرد صراحی که خون خم / با نغمهای قلقلش اندر گلو به بست صراحی کنایت
از آماده شدن هر چه حجب است یا نور محمد صلی الله علیه وسلم چون بهمان نور است خم عبارت
از وجود مطلق محیط ان الله بکل شیء محیط نغمها مراد از تسبیحات است و ضمیر
شین قلقل بطرف آن نور است در گلو به بست یعنی حاصل گردانید برای ظهور کردن
موجودات معنی بیت آن است یارب لفظ حیرت است چه عشوه کرد صراحی حجابها
که نور کل شیء محیط را بواسطه تسبیحات او در گلوی خود به بست یعنی به مرتبه
اظهار آورد بیت مطرب چه نغمه ساخت که در حلقه سماع / بر اهل وجد حال در های هو
به بست / مطرب عبارت از عشق ازل است عشق در پرده می نوازد ساز
عاشق کو که بشنود آواز / در حلقه سماع یعنی در مجلس اهل سماع کنایت از مشتاقان است
در های هو به بست یعنی من عرف ربه فقد کل لسانه سقانی زبان از گفتن راز

که تا از ساعتی تا نگوید باشی؛ معنی بیت بر ظاهر. بیت: اشتیاق غم غریب است که دل سوز
من است؛ چون من از خویش برفتم دل بیگانه بسوخت؛ غریب یعنی عاجز که دست
قدرت او هیچ کار نکرده یعنی عجیب دست فراز خویش برفتم و معنی دارد و دست
و خویش یاد از خود برفتم یعنی بیهوش شدم معنی بیت آن است که اشتیاق و محبت او مانند
من مسافر نیست زیرا که دل سوز یار نیست و وقتی که از دولت و خویش خود برفتم محبت
او مسافر غریب نبود که از من دور گردد بلکه اینقدر با او وفا کرد که در گریه و زاری دل بیگانه
بر احوال ما بسوخت یا آشنای عجیب من مسافر نیست که دل سوز من است زیرا که وقتی
من از خود بیهوش شدم بر من دل بیگانه که عبارت از دل معشوق است بسوخت یا آشنای
که عبارت از معشوق است عجب نیست دلسوز من گردد وقتی که من از خود بیهوش شدم
دل بیگانگان بسوخت. بیت: ما جرا کم کن و باز آ که مرا مردم چشم؛ خرقه از سر بدر آورد و
بشکرانه بسوخت؛ ما جرا عبارت از گفتگوی ناز و نیاز است که در میان عاشق و معشوق
می‌آید خرقه کنایت از سفیدی چشم است که از کثرت گریه بر روی دیده غالب گردد بشکرانه
شکر چشم آن است که از دیدن روی محبوب منور گردد یا منتظر او باشد معنی بیت ای آقا
ای محبوب گفتگوی ناز و نیاز را بگذار و بطرف ما باز آ که مردمک چشم خرقه سفیدی از
تن بدر کرده است بشکرانه دیدن روی تو سوخت چنانکه حضرت یعقوب علیه السلام
بر سیدن بوی پیراهن حضرت یوسف علیه السلام نور حاصل کرده بود هم چنین از خبر نزدیک
رسیدن تو مردم چشم روشن شده یا از اشتیاق تو مردم چشم خرقه نور و بصر را بشکرانه اندیشه
سوخت یعنی هیچ نور از اشتیاق ریب نمانده. بیت: گر طمع داری از آن جام مرصع می لعل؛

الان

ای بسا در که بنوک مژه ات باید سفت؛ جام کنایت از دل است که مرصع با تجلیات
الهی است ابن عباس رضی الله عنه میگوید چونکه قالب آدم علیه السلام در صدق (?) هیولائی
در آوردند و جمیع اعضا را با انواع فواصل آراسته بران کل دستها (?) مطرت (?) بیراسته
خانات (?) نهند دست را از برای راحت و پای را از برای خدمت بر پا کرده اند بعد از آن
در تنفیس نفخ طلقه (?) که عبارت از روح پاک است در صدف خاکش در آوردند و جام مرصع
دل را در صندوقچه سینه مملو از محبت الهی است بگذاشتند چنانچه معین الدین گوید
بیت: نقاش قضا فطرت بی صورت هیولا؛ شهباز جان نشسته بر قبه سماع؛
عنقای عقل جسته بر قاب قرب ما را؛ بر داشت قصه کل مشکلات بیکران دل؛ گنجور
او است حاصل خورشید اوج اعلا؛ مجموعه عجایب الجوبه (?) غرایب؛ پاک از همه شوایب
از جسم و جان سوا؛ و اهل تحقیق میگویند که در آن مدت برای تماشای آن قالب ملایکه گرد
می آمدند و از حسن تقویم او تعجب میکردند که روزی حضرت عزرائیل با جوق ملایکه از
بر شهرستان وجود آدم عبور خواست که تحقیق حدود و جهات این شهرستان کند انگشت
بر قالب وی زد از وی صدا بر آمد چنانکه کوزه بکوزه بهم خورده. بیت: فریاد ز دشمنی پیر دوست (?)
توان برد؛ از دست توان دوست ندانم بکه نالم؛ چنانکه آواز عزرائیل شنید فرشته (?)
شد و با یاران خود گفت علم مجوزید که خلق مجوف متکلم فیست میان خالی ساعتی باشد امیر (?)
... در آیم ... ملک ... این شهر بند خاک بر آیم بعد از آن در جوف این حقه (?)
و این قبه رفیع البنا در آمد عرصه اوسد آراسته و بنقوش ... پیراسته هر چه در عالم آفاق
دیده بود همه در خط قالب آدم علیه السلام یافت چنانکه بقصر در رسید و حقه سربسته دل آدم علیه السلام

رسیده هر چند که خواست دران قصر تصرف کند نتوانست قالب آدم او را ز کرده ازل
ابد عمورت چند کن که گنج جای فریش در دل مردم بیت که دل نظرگه حق است تا دران حق
نظر افتد ؛ اگر زعرش درافتد بگنج چاه ملامت ؛ هزار بار از آن به که از دل افتد ؛ می لعل عبارت
از محبت الهی است یعنی بیت است اگر فراموشی داری از ان جام مرصع دل می محبت را
ای فلانکس بسیار مدت در آن انک را شوک مژه فرود نیاید سفت یعنی نزد و تکلاش بکن که مراد
خود را از دلهای مردم حاصل نمای و محبت کن که مطلب بلند خویش را از قالب جمیع
مخلوقات دریابی بیت در گلستان ارم دوش چو از لطف هوا ؛ زلف سنبل به نسیم سحری
می آشفت ؛ گفتم ای مسند جم جام جهان بینت کو ؛ گفت افسوس که آن دولت
بیدار بخفت ؛ گلستان ارم اشارت به بزم معراج است وقتی که دل را گل را نظر بر شاهد
اسرار الهی وای شود و باغ ارم و نار سوز لطف هوا کنایت از هوای عشق است زلف
سنبل مراد از اسرار است که جانب الله در آن وقت بظهور می آید نسیم سحر عبارت از توجه
مرشدات که در آن ساعت برای مرشد هم می نماید مسند جم کنایت بجهان تجلی انوار است
جام جهان بین مراد از جسم مطهر حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم که بظهور وجود مبارک
لولاک لما خلقت الافلاک و جمیع ذریات ممکنات است دولت بیدار اشارت
بوجود مطهر است یعنی این قطعه آن است در مشاهده خلوت معراج وی روز وقتی از
لطف هوای عشق کاکل خور زلف سنبل اسرار الهی توجه بری آشفت گفتم ای مسند حضرت
علیه السلام رسالت جام جهان وجود مطهر حضرت رسالت کی است گفت دریغ افسوس
که آن دولت بیدار وجود عنصری حضرت صلی الله علیه وسلم در ظاهری خفت بیت

لی

[illegible]

مرغ شبخوان را بشارت باد کاندر راه عشق ؛ دوست را با ناله شبهای بیداران
خوش است ؛ مرغ شبخوان عبارت از عاشقان الهی است که تمامی شب بدرگاه الله با
نیاز محبوب حقیقی فغان و زاری کند بیت سنگ گل را کند از یمن نظر لعل عقیق ؛ هر که
قدر نفس با ربانی دانست ؛ با ربانی عبارت از نفس کرم محبت مبارک اویس قرنی است
که قال علیه السلام انی لاجد ریح نفس الرحمن من جانب الیمن یعنی به رستی هر آینه می یابم
بوی خدا را از جانب یمن زیرا که درین جای و ملک حضرت خواجه قرنی مسکن داشته یعنی
بیت آن است سنگ گل را می کند از برکت نظر خود لعل عقیق هر کسی که قدر نفس کرم
آتش محبت بی ربانی حضرت اویس قرنی میداند حاصل بیت آن است هر کسی که سوخته آن
جناب نبوت میتواند که سنگ و گل را لعل و عقیق بیمن یک نظر نماید بیت
دلبرا آسایش ما مصلحت وقت ندید ؛ ورنه از جانب ما دل نگرانی دانست ؛ یعنی بیت
آن است معشوق آسایش و خوشوقتی ما را مصلحت وقت ندید و اگرنه از طرف پریشانی ما دانست
که ایشان در بنوقت بسیار مضطرب احوال و پریشان حال اند بیت نفخت فیه من روحی
شنیدم شد یقینم ؛ بر معنای نیم که ما ازآن او او زان ماست ؛ چند تصرف قالب آدم بر بستگاره
است و قدرت با تمام رسید حق سبحانه و تعالی بروح که شاهد خلوت سرای عالم است او است
خطاب فرمود که روح چند قدرت خطاب یافت بسرعت تمام با کتاب مبادرت نمود حق تعالی
بروح فرموده ادخل حصن الجملة الذی خلقته یعنی در آی درین قالب که بید قدرت از پیدا ام
روح نظر کرد مدخل مظلم و زاویهای تاریک دید زبان معذرت بگشاد و گفت سیدی
مدخل کریه و تو بعید و نفس منازعت بازا زدر آید تا امتناع نمود و نفحه ادیم همین

خطاب آمد او نیز همین جواب داد تا سه نوبت خطاب همین بود و جواب همین
و نوبت چهارم خطاب آمد ادخل فی هذا الجسد کرهاً واخرج کرهاً پس
در آمد بکراهیت معنی بیت آن است نفخت فیه من روحی شنیدم شد یقینی بر من این
معنی که ما متاع ادیم که صانع ماست واو ز آن ماست که قل الروح من امر ربی و امر
بی لسان نیست و لسان با دلائل قلب نیست و قلب بی سر نا و سر بی ذات
تقدس نیست و آن امر در قالب ماست یعنی معنی آن پروردگار از آن ماست
بیت بر طلع نیمه شبی کشف کرد سالک راه / رموز غیب که در عالم شهادت رفت
رطلع نیمه شبی عبارت از نیمه شب معراج است سالک راه کنایت از حضرت صلی الله علیه وآله وسلم است
که سالک راه دین یقینی اند رموز غیب مراد مذکور است که در پرده معراج بی زبان بظهور
آمده اند عالم شهادت عبارت از عالم ناسوت است یعنی اسرار از آن سرنا در افواه
اهل زمانه افتاده اند معنی بیت آن است با طلع نیمه شبی روشن کرده پیغمبر اسرار پرده غیب
آنچه ظاهر کرده است در عالم ناسوت یعنی چیزی که درین عالم بر ما ظاهر و روشن کرده اند
در نیمه شب معراج حضرت صلی الله علیه وسلم هویدا ساخته بودند که آنجا سرنا نصیب فلان کس است
بیت ز بامداد ازل صبح دیگر آمده / وظیفه‌ای روشنی ملک زیارت رفت بامداد عبارت
از خروج بطن مادر صبح کنایت از عز و جاه دنیا است ای روشنی مراد از اقرار عهد الست
بربکم است که در آن وقت اقرار آورده بود بوحدانیت حق سبحانه و تعالی که آن عبارت
از طاعت و عبادت کردن است وما خلقت الجن والانس الا لیعبدون معنی بیت
آن است از بامداد تولد برای جاه دنیا آمده و وظیفه الست بربکم که عبارت از طاعت است

تحقیق

تحقیق از یاد رفته است یعنی حق سبحانه و تعالی که ترا درین کارگاه بمنصه ظهور در
آورده برای طاعت خود نه برای منفعت جاه و مال افزیده بیت با آب دیده بشوئیم خرقها از زرق
که موسم ورع و روزگار پرهیز است معنی بیت آن است که با آب دیده بشوئیم خرقهای خود را
که از زرق آلوده است یعنی از ریاست ای خرقه خود را پاک سازیم و تازی می‌کنیم بیت
به نیم جو نخرم طاق خانقاه و رباط / مرا که مصطبه ایوان و پای خم طنبی است مصطبه بالفتح
والکسر دکانها که بر آن نشینند و شایع شده که آنها که در میخانه بر آن نشینند و شراب خورند یعنی
و صادر و وارد و رسست آمده و طنبی پرده ایست که پیش ایوان می‌کشند معنی بر ظاهر بیت
جمال دختر رز نور چشم ماست مگر / که در نقاب زجاجی و پرده عنبی است زجاجی عنبی هر دو
نام پرده است از پرده هفت گانه چشم لفظ مگر بمعنی تحقیق معنی بیت روشن بیت
ز مصحف رخ دلدار آیتی برخوان / که آن بیان مقامات کشف و کشاف است بیان بمعنی شرح
مقامات و کشف و کشاف هر دو نام کتاب آیتی عبارت از ان الله جمیل یحب الجمال است مقصد و
مطلب از عشق است معنی بیت آن است از تعریف مصحف رخ دلدار یک آیه حسن را
بخوانی که این شرح کتاب مقامات و تفسیر کشاف است بیت یکحرف ز عشق صد کتاب است
خورشید شوی اگر بخوانی خمها همه در جوش و خروشند ز مستی / و آن می که در آنجاست حقیقت
نه مجاز است خمها عبارت از کل غزلیات دیوان حضرت خواجه قدس سره العزیز است
معنی که در این بستان عین حقیقت است بیت که ای بلند نظر شاهباز سدره نشین
نشیمن تو نه این کنج محنت آباد است شاهباز عبارت از دل عارف است و این
خطاب می‌کند با دل خویش بیت لطیفه ایست نهانی که عشق از او خیزد / که نام او نه لب

لعل خط زنگاریست : لطیفه انسانی عبارت از نور مقدسی است که او را عارفان بی
چون خوانند و با شبیه و بی شبیه دانند چنانچه مولانا عبد الرحمن جامی می فرمایند مقدس
نور از قید چه و چون : سر از جلباب چون آورده بیرون : چو آن بی چون درین چون کرد آرام :
بی دو پوشش کرده بر نقش نام : یعنی برنگ هر بیت : زجور کوکب طالع سحرگهان چشمم : چنان
گریست که ناهید دید و مه دانست : ناهید مونث سمای است و در اینجا عبارت
از مونثات عالم است و مه مذکر سمای است و اینجا کنایت از ذکور جهان است یعنی روشن
بیت وه که دردانه چنین نازک : در شب تار سفتنم هوس است : دردانه عبارت از آن
جوهر است که از نور محمدی صلی الله علیه وسلم پیش از موجودات بمقدار عمده شصده یک
هزار سال موجود گشته بود و بنظر قدرتش منظور گردید آن جوهر از هیبت نظر الهی آب شد
شب کنایت از دنیا است که در اینجا هیچکس از حال ظاهر و باطل خود اطلاع ندارد و روز
اول و آخر خویشتن مطلع نیست سفتنم مراد از معلوم کردن ماهیت آن دردانه معدوم
معنی بیت آن است افسوس است که اسرار آن دردانه درین شب تار دنیا و در اینجا
هیچکس از حالات خویش خبردار نیست معلوم کردن حقیقت آن دردانه مرا هوس شده است
بیت آن روز شوق ساغر می خرمنم بسوخت : کاتش زعکس عارض ساقی در آن گرفت :
آن روز کنایت از روز نخست است ساغر قلب آدم علیه السلام است می عبارت
از عشق عکس عارض مراد از روح است و تحقیق آن مقدمه روح پیشتر گذشت خرمنم
بسوخت یعنی خرمن امید اول و آخر سوخت معنی بیت آن است آن روز نخست
عشق پیدا بود و آدم با جسم مبارک پیغمبر صلی الله علیه وسلم خرمن امیدهای هر دو عالم بسوخت

که آتش

که آتش از پرتو روح در آن خرمن افتاد یعنی روز اول با عالم قدسی روز ظهور است
وقتی که روح در قید قالب عنصر در آمد و نصیب هر کدام متفرقه متعین گردید بدین
نصیب از عشق رسیده دانستم که خرمنم بسوخت بیت بر برگ گل بخون شقایق نوشته اند
کانکس که پخته شد می چون ارغوان گرفت : بر برگ گل یعنی گل که عبارت از معشوق است
شقایق لاله که مراد از عاشق است می گرفت امید خود را حاصل کرد از مطلوب و نیز شرط
گردش زمانه آن است وقتی که بهار لاله افروزد بهار لاله وار ارغوان و لاله هم آغوش می شود
حضرت خواجه در زمانه و تسلسل در نظر اثر تصور نموده و بقیه عبارت معقیه ساخته اند
معنی بیت آن است بروی گرده صاحب جمال از سرخ خون عاشق نوشته اند هر کس که پخته
شد در عشق و جمال شراب خوش رنگ آرزوی خود حاصل کرده از مطلوب خویش بیت
لبت را آب حیوان گفت عاشق : چه جای آب کان ماء المعین است : این بیت در نعت آنست
ماء المعین آب شیرین و در اینجا عبارت است از حدیث نبوی صلی الله علیه وسلم معنی بیت آنست
حدیث لبت ترا آب حیات گفت عاشق من که عارف آن را کل شیء من الماء حی [illegible]
بیت بعد ازینم نبود شاید در جوهر فرد : که دهان تو بدان نکته خوش استدلالیست :
شاید شک و گمان جوهر فرد جزء لایتجزی که عنقا المکان قابل قسمت نیست و نزد یک
اهل سنت و جماعت قابل قسمت است حضرت خواجه شیراز برای رفع و دفع مذهب
ایشان می فرمایند که قول حکما رایج در عدم تقسیم است و مجرد دانسته که نکته دهان دلیل
تقسیم یافته و شک و گمان اختلاف از میان برخاسته بیت زلف آشفته و خوی کرده
خندان لب مست : پیرهن چاک غزل خوان صراحی در دست : نرگسش عربده جوی

لبش افسوس کنان ، نیمه شب دوش ببالین من آمد بنشست ، سر فرا گوش من آورد
باواز حزین ، گفت کای عاشق دیرینه من خوابت هست ، عارف را که چنین باده
شبگیر دهند ، کافر عشق بود گر نشود باده پرست ، معنی این قطعه آن است خوی کرده یعنی
از گرمی محبت و خندان لب از شادی هدات الهی مست از شوق نامتناهی پرهی
چاک یا غزلخوان کنایت از آیه که فرموده اند وسقاهم ربهم شرابا طهورا صراحی بعبارت
از قرآن است نرگسش عربده جوی که آرمان لبش افسوس کنان براحوال مایان باده شبگیر
شراب صبح الست یعنی ودر اینجا مراد از سخنهای حضرت انه که مست ابدی میگرداند
عاشقان را کافر یعنی پوشیده است و در اینجا یعنی مردود وبی نصیب است
گوینده لالا باده پرست یعنی پست واین نکرد و معنی روشن کرفتی نشئه شرابا
بعد لک الا قداح مایان ای نرگسم شراب نوشیده نمایند قدحها بزرگ بیت بوی خوش
تو هر که زباد صبا شنید ، از یار آشنا سخن آشنا شنید ، بوی خوش عبارت از سخنهای
خوش محبوب است باد صبا مراد از جمله کشیده حق مرشد باشد یا سرور کائنات است
صلی الله علیه وسلم یار آشنا یعنی اشنای یار سخن آشنا یحبهم و یحبونه است از انکه درمیان
یار آشنا وسخن هیچ حرف جدائی نیست و بهیچ وجه دوری نه چنانچه حضرت مولانای روم
از زبان الهام ترجمانی فرماید یحبهم و یحبونه چه اسرار است بزیر پرده ملا قریش را
خریدار است و در عاشقند و معشوق و رمکین ای مکان ودی بدیده اغیار محض پندار است
معنی بیت آن است حدیث خوش تو هر عاشقی که از حضرت علیه السلام شنیده کو با از یار
آشنا این آیه شنیده مطلب اینست که میان صفات حضرت و ذات تقدس دوری نه

یعنی

یعنی در ذات باری و در صفات حضرت رسالت پناه فرقی نیست بیت
سر خدا که عارف سالک بکس نگفت ، در حیرتم که باده فروش از کجا شنید ، عارف سالک
عبارت از سرور کائنات است صلی الله علیه وسلم باده فروش مراد از اسد الله الغالب است
که صورت مبارک ایشان در شب معراج بر خوانچه پر نور برقع پوش روی نما شده بود
بعضی جا چنان تحقیق رفته وقتی که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم از عالم
لاهوت بعالم ناسوت تشریف ارزانی داشتند در عالم بلد الامین دیوانه بار
الهی را دیدند از جوش بلند شرابا طهورا این حرفها آورده و هرچه اسرار الهی را وقت
میمون از زبان پاک زبانی بسمع مبارک شنیده بود از زبانش بگوش شهود شنیدند شاید
که حضرت خواجه را کنایت بان دیوانه باشد پس عبارت این بیت باده فروش بکفرات
یعنی بیهوده گوی که سخن او را هیچکس از امت محمدی قبول نکرده واز مآل این بیت
چنان معلوم گشت یعنی آنکه کشف اسرار دیوان است بر باده پرستان پر جهان است
ولیکن شهادت این است که گفته دیوان صلوات الله علیهم اجمعین در دار مقبول است
بجناب کبریای الهی وسخنهای دیوانگان مقبول نیست بیت جامی ببانگ چنگ
نه امروز میخوریم ، بس دور شد که گنبد چرخ این ندا شنید ، جام عبارت از دل است
بانگ چنگ مراد از آواز کن است معنی بیت آن است فیض ای دل با واز کن فیکون نه
امروز حاصل میکنم عزلیت که گنبد چرخ این آواز نصیب ما شنید اشارت بر رد الفناها
بسوی عشق معنی بیت آن است ساقی جانکه عشق با واز بلندی گوید ارکسی که گفت قصه
ما را یعنی عشق شراب خوردن را در شریعت نهی فرموده که باده را مخور این سخن مرا نیز

از ما شنیده بیت بیا که ترک فلک خوان روزه غارت کرد هلال عید بدور قدح اشارت کرد
خوان روزه عبارت از ماه رمضان است بیت مقام اصلی ما گوشهٔ خرابات است
خداش خیر دهاد آنکه این عمارت کرد خرابات عبارت خانهٔ رندان که هیچکس آنجا را محرم نباشد
چنانچه حضرت خاقانی میفرماید بیت در شبنمی ره صد بحر آتشین است دردا
که این معما شرح بیان ندارد این عمارت کرد اشارت به پیر است که مرید را آنجا عبادت
خانه رهنما شده اند معنی بر ظاهر بیت سر جام جم آنگه نظر توانی کرد جم نام حضرت سلیمان علیه السلام
و نام کیخسرو که جام جهان بین را واضع او است و در اینجا عبارت از وجود مطلق است
جام مراد از دل و اسرارش کنایت بعشق است میکده کنایت از دماغ اهل الله است
زیرا که حرارت محبت عنصری تا جسم دماغ را مانند خم باده از جوش سر ریزی میسازد و
از اینجا چون ابر قطرات آتشین ترشح مینماید بما عزی فقه چنانچه ایشان خود میفرمایند
در شبنمی ره صد بحر آتشین است دردا که این معما شرح بیان ندارد و نیز آن قطرات
دماغ قطرهای شبنم فواید و هرچه کدورت و بیم بر قلب سالک است او را از این بر میدارد
و مانند خورشید عالم را روشن و منجلی میگرداند از آنجمله اهل الله باصطلاح رندان دماغ را
میکده ساغر میگویند معنی بیت بر ظاهر بیت جمال یار ندارد نقاب و پرده ولی غبار ره
بنشان تا نظر توانی کرد غبار عبارت از یوسوس فی صدور الناس من الجنة والناس بیت
بکوی میکده یارب سحر چه مشغله بود که جوش شاهد و ساقی و شمع و مشعله بود کوی
میکده کوی دماغ است تا ازل و وقت سحر را با شمع و مشعله هیچ کار نیست و در اینجا
شمع عبارت از تجلیات الهی است بیت هر که زان تلخم دهد حلوا بهایش جان دهم
که

و ربود

و ربود ار پوشیده و پنهان بدوزخ در دهم معنی بیت آن است هر کسی از آن شراب
تلخ دهد چاشنی حلوا بهای او را جان بدهم و اگر پوشیده باشد آنرا در دوزخ یعنی از آتش
هجر آمده و در آب در دیده ببارم و اگر از آتش سوخته گردیده نیست ملاحظه زیرا
بهای آن باده را جان خواهم داد و شما را باز زنده خواهم کرد بیت هر یک شکن زلفت
بنیاد شکست دارد چون دل شکسته باین شکل برآید الف لام یک معنی تمام و
کمال است زلف عبارت از نام مسطور حضرت علی ابن ابی طالب که حروف نام علی را
در حساب ابجد یکصد و ده می آید پس شمار نام و بیت برابر است بیت
دوش دیدم که ملایک در میخانه زدند گل آدم بسرشته به پیمانه زدند دوش یعنی روز
نخست که در آن دم آدم و عالم بمنصه ظهور جلوه بنمودند چنانچه حضرت شیخ شرف قدس
سره میفرمایند من آن وقت بدم که آدم نبود که ذات و صفات کسی هم نبود در میکده
زدند یعنی میخانه الهی را عمارت کردند و برای این عمارت گل آدم را خمیر کردند یعنی از آن
گل که وجود آدم را ساخته اند و در قالب عنصری را زنده مال بیت آن است ملایکه که
در میخانه وجود آدم علیه السلام را در قالب در آوردند محض برای شراب محبت الهی
بود که در این بخشند بیت ساکنان حرم ستر عفاف ملکوت با من راه نشین باده مستانه
زدند ساکنان حرم ستر عبارت از قضا و قدر است عفاف جمع عفت است منتظر
و مضطرب احوال را نیز گویند باده مستانه زدند یعنی ما را بحرف دادند معنی بیت
آن است قضا و قدر که ساکنان در حرم ستر باکره و فرشتگان با من گدای مفلس
باده عشق الهی بصرف دادند یعنی در وقت قسمت هر کدام نصیب ما را شراب محبت

نو زنند بیت آسمان بار امانت نتوانست کشید قرعهٔ فال بنام من دیوانه زدند
بار امانت کنایت از عکس پرتو صورت ازلی است ازین معنی است خلق الانسان علی
صورته سر دقیقه که معماران ازل واپسین فی ذا آینه فلک را انور و منور ساخته اند و ازین
کار شکل آسمان نه پرداخته اند و نصیب افلاک مانند آینه نقاب تراب در انداخته
عکس ان الله جمیل در آینهای هیچ متری افتاده بجز آن نفت دل که عبارت از قالب
وجود انسان است که بسی برتر از هم افلاک است جمیع روی زمین را سد رسانده و بعضی
عشق گرفته اند انا عرضنا الامانة علی السموات والارض والجبال فابین ان یحملنها
واشفقن منها وحملها الانسان انه کان ظلوما جهولا بیت آن یار کزو خانهٔ ما
جای پری بود سر تا قدمش چون پری از عیب بری بود یعنی در حسن خود هیچ عیب
نداشت بیت دل گفت فروکش کنم این شهر ببویش بیچاره ندانست که یارش سفری بود
فروکش یعنی شکسته و پامال بیت حافظ که سر زلف بتان دست کشش بود بس طرفه
حریفیست کش اکنون به سر افتاد دست کش کسی که او را بجانب برد عصاکش
جامه وار ز لعلش نیم تاج از حباب نیم تاج قسم پارچه است مقیم حلقهٔ ذکر است دل بدان
امید که حلقهٔ ز سر زلف یار بگشاید زلف عبارت از اسرار پوشیده که قلم بر لوح مسطور
نموده بعضی بر آنند که حروف تهجی قرآن است معنی پرظاهر بیت پیراهنی که آید ازو بوی
یوسفم ترسم برادران غیورش قبا کنند پیراهن کنایت از محبت الهی است که به برهنه
برتن جان انسان کامل دوخته اند برادران غیور برادر همزاد و نفس است که برادران جان و
تن هوا سالها است بیت بی معرفت مباش که در من یزید عشق اهل نظر معامله با آشنا کنند

من یزید

من یزید یعنی بازار معامله با یکدیگر کار زنان اهل نظر عبارت از اهل الله است آشنا
مراد از آشنای محبت الهی است بیت خواهی که برنخیزدت از دیده رود خون
دل در هوای صحبت رود کسان مبند رود یعنی دریاچه و او را در زبان گجه (جمع) دنبال کوهیه
و اکثر رسم مردم بعضی جا چنان است که بر کناره آب رود جای خود را علیحده علیحده
و جدا جدا قسمت نموده عمارتها بکنند و از بد طینتی و از جهالت خویش مردمان
محل غیر سکان را بر جای خود نشستن نمی دهند و حضرت قدس سره محل مردمان غیر را
مد نظر داشته فرموده اند دل در هوای صحبت رود کسان مبند تار رباب و تار طنبور
و تارهای جمیع سازها نیز میگویند بیت اگر چه حسن فروشان بجلوه آمده اند کسی بحسن
و ملاحت بیار ما نرسد درین بیت اشارت به نعت حضرت علیه السلام است
قال علیه السلام انا املح واخی یوسف اصبح حسن فروشان حضرت ایشان را از جمیع حسن
فروشان کنایت به حضرت پیغمبران صلوات علیهم است بیت دریغ قافله عمر کانچنان
رفته که گرد او بهوای دیار ما نرسد دیار عبارت از دل است معنی بیت آن است
افسوس است قافله چنان رفته که گرد آن بهوای دیار دل ما هم نرسید یعنی دل ما معلوم نکرده
است که قافله عمر کی رفت بیت ساربان بار من افتاد خدا را مددی که امید کرمت
همره این محمل کرد ساربان عبارت از توفیق ایزد است که جمیع خلق الله را بمنزل مقصود
میرساند بار کنایت از قوت طاعت و عبارت است محمل مراد از وجود است معنی
پر ظاهر بیت ای دل چو نافه سر زلفش بدست تست دم در کش ارنه باد صبا خبر شود
نافه سر زلف مراد از پرتو اسرار غیب است بدست تست یعنی برای تو حاصل گشته

یا بر تو کشف شده یا در حجاب شکفتگی گلها است و در اینجا عبارت از فرشته فیض است
کریم فائض است معنی بیت آن است ای دل چون به پرتو اسرار بر تو حاصل شد فارغ شو
یعنی در پیش هیچ کس اظهار مکن که تا آن فرشته فیض خبردار کرد و پرتو اسرار از دل
تو زائل گرداند بیت دو چشم من رخ زرد دید شوخ است / ازان بجوید دل آن راهی بلا بیند
یعنی شوخ است که چشم من رخ ما زر زرد را رنگ سرخ نماید اگر ببیند بد خواه روی زرد
مرا چشم او رخ من زر زرد رنگ می‌نماید زرد رنگ عبارت از زحمت یرقان است و کلمه
بار ایز گوینه معنی بیت آن است اگر ببیند دشمن رنگ زر زرد را در چشم او رخ من یرقان
پیدا کرده که چشم او زر زرد خواهد شد یا از کمد ایام زرد بر من چشم او بی‌بصر خواهد شد بیت
صبا کی است که آن جان خون گرفته ز گل / فدای نکهت گیسوی یار خواهم کرد این عبارت
از بوی خون کنایت از رنگ معنی بیت آن است صبا کی است که آن بوی رنگ گرفته
است از گل یعنی تاراج کرده است تا زبان نکهت زلف یار خواهم نمود چنانچه زلف او
پریشان خواهم کرد بیت حباب را چو فتد باد نخوت اندر سر / کلاه داریش اندر سر شراب
رود حباب کنایت از سری پادشاهان است که پر از باد نخوت است در سر شراب
یعنی در خیال آب سرهای رود و معنی بیت آن است هر پادشاه را وقتی که فتد باد نخوت
اندر سر او تاج داری او در کارها زبون میرود بیت صبا به خوش خبری هدهد سلیمان است
که مژده طرب از گلشن سبا آورد معنی بیت اینست صبا بمقابله خوش خبری هدهد
سلیمان است که مژده طرب را از بوستان شهر محبوب ما آورد بیت ای گدایان خرابات
خدا یار شما است / چشم انعام مدارید ز انعام چند انعام بمعنی اول و با نون ساکن یعنی

وچهار پایان

چهار پایان بیت بیار باده و اول بدست حافظ ده / بشرط آنکه ز مجلس سخن بدر نرود
معنی اینست ای ساقی بیار باده شراب و اول بدست حافظ بده اما بشرط که از
مجلس سخن بدر نرود یعنی اهل مجلس همه را الله شراب بده که هر کدام را طاقت سخن کردن
نمانده و جای ذکر سخن نرود بیت چه لولیست در دل فروزی / و تر دریای لعل کان نباشد
لعل لب و لؤلؤ دندان بیت عماری دار لیلی را که مهد ماه در حکم است / خدایا در
دل انداز کش که بر مجنون گذار آرد / و از دو معنی دارد اگر کاف تعریف بخوانیم معنی دو
بیت نمی‌شود عماری دار لیلی چگونه و چه طاقت دارد که مهد ماه در حکم او بچه طور
باین طریق مهد ماه عبارت از روز و شب است یعنی زمانه با مقصود او است و اگر
کاف رابطه بخوانیم معنی بیت این است عماری لیلی را که مهد ماه در حکم تست ای خداوند
در دل بینداز که از مجنون گذر آرد بیت هر کس که دید روی تو بوسید چشم من / کاری که کرد دیده
ما بی نظر نکرد معنی بیت آن است هر کس که دید روی ترا بوسید مرا یعنی آفرین کرد کاری که کرد
چشم من بغیر از بینائی نکرد یا از تصور کردن روی تو چشم من عین صورت تو گشته که دید روی
تو آمده و بوسید چشم ما را یعنی در میان روی تو و چشم من هیچ تفاوت نکرد / باده ما کاری
که هیچ گوهر نکرد بیت کلک زبان بریده حافظ در انجمن / با کس نگفت راز تو تا ترک
سر نکرد معنی بیت آن است کسی که ترک سری خود نکرد با ما شخص کلک من راز ترا نگفت
بیت خوش بود هم خلوت صوفی ولیکن کار رو / باده ریحانی و معشوق روحانی بود
باده ریحانی عبارت از کرم خدا تعالی است معشوق روحانی مراد از تصور اسم ذات است
باره الله است در جواب بیت بخط خال گدایان مده خزینه دل / بدست شاه

وپیچیده که محرم دارد خط عبارت از ریب و زینت جبه و دستار است کلان
خال مراد از دام اشتباه است که عبارت از فقر مکب است قال علیه السلام نعوذ
نعوذ بالله من فقر المکب معنی پرظاهر است ز سر غیب کس آگاه نیست قصه
مخوان که کدام محرم دل ره درین حرم دارد معنی بیت آن است از سر غیب ای حافظ
هیچکس واقف نیست قصه مگو کدام کس است راه درین حرم دارد از مآل این بیت
چنان معلوم میشود که فکر حضرت ایشان بپای رسیده که هیچ کس خبردار نیست قصه
مخوان ای حافظ صاحب دل راه در حرم اسرار غیب دارد بیت ز جیب خرقه
اسرار حرم
حافظ چه طرفه بتوان بست که ما صمد طلبیدیم او صنم دارد جیب گریبان دل که ره
و صمد لقصد و صمد پاک یعنی محتاج بصفات بشری نیست که عبارت از مطلق
ذات است صنم بت و در اینجا کنایت بشریت است معنی بیت اینست
از دل حافظ چه اسرار ذات الله حاصل کرد که ما عین ذات را از خدا خواستیم ندانستیم که
حال
او حال بصفات بشری مقید تصور است بیت دانی که چنگ و عود چه تقریر میکنند
پنهان خورید باده که تکفیر میکنند تکفیر بدل مسئله کسی که باغماز رایکدرم عطا نماید
کی بود که تکفیر او در پر آرد معنی بیت آن است میدانی که چنگ و عود آواز میکنند
پوشیده بخورید شراب که تکفیر میکنند یعنی از احتساب شرع محتسب ایمان را خواهد
شکست که تکفیر درست کردن بر رفته شما خواهد افتاد بیت ما از برون پرده گرفتار
صد فریب تا خود درون پرده چه تدبیر میکنند معنی بیت آن است ما از برون پرده
تعلقات جاه و منال بزبان مردم گرفتار صد فریب گشتیم و تا که خود درون پرده
زاهد

تعلق اند

تعلق اند چه فکر و چه تدبیر رستگاری خواهد بود بیت بیخود از شعشعه پرتو ذاتم کردند
باده از جام تجلی صفاتم دادند پرتو ذات عبارت از قرآن است که صفات ذات است
ذات الآن کما کان معنی بیت آن است بیهوش و بیخبر ما را از دنیا از روشنی پرتو ذات
کردند شراب محبت الهی را از جام روشنی قرآن مرا دادند یعنی از اذکار کلام ما را مست
و بیخبر از هر دو جهان ساختند بیت چه مبارک سحری بود و چه فرخنده شبی آن شب
قدر که این تازه براتم دادند تازه برات عبارت از تجلی عشق است که گاهی از جوش بلند
خویش و به پستی نیفتاد بیت شدم از عشق رخش بیخود و حیران گشتم خبر از واقعه
لات و مناتم دادند لات منات دو بت در حریم حرم بودند در سومنات هند آمده
سکونت گرفت و بعد از پانصد سال هجری سلطان محمود او را خورد و ساخته واقعه
یعنی مردن و کار کردن معنی بیت آن است رفتم از عشق رخ او بیخود و حیران گشتم از
کار پرستش لات و منات واله مرا یعنی ای ال برین کشف کردند که پرستش لات و منات برای
عشق روی تو هست یا لات منات از تعلقات ظاهر است رفتم یعنی از خودی خود رفتم
از سبب عشق رخ او بیخود و حیران گشتم بدیدن روی او و خبر از مردن و فوت شدن لات منات
و تعلقات دنیوی ما را دادند یعنی از توجه چیزی دنیا فوت گشته چنانکه حضرت میفرمایند
بیت من آن همان دم که وضو ساختم از چشمه عشق چار تکبیر زدم یکسره بر هر چه که هست بیت
کیمیایست عجب بندگی پیر مغان خاک او گشتم چندین درجاتم دادند پیر مغان کنایت
از مرشد است خاک او گشتم یعنی فنای او گشتم که عبارت از درجه فنا فی الشیخ است
چندین درجات که مراد از فنا فی الرسول است و فنا فی الله است که آن عین ذات است

معنی بیت آن است بعد ازین جداییهای که از سبب ظلمات در میان انسان و ذات
مقدس آمده و در زمانه پیام نور فیض الهی از دل خود زیرا الله گفته ذات من بخورشید ا
الله محو گشته و حجاب بشریت از میان برخاسته یعنی تعلق وجود هیچ نمانده بیت گرچه
صد رود است از چشم مدام ٭ زنده رود باغ کاران یاد باد ٭ زنده نام رودیست
باغ کاران نام ده است و بعضی گفته اند نام باغیست در شیراز واقع شده بیت
چه پرده دار بشمشیر میزند همه را ٭ کسی مقیم حریم حرم نخواهد ماند ٭ پرده دار عبارت
از الله است که بر خود پرده صفات انداخته قال علیه السلام ما عرفناک حق
معرفتک یعنی هیچکس بمعرفت ذات او نرسیده و بشمشیر میزند یعنی بشمشیر عشق میزند
معنی بیت ظاهر بیت منزل حافظ کنون بارگاه پادشاه است ٭ دل بر دلدار رفت
جان بر جانانه شد ٭ منزل عبارت از جسم حافظ است پادشاه مراد از پادشاه
حقیقی است دل در پی مطلب خود رفته جان در پی مقصود خویشتن گشته یعنی
در منزل وجود من نه دل نه جان بیت بهر سو بلبل عاشق در افغان ٭ تنعم از میان باد
صبا کرد ٭ شفا به گل کشیده زلف سنبل ٭ گره بند قبای غنچه وا کرد ٭ از آن
رنگین رخم خون در دل انداخت ٭ وزین گلشن بخارم مبتلا کرد ٭ بلبل عاشق که عاشق
باشد باد صبا مراد از نفس طاست که زیب و آرایش دهنده حسن کلاخ معشوقان است
لفظ از آن و ازین بیت ثالث هر دو اشاره به ان رخ محبوب است معنی ازین بیت ظاهر
بیت وفا از خواجگان ملک با من ٭ کمال دولت و دین بو الوفا کرد ٭ کمال الدین
لقب و ابو الوفا کنیه است مراد بود که از جمله مریدان ایشان باشد بیت

بیت بعد ازین روی من و آینه وصف جمال ٭ که در آنجا خبر از جلوه ذاتم دادند ٭ آینه وصف
جمال عبارت از حدیث نبوی است الانسان مرآت الرب مسئله قبله چهار است قبله
شریعت قبله طریقت قبله حقیقت قبله معرفت قبله شریعت از سنگ است و قبله
طریقت از روی انسان است و قبله حقیقت از دل است و قبله معرفت از جان است
و حضرت خواجه قدس سره قبله را قبله طریقت در نظر در آمده میفرماید بعد ازان قبله
شریعت قبله روی خود را آینه وصف حسن روی که عبارت از حدیث است که در آن
آینه خبر از ظاهر شده ذات مرا داده حاصل بیت آن است که نماز طریقت ادا خواهی کرد
که در آینه پر نور ذات در چشم تصور تو جلوه خواهد نمود و حقیقت نماز طریقت در سابقا
بیت اول گذشت بیت عاقلان نقطه پرگار وجودند ولی ٭ عشق داند که درین دایره
سرگردانند ٭ عاقلان مرکز پرگار وجود زمانه خود را تصور نموده اند یعنی کار و باری
جهان از ایشان بر پا ثابت و تمام گشته و لیکن عشق میداند که درین دایره زمانه خود پرگار سر
گشتگی اند بیت درویش را نباشد برگ سرای سلطان ٭ ما ایم کهنه دلقی کآتش بران توان زد ٭
درویش اشارت بسوی خویشتن است برگ یعنی توشه و کنایت لفظ دران بطرف سرای
پادشاه است حاصل بیت آن است که چنین گدایم که بی نیاز از توشه سرای سلطانیم
بیت اینجا همه ناز و نعم که خزان میفرمود ٭ عاقبت در قدم باد بهار آخر شد ٭ خزان کنایت
از بهواست یعنی مرا خزان کنایت بهار و نعمت میفرمود که در عربیست الصبر مفتاح
الفرج بهار کنایت از وصل است معنی ظاهر بیت بعد ازین نور بآفاق دهم از دل خویش ٭
که بخورشید رسیدیم غبار آخر شد ٭ خورشید مراد از ذات الله است یعنی قطره بدریا گشته

شنیدن

سالها دل طلب جام جم از ما میکرد آنچه خود داشت ز بیگانه تمنا میکرد گوهری کز صدف
کون و مکان بیرون بود طلب از گم شدگان لب دریا میکرد مشکل خویش بر پیر مغان
بردم دوش کو بتأیید نظر حل معما میکرد دیدمش خرم و خندان قدح باده بدست
و اندر آن آینه صد گونه تماشا میکرد گفتم این جام جهان بین بتو کی داد حکیم گفت
آن روز که این گنبد مینا میکرد معنی این بیت آن است چندین سال دل آرزوی
جام جمشید از ما میکرد و آنچه چیزی که در ذات خود است از غیر خواهش میکرد آن گوهر
ذات حق که از ظرف صدف موجودات بیرون است طلب از بیخبران که کناره دریای
عشق که عبارت از زاهدان خشک است مینمود و مشکل نزدیک مرشد بردم دی روز که
آن پیر حق بقوت نظر حل معمای دلها میکرد دیدم آن دل را خرم و خوش دل قدح شراب
مقصود در دست و اندر آن آینه ذات خود بین نظر بر صد روش دیده ها و تماشا میکرد
گفتم دل خویش را این جام جهان نمای بتو کدام وقت داد یعنی معرفت حقیقت عالم را حکیم
وافر بنده جهان گفت آن روز که این آسمانها میکرد حاصل این بیت آن است دل من که آرزوی آگاه
بیخبر داشت از این نظر پیر او را حاصل خود نمود وقتیکه من از و تحقیق حصول نمودم جواب
داد که در روز اول خدا نصیب من کرده بود بیت آنکه چون غنچه دلش راز حقیقت
بنهفت ورق خاطر از این نکته محشی میکرد فیض روح القدس ار باز مدد فرماید دگران
هم بکنند آنچه مسیحا میکرد اشارت لفظ آنکه بحضرت علیه السلام است راز حقیقت بنهفت
یعنی که او حقیقت اسرار غیب پیش هیچکس نگفت روح القدس که آن روح القدس گویند و امر حق
خدا اند یعنی قطعه آن است حضرت صلی الله علیه وسلم که راز حقیقت پیش هیچکس نگفت

تسی فی طره را ازین نکته کرد فیض از حق ار باز دیگر در کارهای عالمانه دکند بعضی نصیبه
در زمان در هم برهم کند زاهد را رند و رند را عابد و عابد را عاشق و عاشق را کافر و کافر را
مؤمن نماید آن زمان دیگران بتوانند کرد آنچه عیسی زنده کردن میسی النصیب نصیب
حاصل این بیت آن است ار چه در روز نخست است و در ازل بر لوح جبین ان مسطور
نموده هر چند که در تغیر او سعی و کوشش بکار آید در این حال یک مو از آن بیش و کم بر نمیگردد تا که
آفرینش عالم از سر نو باز نگردد بیت بیدلی در همه احوال خدا با وی بود او نمیدیدش و از دور
خدایا میکرد بیدل عبارت از آدم علیه السلام است که چندین هزار سال بعوض گناه خود بیدل
بود خضوع و خشوع بدرگاه بی نیاز میکرد او نمیدیدش حضرت آدم علیه السلام میدید از آن
حق را وین نمیدانست که از دور عقل من کار اسرار او بجمعیت بیت آن همه
شعبده ها عقل که میکرد اینجا سامری پیش عصا و ید بیضا میکرد اشارت لفظ آن و
فاعل میکرد راه خشک بیت زین منصوران خدا را که بر دارند بردارند ز مجنونان
ایران ذوقی که چراغانند چراغند منصوران یعنی از عاشقان بر دارند یعنی از شان خدا ربود تا
وصال حاصل نماینده بر دار اول یعنی بر دار و بردار دوم یعنی میوه حق را نند یعنی حرف
حق را که قبله لیلی است بر زبان خود چرانند یعنی از نام حق نام باری تعالی هم نمیدانند بیت
ستاره بدرخشید ماه مجلس شد دل رمیده ما را رفیق و مونس شد ستاره عبارت است
از نجم که مانند خورشید درخشنده ایست از شراب ماه کنایت از ساقی است یا بهمان
ستاره مانند ماه روشنی بخش مجلس شد بطریق که دل ما عاطفه در میان درخشید و ماه مجلس شد
بیت نگار من که بمکتب نرفت و خط ننوشت بغمزه مسئله آموز صد مدرس شد نگار کنایت

از حضرت علیه الصلوة والسلام است که لقب مبارک حضرت امی است غمزه کنایت است
بمحبت الهی مسئله آموز یعنی سخن آموز شریعت صد مدرس عبارت از زردشت واستاد
زند باشد معنی بیت آن است حضرت رسالت پناه که گاهی در مکتب پیش استاد نرفته
و خط ننوشته بیک اشارت محبت الهی سخن آموزنده و یقین صد مدرس استاد
زنده و پاینده شده بیت طرب سرای محبت کنون شود معمور که طاق ابروی یار منش مهندس
شد مهندس ستاره شناس را گویند و حکیم نیز میگویند معنی بیت آن است طرب
خانهٔ محبت حالی آباد خواهد شد زیرا که طاق ابروی یار من او را حکیم و ستاره شناس
شده است و نیز رسم همین در عالم قایم مانده وقتی که میخواهند شهری یا سرای را عمارت
کنند از مهندس میپرسند که در کدام ساعت نیک خانه باید نهاد و حاصل بیت آن است
الحال طرب خانه آباد خواهد شد که ابروی تو ساعت نیک را نشان داده است یعنی از
وصال تو خانهٔ خراب آباد گشته بیت به صدر مصطبه‌ام می‌نشاند اکنون دوست
گدای شهر نگه کن که میر مجلس شد خیال آب خضر بست و جام کیخسرو به جرعه نوشی سلطان
ابوالفوارس شد مصطبه میخانه و خانهٔ غربا و گدایان را گویند و دوست اشارت
بسوی سلطان است گدای شهر کنایت حضرت خواجه بطرف خودی کند معنی قطعه
آن است بصدر یعنی بالای نشاند اکنون سلطان بطرف گدای شهر نظر کن که سردار
مجلس پادشاه شد خیال آب حیات می‌پزد و در دل شراب بزم را تصور جام جمشید می‌کند
جام مجلس حال که بجرعه نوشی سلطان ابوالفوارس شد بیت ساقی حدیث سرو و گل و لاله
می‌رود وین بحث با ثلاثهٔ غساله می‌رود شکرشکن شوند همه طوطیان هند زین

قند

زین قند پارسی که به بنگاله می‌رود طی مکان ببین و زمان در سلوک شعر کاین طفل یکشبه
ره یکساله می‌رود ثلاثه غساله سه پیاله که مزیل کدورات سینه باشد و این هر دو عربی است
اما ترکیب فارسی است و معنی این هر سه بیت غزل موقوف بر قصه و حکایت برج
شهنشاهی و گوهر ابراج پادشاهی حامی دین مبین سلطان غیاث پادشاه بنگاله است
که ملازم باغ سرکار سلطان سه کنیزک سرو و گل و لاله مطلع انوار حسن و منقطع سخن بودند
روزی هر سه کنیزک در کار غسل سلطان بروی کار خود آب میزدند که بقصد عقل مصرعه
اول مطلع غزل بر زبان که هر سه رسیده که ساقی حدیث سرو و گل و لاله میرود هر چند در گفتن
مصرع مقابل خود را کار فرمودند هیچ کس را بخاطر الفاظ رسیدنی نگردید که او را موزون نما شود
در این اثنا آوازه داد از شیراز بزم فلک آیین عبد محمود و چند قول حضرت غیب اللسان
را بطلا اشرف کنند ایشان سلطان از زبده فصاحت و بلاغت شعر صدا و بی عمر دانتها
نقش ایلچی را با تحفه و هدیه بنزد حضرت پادشاه محتسبی و سلطان عارفین شعار
و آرزومند مصرع مقابل گشت وقتی که ایلچی مذکور بعد از آن سالی بخدمت حضرت ایشان
مشرف گردید همان وقت مصرع دویم آن بیت بر زبان غیب اللسان جلوه داد حضرت
زاده شد بیعج جای التعالی و تمامه قصه کوتاه که این غزل را ... در آن شب
به بیاض خاصه سلطان بیدار است و در نوشته سلطان مذکور را در جواب این مقدمه
خبردار نمودند وقتی که پادشاه از راحت خواب برخواسته این تمام غزل را در بیاض
خود نوشته دیدند برای همین مصرع را حضرت در این غزل گفته‌اند کاین طفل یکشبه ره یکساله
میرود بیت باد بهار میوزد از گلستان شاه وز ژاله باده در قدح لاله میرود ثلاثه یعنی شمس

بیت در آب رنگ رخسارش چو خون خوردیم جان دادیم / چو نقشش دست داد اول
رقم بر جان سپاران زد معنی بیت آن است در دانستن و شناختن آب رنگ رخساره
او چه محنتها کردیم و چه مشقتها بردیم وقتی که نقش صورت او حاصل شد دل رقم جان
سپاری بر عاشقان زد یعنی اول رقم آن نقش جان از عاشقان گرفت بیت ساقی
ار باده ازین دست بجام اندازد / عارفان را همه در شرب مدام اندازد معنی بیت آن است
ساقی اگر شراب از دست مرحمت بجام اندازد تمام عارفان را در شرب مدام عشق
خود اندازد یعنی با عشق هیچ کاری نیست زیرا که درجه عارفان بالاتر از مرتبه عشق است
حاصل معنی آن است اگر ساقی مرحمت نموده شراب را در جام انداخته بعارفان دهد
همه مرتبه بالای خود داشته عود بدرجه ارفع عشق نمایند و از باده عشق اوقات
مدام شوند بیت روز در کسب هنر کوش که می خوردن روز / دل چه آینه در زنگ ظلام
اندازد می خوردن عبارت از عبادت کردن ریاست یعنی طاعت خود را بروی
روز یعنی مکن معنی بیت آن است روز در کسب کردن کوشش کن هر پیشه که داری
زیرا که عبادت کردن روز آینه دل ترا در سیاهی خواهد انداخت و آن طاعت روز
محض ریاست پس روز کسب ● حلال بکن و در شب بعبادت حق مشغول باش
بیت آن زمان وقت می صبح فروز است که شب / گرد خرگاه افق دامن شام اندازد
معنی بیت آن است آن ساعت وقت می صبح افروز است که شب گرداگرد خیمه مشرق
دامن خود را اندازد یعنی اینقدر شب باده باید خورد که بیهوش و مست هر از معلوم نشود
که آفتاب افق طالع شده یا تا حال شب دامن خود را انداخته است بیت زاهد خام

طمع



طمع بر سر انکار بماند / پخته گردد چو نظر بر می خام اندازد انکار منکر شدن از چیزی معنی
بیت آن است زاهد کننده خام طمع که از محبت خبر ندارد و بر سر انکار مانده می پخته گردد
وقتی که نظر ارادت و محبت بر شراب و جام اندازد یعنی آن زاهد پخته خواهد شد که از کمال عشق
تصور ذات و صفت باده و جام او را مانند ... خواهد گشت بیت در و دیوار من آینه
شد از کثرت شوق / هر کجا می نگرم روی ترا می بینم مطرب لب بر پرده عشاق بنوا کار که ...
نوا تا شش میدهد مطرب از عشق قدیم است چنانچه ماسبق گذشت که بغیر او هیچ آواز بر نیاید بر پرده عشاق
نام مقامی است در پرده سرود است و بنوا تعریف همان پرده است زیرا که در هر دو جور ای انسان
مطرب عشق سازی می نوازد که عارفان را از آواز هر تصوری نمایند و ظهور آن را آواز نایی می فرمایند
آوازی است که آواز و سازی است و بنوا چنانچه حضرت نظام الدین گنجوی می فرمایند کلامی که بالت امر
شنید و حضرت انسان ذات رب جهان آواز است معنی بیت آن است که عشق بنوا از پرده عشاق
که آن بی آواز است هر کسی را که آن آواز حاصل شده چندین تحفه و بلا تجلیات می دهد و با چندین آواز معروف
او حاصل می نماید بیت خوش ای دل که حریفان در درویشی / جام طرب عاشقان تو خوش باش می دهند
حریفان کنایت از پیغمبران است در درویشی باعتبار سخنها که برای امت خود هر کدام کردی کنف و بجا شفاعت
خود فرموده طرب و انس ظاهر می دهند بیت جفا نه شیوه درویشی است راه روی / بیار باده که این سالکان
سالکان نه مرد رهند بیت مکن که کوکبه سروری شکسته شود / چه بندگان بگریزند چاکران بجهند این سالکان
اشارت به زاهدان است که رهنمای بنده کاننو سوی جفا معنی این قطعه ظلم نه شیوه درویشی و نه رسم راه
روی است بیار باده بیخبر باشی از جفا کردن که این زاهدان نه مرد راه خدا اند مکن ستم که از جفای تو کوکبه سروری
و بادشاهی تو شکسته شود و وقتی که بر هم خورد این سالکان مانند غلامان از تو بگریزند هم چاکران از تو می جهند مالکود

مآل هر دو بیت آن است این زاهدان طاقت و قدرت کرامت ندارند که باز ترا بر سریر تخت
سلطنت بنشانند و سردار عالم و عالمیان گردانند بیت قدم منه بخرابات جز بشرط ادب
که ساکنان درش محرمان پادشهند قدم منه اشارت است بهمان پادشاه خرابات جای
طاعت رندان که از و هیچ کس را خبر نباشد بشرط ادب یعنی جفا کشیده باز بر تخت سلطنت رفته باشند
منصور از یک قطره شوق دران بارگاه انا الحق بگوید و دران جاری برای عبادت ساکنان که ما باشیم
محرمان پادشاه حقیقی اند یعنی میدانیم که این کس ظالم است و این سخن و مقام روشن
بیت شاهد آن نیست که موئی و میانی دارد بنده طلعت آن باش که آنی دارد لفظ آن بمعنی
مروت و وفا آمده است بیت دل نشان شد سخنم تا تو نشان کردی آری سخن عشق
نشانه دارد معنی بیت آن است خاتم نشان شد سخنم تا تو بران نشانه خود کردی آری و طلب
سخن عشق کردن یک نشان از مطلوب خود آرد بیت رخ نماید آفتاب دولتت اگر
گرچه صحبت آینه رخشان کند معنی بیت آن است روی نماید آفتاب دولت دل ترا بر تو
آفتاب وجود مطلق روشن کند بیت اصل کل وصل است لیکن اهل راز عشقها در بوته هجران
کنند اصل کل با کاف عربی عبارت از ذات بحت است بپرده هجران کنایه از عشق است معنی بیت
آن است ذات الهی با همه کس وصل و پیوند است ولیکن دانندگان راز محبت چندین عشق
در پرده هجران با خیال آن محبوب میکشند که دران جا عقل معاش آدم را کار روا نیست بیت
ساقی اندر قدح بازی گلگون کرده در می کهنه و دیرینه افیون کرده رسم باده پرستان آن است
کسی را که میخواهند بسیار مست گردانند که چندین روز از خود بیخبر داشته باشند او را در شراب
افیون انداخته می دهند کهنه و دیرینه یعنی آن شراب که در خم از مدتها گذشته باشد بیت تو میدار

که درساغر

که در ساغر پیمانه ما بت سنگین دل ما خون جگر اکنون کرده بت سنگین دل
یعنی بسیار سخت که در قید هیچ کس نباشد و هر چه خواهش خاطر و اراده دل باشد ظاهر
و پنهان بار دل زده کار خود بروی کار آورد چنانچه با آدم چه کرد و با حضرت ابراهیم
چه امتحان محبت خود نمود بر سر حضرت زکریا چه اره کشید معنی بیت آن است
که آن کسی که در ساغر نصیبه ما بت سنگین دل خون جگر درین حال در ساغر ما کرده
یعنی هر چه کرد روز نخست کرد بیت شراب عیش نهان چیست کار بی بنیاد
زدیم بر صف رندان و هر چه بادا باد کار بی بنیاد و آن را گویند که اعتبار نداشته باشد در
دا این رند آن است که نسیه و نقد هر دو عالم در راه محبوب بازد چنانچه می فرمایند
جانا بقمارخانه رندی چند اند با مردم کم قماش کم پیوند اند رندی چند اند که نسیه اند
چند اند به نسیه و نقد هر دو عالم خرسند اند حضرت خواجه اشارت درین بیت
بزاهد است می گوید ای زاهد شراب خوردن و عیش کردن با محبوب هیچ نسبت و به
اعتبار است نزد همه کس آن را در صف رندان فرو دیم که آن رندان کار دو بار هر دو جهان را
برهم زده اند و همه فعلهای عالمان خاطر برانداخته اند و دل خود را از وسوسه بهشت
و دوزخ برداشته اند هر چه بادا باد یا ای زاهدی که میگوئی شراب و عیش پوشیده چه چیز است
کار بیست بی بنیاد رندان را آن کار ما شرابی از صفای رندان خوردیم که آنها بذات الهی
قائم اند از هر چه بادا باد بیت مردان خدا خدا نباشند لیکن ز خدا جدا نباشند که آن
کار بی بنیاد را بنیاد قائم بذات آنها داریم که از در جانیستیم بمرتبه بقا کردیم یعنی از زهد
ریای زاهدان رسته ایم و به محبت عاشقان پیوسته ایم بیت قدح بشرط ادب گیر

زانکه ترکیبش ز کاسه سر جمشید و بهمن است و قباد قدح عبارت از قالب است یعنی دلها
که بدست می‌آری بشرط ادب حاصل نمایی که ترکیب جسم او را از خاک سر جمشید پادشاهان
ساخته‌اند یعنی چنانچه تراب بکدست اهل سلطنت است صاحب مصاعد از دلها
است که از یک خاک بهر دو را در قالب عنصری در آورده‌اند و در کل عالم از جزئیات بدل
نموده‌اند بیت ز حسرت لب شیرین هنوز می‌بینم که لاله می‌دمد از خون دیده فرهاد حضرت خواجه
درین بیت کنایت بآن قصه است که بر بالین تربت شیرین و فرهاد دو سه گاه دو گل به رنگ
سرخ و زرد رسته می‌شدند و در عین وقت شام بهم پیچیده بحال می‌افتند حضرت همان گل
سرخ را تشبیه تصور مکر نموده مقید بسلسلهٔ عبارت کرده‌اند بیت قدح مگیر چو حافظ
مگر بناله چنگ که بسته‌اند بر ابریشم طرب دل شاد مگر یعنی تحقیق معنی بیت آن است
پیاله شراب را مگیر مانند حافظ تحقیق با ناله چنگ یعنی دل خود را که حاصل کنی باوازه غم
چشم فرشته را که جیار خون که هیزانگه کرده‌اند بر آواز که های جسم دل شاد و قدح خود را بیت
صبا بوقت سحر بوی ز زلف یار آورد دل دیوانهٔ ما در برون کاری آورد یعنی باز دل ما را
برون کار پریشانی آورد بیت من آن شاخ صنوبر را ز باغ سینه بر کندم که هر گل کز غمش
بشکفت محنت باری آورد شاخ صنوبر کنایت از زیبا است و شاخ او محبت او آنت
بیت بقول مطرب و ساقی برون رفتم گه و بیگه که زان راه مشکل خبر دشواری آورد مطرب
کنایت از عشق قدیم است ساقی آن ذات مطلق است برون رفتم یعنی راه مشکل را وقت
طی کردم یا از خود بیهوش شدم شیخ رهنما را گویند یعنی بیت آن است با آواز مطرب عشق و پای
محبت ساقی ذات مطلق از خود بیهوش شدم یا آن راه مشکل را وقت با وقت طی کردم هر چند

بر ما را

بر ما را از راهبهای مشکل خبر سختی آورد یعنی بیت آن است هر چند که ازین راه عشق
شیخ ما را از خود رفته و ترسیدگی برسانید تا بگفتن شیخ ازین راه نرفتم آنچه قسمت بود ما را
بمنزل مشکل عشق رسانید بیت سراسر بخشش جانان طریق لطف و احسان بود اگر تسبیح
می‌فرمود و گر زنار می‌آورد حضرت قدس سره درین بیت بمقام تسلیم و رضا اند یعنی هر چه
چیزی را که بر لوح سرنوشته بنده بقلم پاینده ارادت ازلی بخط نصیب در آورده باشند
سر از خط حکم تو بر نمی‌گردانم و ارشاد را عین لطف و احسان می‌دانم اگر بتکده و به پرستش
برهمن ساخته باشی و گر فرمایی بعبادت فرشتگان بر داشته محض عنایت او و کرامت
سعادت دارین خود دانم بیت خوش آن وقتی خوش آن ساعت که از زلف گره‌گیرش
بدم می‌بر دل کاری که خصم او را می‌آورد یعنی بیت آن است خوش آن وقت خوش
آن ساعت بود که زلف خم در خم او بر دل می‌برد دل کار خود را از کفته خصم که آن رقیب
بران کار ازاری کرد که خلل از تو صدمت سر این چه که دریافت بیت عجب می‌داشتم
دی شب که حافظ جام و پیمانه ولی بحثی نمی‌کردم که صوفی وار می‌آورد حضرت را
درین بیت اشاره به صوفیان باده پرست که در ظاهر صوفی اند و در باطن باده خوار
دی شب آدینه یعنی شب آدینه که دران شب جمیع اهل شرع بر آن باده بر حرامست
معنی بیت آن است عجب می‌داشتم شب آدینه که حافظ شراب بخورد ولی عیب
آن ساقی را نمی‌کردم اگر امروز مانند صوفی پوشیده می‌آورد و بی پنهان نگاه
می‌داشته با صوفی مانند پاکی آورد یعنی در رنگی آورد صافی آورد بیت
حافظ تو درین قول لجت بنده که باد لطف عمیم پرورت شاه این قبال باد

عبید بفتح عین بمعنی بنده و بضم نام شاعری است که مداح سلطان بود بیت صوفی
نهاد دام و سر حقه باز کرد آهنگ مکر با فلک حقه باز کرد بازی چرخ بشکندش بیضه در کلاه
زیرا که عرض شعبده با اهل راز کرد دام عبارت از تسبیح دراز است حقه باز بازی گر
و این بازی حقه ابتدای علم بازی گریست وقتی که درین علم بازی کسی را تعلیم میفرمایند ابجدش
حقه بازی است بازی چرخ یعنی با فلک بازیک بازی چرخ بیضه کنایت از بیجگان صوفی است
در کلاه وقتی بازیگر در کلاه میکنند از کوه با صحرا رفته ای آرند و در کلاه میکنند و آن
طرز شکار کردن نمی دانند و نیز در اینجا کلاه بمعنی حقه بازی شعبده مکر و کار کردن بفریب
معنی هر دو بیت آن است صوفی در دست گرفته دام تسبیح دراز را و سر حیله را درست
کرده است قصه فریب با فلک بازی گر مکاره نموده نمیدانند و یک بازی اندک آسمان
یا باز آسمان بیجگان صوفی خواهد شکست در ابتدای آموختن حقه بازی یا طور شکار
کردن ندانسته باشد زیرا که مکر و فریب با مردم اهل الله نموده بیت ای کبک خوش خرام
کجی میروی بایست غره مشو که گربه عابد نماز کرد گربه عابد شخصی عابد و زاهد روی ریا
بود و گربه را بخانه آورده مانند بچه همچون هر روز او را تعلیم نمازی کرد آن گربه بعد از
مدتی چنان شد که هنگام وقت با جماعت با آن مرد عابد نماز را ادا می نمود و اکثر مردم احمق را
بنماز کردن آن گربه بکرامات خود فریب میداد و مرید کرد و این مثل در تمام ملک فارس
اشتهار یافت اوقت شخصی اوران را بعجم به بینند که کسی را فریب میدهد مثل میزنند
که گربه نماز کرد و آن مرد از کار فریبش بازی مانند کبک عبارت از مطرب حضرت
ایشان است که صوفیان آن را بفریب و مکر بطرف خود کشیده حضرت او را همین مثل

خبردار

خبردار میکنند که گربه عابد نماز کرد یعنی از فریب او از جای خود نخواهی رفت با حضرت را
اشارت به دل خود است یعنی ای دل در پیه نماز گربه مزوری و فریب او نخوری بیت صوفی
ار باده باندازه خورد نوشش باد ورنه اندیشه این کار فراموشش باد باندازه خورد یعنی
در خوردن به اعتدال نکند بیت پیر ما گفت خطا بر قلم صنع نرفت آفرین بر نظر پاک خطا پوشش
باد معنی بیت آن است مرشد گفت سهو بر نوشتن صنعت الهی نرفت آفرین بر نظر پاک
پیر ما کریش چشم او بیچ پرده اسرار صنعت نامنده پوشیده کن ده ماست میداند که کارهای
نامتناهی حکمت و ارشاد الهی بیند بیت گفتم که ابتدا کنم از بوسه گفت نه بگذار تا که
ماه از عقرب بدر شود ماه کنایت از روی محبوب است عقرب کژدم کژدم او بصورت
سر زلف است ازین رو اهل فصاحت زلف را عقرب گویند و نام برجیست که بصورت
کژدم است معنی بیت آن است گفتم که ابتدای خواهش خود کنم از بوسه گفت نه بگذار این
کار را تا که روی ما از زلف بر آید یعنی آهسته باش که تا زمانیکه زلف را از رخساره ماه روی	روی
بالا کنم یا بوی زلف بغباری خط بر آمد بیت عکس روی تو چو در آینه جام افتاد عارف از
خنده ی در طمع خام افتاد جلوه گری رخت روز ازل زیر نقاب وین همه نقش در
آینه اوهام افتاد این همه عکس می و نقش مخالف که نمود یک فروغ رخ ساقی است که در جام
افتاد عکس عبارت از پرتو ذات است که آن را روح نامند که اول ما خلق الله روحی
واقع شده آینه جام کنایت از جسم فلکهاست یا قالب انسان است عارف انسان را میگویند
که از مرتبه ادنی عشق بمرتبه اعلی عرفان بپرتو ذات فایض گردد و عاشق مدام در طمع خام خوش
افتاده که او را نه در وصال قرار و نه در هجران آرام است خنده ی یعنی خنده بهوشی آینه اوهام

ونه از بیع

مراد از اسمانها است عکس می و لقط می در اینجا عبارت از راه محبت وجود مطلق و نقش
مخلوقات یعنی صورتهای علمیه و جدا جدا که یک دیگر را کسی نماینده معنی بیت آن است عکس
روی تو که مراد از روح است وقت که در جام قالب انسانی افتاد رشتا شده آن پرتو از خنده ها
بیهوشی به رجه ارنای عشق افتاد و حضرت باز این همه مقدمه را در بیت دوم از این ظاهر کرده
میفرماید جلوه کردن رخ تو در روز ازل در زیر پرده اراده خود این همه نقش پرتو انوار ست در کاه
در آینه فلکها افتاد و این تمام عکس که نقش صور مخلوقات است جدا جدا به عدد و بی شمار نمود
یکفروغ رخ ساقی ازلی است که در جام قالبها افتاد بیت بزیر زلف دو تا چون گذر کنی حافظ
که در همین تیسارت چه بیقراراند گذر کنی در وقت شانه کردن ای محبوب که در همین تیسار
بیقراران می افتند بیت گفتم بنقطه دهنت خود که برد راه گفت این حکایت است که با نکته دان
کنند خود یعنی تحقیق نکته دان یعنی ظرف سخن این نقطه از آن قبیل است چنانچه قلمدان و خرد
دان و نمکدان و فیکدان یعنی بیت آن است سوال کردم با نقطه دهان تو تحقیق که برد راه
جواب داد که آن حرف است که بار هی خود مردم میگفتند یعنی حرف را بیهوده می کویند هیچ کس پی برد
راه را با آن حکایت است که در هیچ من بگذشته میگوید که از دهانش سخنی ظاهر بشود یعنی از سخن
کردن معلوم شد که دهن را در رو با همین سخن در دهان او برده است راه را بیت گفتم صنم پرست
مشو با صمد نشین گفت بکوی عشق همین و همان کنند یعنی در کوچه عشق پرستش صنم و صمد
یکسان است که عبارت از ذات و صفات است بیت گفتم که خواجه کی بسر حجله می رود
گفت آن زمان که مشتری مه قران کنند خواجه عبارت از پیر مغان است حجله مراد از میخانه است
مشتری خریدار و در اینجا عبارت از خرید کنندگان شراب است مه کنایت از ساقی است معنی

بیت گفتم

بیت گفتم که خطا کردی و تدبیر نه این بود گفتا چه توان کرد که تقدیر چنین بود این تمام غزل را
حضرت خواجه صاحب قدس سره از روی نصایح ثالبه بیتیه با میرزاده فرموده و از حضرت
سوال بود و از دو جواب وقتی که امیرزاده از بد صحبت بعضی اوباش در قید شکم و نفس میتبذ
شده و از چیزهای ملال کرفته را آزار کشته تا جدی که جان را با فریبنده جانان سپارد
و حضرت این غزل را در آن وقت تیغ بر سر شه رفته از روی نصایح او را فرموده و معنی
این غزل پر ظاهر بیت رندی که سوزد و کرم کن که نه چندین هنر است حیوان که نشنود سخن آن
نشود حضرت این را نظر تامل بپرهیز که بر خواجه نجم الدین است که روزی حضرت قدوة المشایخ
نجم الدین سهروردی بیکده مراقبه بیدم دل پاره عشق الهی یاد و با لا جرم شور ناموقت
در خدمت ایشان همچلسی از مریدان حاضر نبود که موافق قسمتش آن قسمت نماید ناگاه
سگ گرسنه رسیده که چشم بست حضرت بر آن سگ افتاد که تمام جام قلب پر از باده شوق
الهی شد و بیکلی کرم و عطا مانند ان نار از و بظهور بیاید و حضرت را در این بیت کنایت
با واعظ شهر است که او همیشه با ایشان خصومت داشت و گفتم شرارت حضرت در سینه خویش
میکاشت معنی بیت آن است رندی یعنی تعلقات دو عالم بگذار فانی محبت الهی بیک
دست باده و کرم و عطا یعنی بدلگیر انسان چیزی که خدا بر تو عطا کرده است هر سگ که خورد
می را بغیر مرحمت و کرم نمود نه بر مردم خاصی و آن فانی شود و مال آن است از آن واعظ شهر
آشوب شده و نصیحت را مردم نمایند که عطا کرده بهتر از کارهای بر روی جهانات
و خود خلکه نه معلوم نمود نه هیبت کرم او را با آن سگ بنماید که از روی تیغ و سعد ری هیچ کس نشد
بیت گر من از باغ تو یک میوه بچینم چه شود پیش پایی به چراغ تو ببینم چه شود میوه بچینم

یعنی روز وصل ایمه خود را حاصل نایم یعنی با مطلب خود را بروی چراغ روی تو به بینیم چه شود
بیت آخر ای خاتم جمشید همایون آثار ❁ گر فتد عکس تو بر لعل نگینم چه شود ❁ خاتم جمشید جم
عبارت از مطلوب است و خاتم اول بیت از دهن است که عالا سخنهای شیرین و رنگین خوش
تسخیری کرده اند عکس در اینجا عبارت از سخنهای لطیف او است لعل نگین یعنی نگین لعل
که مراد از دل عاشق است معنی آن است آخر ای محبت فراق ای خاتم دهن سلیمان که مبارک آثار
تو از سخنهای لطیف تو بر لعل نگین دل من فتد چه شود یعنی اگر سخن با ما گفتی کم از تو هیچ نمی شود
بیت ٥ عقل از خانه بدر رفت و گر می اینست ❁ دیدم از پیش که در خانه دینم چه شود ❁
خانه مراد از ذوق سر است که در آن ماوای عقل است خانه دین همان خانه عقل است معنی
بیت آن است عقل من از خانه سر بدر رفت و از این می عشق و سرمستی جا گرفته دیدم از
پیش رفتن عقل که اعتقادی که در ایمان دین چه خرابی خواهد کرد بیت گر بیفروشی حاجت رندان
ادا کند ❁ ایزد گنه ببخشد و دفع بلا کند ❁ بیفروش گن بیت از سرور عالم صلی الله علیه وسلم است
که محبت الهی با عاشقان عطا نمود رندان حاجت رندان آن است که پیام عارفان ذات
الله فائض شوند معنی بیت آن است اگر حضرت علیه السلام حاجت رندان ادا کند یعنی جام عارفانه را
مرحمت نماید خدای تعالی گناه ما را ببخشد و دفع بلای عام کند بیت ساقی بجام عدل بده باده تا گدا ❁
غیرت نیاورد که جهان پر بلا کند ❁ ساقی آن است که از جام می برابر اهل بزم بده که تا از غیرت
جهان را پر بلا کند و دیرای اهل مشرب را نخواهد بیت حقا کز این زمان برسد مژده امان ❁
گر سالک بعهد امانت وفا کند ❁ عهد کنایت از الست بربکم است امانت انا عرضنا
٧١ ما تنه است معنی بیت آن است قسم خدا است هرگاه آن وقت برسد مژده امن

از راه روی راه خدا بعمده عبارت و بقصد ذات الله دنا کند یعنی روز و شب بعبادت
و شوق پرتوی ذات مشغول گردد بیت مطرب بساز عود که کس با اجل نمرد ❁ و آن کو نه این
ترانه سراید خطا کند ❁ مسئله سرود خواندن و شنیدن در شرع حرام است زیرا که بعضها
روایت کرده اند روح در قالب آدم بآواز شهپر جبرئیل علیه السلام در آمده است شاید که در
وقت وجد بر آمدن روح آواز میکرد و حضرت قدس سره مطرب را حکم میکند مطرب
بساز عود را که کس با اجل نمرد است معنی در حالت وجد کسی خوش نشد و هر کسی این ساز عود را
نخواند و ننواخت خطا و گناه خواهد کرد بیت کلک مشکین تو آندم که ما یاد کند ❁ ببرد
اجر دو صد بنده که آزاد کند ❁ حضرت خواجه قدس سره سلطان احمد ایلکانی را بعد نامه
نوشت قاصدی را برای طلب ایشان فرستاده و حضرت ایشان در جواب نامه او عذر
نا رفتن خویش همین غزل را نوشت مصحوب قاصد فرستاده و از سلطان بار خط تجدید
تصمیم رفتن از شیراز بطرف بغداد ننهند و در مقطع این غزل تسلی سلطان نموده کرده یعنی بیت
آن است کلک مشکین تو آن وقت که از ما یاد کند یعنی بطرف ما بنویسد می برد ثواب دو صد
غلام را که آزاد کند از این عبارت بیت که حاصل کند ثواب دو صد بنده را که بازنما را بطرف
بغداد طلب نماید بیت کسی که حسن رخ دوست در نظر دارد ❁ محققست که او حاصل
بصر دارد ❁ حسن رخ مراد از پرتوی است ذات است محقق یعنی ثابت است اینا سخن معنی
بر ظاهر بیت کس بوصل تو چون شمع یافت پروانه ❁ که زیر تیغ تو هر دم سری دگر دارد ❁ پروانه
یعنی حکم سر دار دارد یعنی سر از عالم عشق دارد معنی روشن بیت دل شکسته حافظ بخاک خواهد برد ❁
چو لاله داغ هوای تو در جگر دارد ❁ یعنی که خواهد برد یعنی مانند لاله داغ دل خود را برخاک قبر خود بیت

گوهر مخزن اسرار همانست که بود ۞ حقهٔ مهر بدان مهر و نشانست که بود گوهر مخزن اسرار و حقهٔ
مهر کنایه از دل است در تعریف دل است مهر عشق و محبت نقشی که بر سر امانت بزنند و در اینجا مراد از عرض
الامانة است که حق سبحانه و تعالی کنزا مخفیا فرموده که آن پرتو عکس صورت انسانست مهر [illegible]
بر آن زده است کنایت از ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات فلهم اجر غیر ممنون است
و ایمان [illegible] اجسام مؤمنان ظاهر و روشن معنی بیت آن است که در آن حقهٔ امانت هیچ نقصانی
و زیادتی بوقوع نیامده که گرفتار عقوبت نار جهنم باشیم یعنی چیزی را که مهر نموده بامانت باو سپرده
ادراک آورده و خیانت نکرده که هیچ از و یافته باشد و [illegible] عبارت تقصیر [illegible]
نا گفته گرد بیت کی شعر تر انگیزد خاطر که حزین باشد ۞ یک نکته ازین دفتر گفتیم که همین باشد ۞ دفتر عشق آ
غمناک [illegible] از طعن حسود ای دل ۞ شاید که چو وابینی خیر تو درین باشد ۞ و اینجا یعنی [illegible]
به بینی و در آن طعن [illegible] شاید که خدای تعالی خیر تو در آن طعن کرده باشد بیت بباغ تازه
کن آیین دین زردشتی ۞ آیین دین زردشت کنایت
از شراب است خلوت همیشه بودن بیت [illegible] که در روز مرگ ۞ ارسطو بهر
جان چو بیچاره گرد معنی بیت آن است [illegible] حکیم [illegible] از حکمت و دانش خود
وقتی که مرگ برسد ارسطو [illegible] جان را مانند بیچاره گردد یعنی [illegible] جان خود را در وقت
مردن مانند [illegible] است که قوت [illegible] و ضعیف [illegible]
و حضرت [illegible] ۞ [illegible] باشد و بضعیفی رسیده باشد
یعنی [illegible] بیت مژده ای دل که مسیحا نفسی می آید ۞ که ز انفاس خوشش بوی کسی
می آید ۞ مسیحا نفس مراد از رسول علیه السلام است کسی عبارت از وجود [illegible] است بیت

موسی اینجا بامید قبسی می آید ۞ قبس پارهٔ آتش بسیار گرفته شود بیت خبر که بلبل
این باغ بپرسید که من ۞ ناله‌ای می‌شنوم کز قفسی می آید ۞ بلبل کنایت از روح است که بلبلهای
تجلیات باغ ذات الهی در وجدانها [illegible] افتاده بپرسید از و هیچکس که من مدام فریاد
می‌شنوم که از وجود من می آید یعنی او می‌خواهد و آرزو دارد که [illegible] بر سر شاخ گلهای آن باغ بر
آید و بگلستان انا لله و انا الیه راجعون در آید بیت مرا مهر سیه چشمان ز سر بیرون
نخواهد شد ۞ قضای آسمانست این و دیگرگون نخواهد شد ۞ سیه چشم [illegible] گویند و در اینجا کنایت
از اهل است که بر دم دنیا [illegible] اند قضای آسمانی عبارت از حکم خداست معنی پر ظاهر
بیت بیان من همین باشد که پنهان مهر او ورزم ۞ کنار و بوس و آغوشش چه گویم چون نخواهد شد
بشنو [illegible] از مرتبهٔ دل بالاتر است [illegible] اسم صفات او [illegible]
[illegible] دل را سوی از ذکر او بحصول وصال محبوب حقیقی [illegible] نمیشود و جان
و جان عاشق [illegible] مقصود وصل [illegible] همه اسرار و در محبت و عشق [illegible] معنی بیت
آن است بیان من همین سخن کافی است که پنهان از جمیع اسم صفات که آن متعلق
بزبان دل [illegible] بواسطت اینها مهر او را اختیار کنیم و از کنار و بوس و آغوش چه گویم که
چگونه خواهد شد یعنی کار محبت من بجائی رسیده است که وصل ذات با ذات خواهد بود
چنانچه قطره به دریا [illegible] جدا نخواهد شد که معلوم گردد بیت هر که او [illegible] مرا گوش کند
همچو من حلقهٔ گیسوی تو در گوش کند ۞ پند نصیحت و تعریف نصیحت آن است
خاطر شخصی که از یک کار نصرت پذیرد [illegible] بارادت دل [illegible] خود به آن کار [illegible]
گردد معنی بیت آن است هر که بعد از [illegible] مرا در گوش کند مانند من حلقهٔ زلف ترا

در گوش عقل فرو کند یعنی پریشانی عشق تو در میان آنچنان اثر کرده است هر کسی را که سری مید
نصیحت میدهیم انگشت نما شد زلف تو پریشانی میشود بیت گر ببیند رهی تنگ تو معصوم
زمان ٭ باده بر یاد لبت همچو شکر نوش کند ٭ معصوم آن را گویند که از آلایش گناهان و از
تعلقات دنیاوی پاک باشد که عبارت از عارف بالله است باده مراد از عشق است
معنی بیت آن است اگر ببیند رهی تنگ تو عارف کامل همان زمان باده بر یاد لبان تو
مانند شکر نوش کند یعنی از جام عرفان را گذاشته باز به بلای عشق گرفتار شود بیت :
پیش از لاله گل ساخت رخت تا که شود ٭ یاسمن سنبل تو است در آغوش کند ٭ یاسمن
رخ ره سنبل زلف رخت تا متکلم است یعنی رخ من معنی بیت آن است پیش از لاله و
گل گرد روی من ناگاه وقت شود رخ ره زلف تو را در آغوش وصل بکند و در اینجا عبارت
از لاله عاشق است و گل مراد از معشوق است یعنی در اینجا باید آنچه ... پامال گشته اند
بیت روشن من دوش به روش تو رسیده است دلم ٭ خواهد امروز که جان بر سر پا شد روش کند ٭
مقرر است که دل عاشق و لاله است بوصال محبوب معشوق می رسد و حقیقی معنی بیت آن است
دوش من دیروز با روش تو رسیده است یعنی ما از یار وصال حاصل شده است و دل من نیز
امروز میخواهد که جان را وصل یار روش تو کرد و یا جان را نثار آنجا روش کند بیت کمال الصدق
محبت بپای نه نقش گناه ٭ که هر که با هزار افسه نظر عیب کند ٭ شرط صدق محبت است
که بر صنعت صانع حقیقی نظر تامل بر نقش گناه نکند و در دل خود نگذارد که این را بد و آن را خوب
ساخته باشد ان را میگویند که در بزم سخن چنین باشد معنی روشن بیت چنان بزور ره اسلام غره
ساقی که اجتناب ز صهبا مکن صهیب کند ٭ صهیب بضم صاد نام اصحاب که از روم
آمده

آمده بخدمت حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم بشرف اسلام رسیده بود بشنو حضرت صلی
الله علیه وسلم را دو نوع اصحاب بسیار کنند یکی را اصحاب صفه و دوم را اصحاب خانقاه گرفته
تا تمام از حالات یاران اصحاب خانقاه واقف بودند زیرا که حضرت علیه السلام ایشان را
بتوجه عشق مست باده اسرار حقیقت کرده و آنها را بتوجه محبت با قوال سالک راه شریعت
نموده هر دو را یک جام هدایت شیخ بخشد دل ها کرد و کشتی وجود هر کدام بساحل مقصود
رسانیده و اسلام سلامت بودن غمزه اشاره معنی بیت آن است چنان زور ره سلامت
بودن اشاره ابروی مرشد من که پرهیز و ملاحظه از شراب حقیقت تحقیق صهیب کنه
که حضرت او را از آن باده حقیقت اطلاع نداده باشد و در اینجا صهیب مراد از انکسی است
که مانند ایشان بهره راه شریعت باشد بیت حضور مجلس انس است و دوستان جمعند ٭
وان یکاد بخوانید و در فراز کنید ٭ وان یکاد آیه کریمه است که برای فتح کارهای بسته میخوانند
و در اینجا کار بسته دروازه میخانه است بیت رباب و چنگ ببانگ بلند میگویند ٭ که گوش
هوش به پیغام اهل راز کنید ٭ اهل راز همین رباب و چنگ باشد یعنی گوشها را بطرف ما کنید
که چگونه رازهای نادیم بیت میان عاشق معشوق فرق بسیار است ٭ چو یار ناز نماید شما
نیاز کنید ٭ فرق بسیار از روی ادب نه از روی محبت الا از طرف محبت فرق و جدائی بودی مجنون
گفته انا لیلی و لیلی انا مجنون و بغیر از ادب عشق لذت نمیدهد و لذت محبت در فراق است
یار را ادب بیت چو لطف باده کند جلوه در رخ ساقی ٭ ز عاشقان بسرود و ترانه یاد آرید ٭
لطف یعنی پاکیزگی و در اینجا یعنی مست معنی بیت آن است وقتی که می باده جلوه کند در
رخ ساقی یعنی ساقی هم از خوردن باده مست و بیهوش گردد آن زمان محبوب ما را بسرود

وغزل از عاشقان فوز یار کنید و در آخر بزم شراب، چنانچه قدح الطاف التفات فرماید و اگر
اشارهٔ لفظ کنید بطرف ساقی معنی درست می شود نا تمام نزدیک اهل ادراک مستحکم بوده
احسن می شود بیت سمند دولت اگرچه سرکش است ولی، ز همرهان بسر تازیانه یاد
آرید، سمند دولت بسیار سرکش است ازین جهة وقتیکه دولت حسن با دولت جاه و مال
روی نماید باید هیچکس پای غربت نمی ماند بهوای تکبر می رساند معنی بیت آن است بلند بر آواز
بلبل آوازهٔ داودی باز بر زیرا که سلیمان گل بشرط دور تسلسل عدم وجود از طرف هوای
بهار باز بوجود ظهور آمد عارف این سخن کی است که در ادراک سمند دولت هرچند
سرکش است ولیکن از همرهان خود رعایت شوق او باشارهٔ تازیانه یاد بکنید یا با تازیانه زده
او را بر اکرام بخشش کنید بیت برکش ای مرغ سحر نغمهٔ داودی باز، که سلیمان گل از طرف
هوا باز آمد، عارف گو که کند فهم زبان سوسن، تا نپرسد که چرا رفت چرا باز آمد، مرغ سحر
بلبل و عارف آن را گویند که بشغل ادراک او ما هیچ هر شئ پوشیده نماند و شناسندهٔ هر چیز باشد
سوسن کنایت از مرد آزاد است که تعلق هیچ ندارد معنی هر دو بیت آن است بلند بر آوازهٔ
داودی باز بر زیرا که سلیمان گل بشرط دور تسلسل عدم وجود از طرف هوای بهار باز بوجود
ظهور آمد عارف این سخن کی است که در ادراک و دریافت زبان مرد آزاد کند تا پرسد از
مرد آزاد که گل چرا بسوی عدم رفته بود و بوجود آمده ای بیت آن است هر کسی که مرد عارف است
می شناسد که دور تسلسل عالم برای شهادت ثبات ذات مطلق است و جسم گل است
و گواه است بوجود واجب الوجود نه بوجود زمانه که حقیقة بقا است بیت لاله بوی می
نوشین چو شنید از دم صبح، داغ دل بود بامید صبا باز آمد، لاله کنایت از عاشق است

می نوشین عبارت از فیض محبت الهی است شنید بمعنی شمید یعنی حاصل کرد دم صبح وقت
روی صبح معنی ظاهر بیت من صلاح و سلامت کسی این گمان نبرد، که کسی بر سر خرابات ظن آن
نبرد معنی بیت آن است یا شیخ صلاح و سلامت کسی این گمان نبرد که کسی بطرف رند خرابات
ظن صلاح و نیکی می برد زیرا آنکه هرچه طاعت و عبادت میکند بحضور قلب کسی و واقف
و دانای اسرار است و زاهد هرچه زهد و اشتغال ذکر میکند برای ریا است بیت من از این خرقهٔ
پشمینه بهر آن دارم، که زیر خرقه کشم باده کس گمان نبرد، مرقع پشمینه گلیم که اولیا می
پوشند و آن را از پارها هرچه مخالف میده و زنند و در اینجا کنایت ازین است که گلیم جسم را
از پارهٔ عنصر درست کرده اند باده مراد از محبت الهی است معنی بیت آن است من این مرقع
پشمینه می برای این دارم که زیر او پنهان خورم شراب محبت را که کسی واقف اسرار من نباشد
داگر مراقبهٔ عنصری در کار نیست و اسیر ماندن درین زندان عالم بی اختیاری است بیت
اگرچه رند و بود پاسبان ترا ایدل، بهوش باش که نقد تو پاسبان نبرد، نقد دل کنایت از محبت
الهی است رند پاسبان هرچه نیک بد است می بیند و بعقل کاری فرماید معنی بیت آن است
اگرچه رند هر جسته پاسبان تو ای دل خبردار باش که نقد محبت الهی را از بد صحبتی هوا و هوس
نفس و بیت معشوق مجازی نشود و نبرد، شرمنده ام دارین تکرار اند بیت مشو فریفتهٔ زنگ
قدح در کش، که زنگ غم زدایت چیزی معانی نبرد، فریفته عاشق را گویند و لازم عاشق مدام در
غم بودن معنی ظاهر بیت ز چشم ابروی دلدار دل نگهدارید، که نقد مخزن او را بر ابر کمان نبرد،
معنی بیت آن است ز چشم ابروی دلدار دل خود را خبردار نگهدارید که نقد خزینهٔ او را
منت از عار بر ابر یعنی چیزی از و حاصل نماید که آنها چیزی عبارت از حدیث بندگی است انتهی

ای البحان قنطرة الحقیقة نقد ما را بود آیا که عیاری گیرند تا همه صومعه داران پی کاری گیرند

نقد کنایت از اعمال ما است معنی بیت آن است نقد عملهای رندان و زاهدان را آیا که در رفتی

عیاری گیرند تا یعنی تحقیق زاهدان ریاکاران گیرند بیت رقص بر شعر تر و ناله نی خوش باشد

خاصه رقصی که در آن دست نگاری گیرند اشاره لفظ در آن یعنی در آن بزم بیت خط

ساقی گر از این گونه زند نقش بر آب ای بسا رخ که بخونابه منقش باشد خط یعنی نوشته او رک

و او نه و حکم نموده معنی بیت آن است حکم ساقی اگر ازین گونه نقش بر آب بزند یعنی ما را خراب

بکند و بی ثبات گرداند ای فلان بسیار صفحه ای چهره که از گریه خون آلوده منقش خواهد شد بیت

با صبا در چمن لاله سحر می گفتم که شهیدان که اند این همه خونین کفنان بیت

با عنبر از غزان با حسرت می بینم آه از آن روز که بادت گل رعنا ببرد با عنبا عبارت

و باطنی است و یا از عقل و طبیعت است غزان مراد از مرگ است گل رعنا کنایت از عزات

معنی بر ظاهر بیت بانگ گاوی چه صدا باز دهد عشوه مخر سامری کیست که دست از ید بیضا

ببرد گاو عبارت از برج ثور است که عرفان او تعلق بعلم نجوم دارد و بانگ مراد از تاثیرات

حکم او است سامری کنایت از اهل نجوم است که منجمان باشند ید بیضا عبارت

از ید قدیر است حضرت خواجه را درین بیت مطلب بر قصه حضرت موسی علیه السلام است

مقصود ایشان بر و زمعرفت و لابد اهل نجوم است و اثبات رسانیدن حکم تقدیر الله معنی

بیت آن است حکم تو هر چه با مر خود غافر بعض اهل تحقیق قصه او مخوان منجم کیست که دست

خود را از سر پنجه تقدیر الله بیرون کشد بروجهای فلک چه و حکم آنها چه و جز اهل عرفان موجود الا هر

هر چه هست از تقدیر است نه از نه پیر است بیت بر در میخانه عشق ای ملک تسبیح گوی

کاندر آنجا طینت آدم مخمر میکنند میخانه عشق عبارت از دماغ سالک است که از آن معنی

جوش همه چله نشینان دماغ مانند دیگ جوش شراب بی طراوت قطرات آب در دهان

قدح صاف دل از ره رو راه حقیقت تراوش میکنند و از خمیر قلب آتش شوق و بالای شور

در انجمن بهشت نعیم ملایک نه که نام نشان آنها منفصل از بیت سب تا یکی گذشت

و در این عشق طینت اصل انسان را آن ملایکان از سر تو تخمیر میکنند و چندین هزار رنج

هیولای خمیرش را بقیه صورت می آورند و باز از خوف مرگ و قیامت مبرا شدند و بعضها که در

خوف مرگ مبتلا اند و جود عنصری او و قیامت بعد از برزخ و خوف دوزخ و قیامت پای

بند میکردند و چند بچه شیخ صومعه سبز بانه خون نخ نزاجم ز مرگ ششر پاکار معنی بیت آن است

بر در دروازه میخانه عشق ای زاهد فرشتگان تسبیح گویند که در آن میخانه طینت کثیف

آدم را خمیر پاک و صاف نموده از حضیض هیولای باوج فی احسن تقویم برآرند بیت

حریم عشق را درگه بسی بالاتر از عقل است کسی آن آستان بوسد که سر در آستین دارد

سر در آستین عبارت است از سجود در داشتن بیت آمد و کرم بیرد آب رخ اشک

چو سیم زر بیز رواد کسی که آمد ابا کالا ببرد زر بیز را اول لفظ زر سیم است دوم حرف زر یعنی

طلا و در اینجا عبارت از رنگ زرد است یعنی زر بیز بازار عشق در هیچ و شرا این معنی شد اما

و معنی بیت آن است آمد معشوق و شتاب برد آب رخ و اشک مانند سیم ما را زر بیز را دار

یعنی سه دار گردید آنکسی که ایجاد در دو کالا را ببرد و گل معنی آن است که از شکوه آمدن او آب

رخ و آب سرشک من برود و خشک گردیده و رنگ روی من برنگ طلا رسیده بیت با حریفان

دگر هیچ نگفته نشده جان ما بود که او تحفه بردار بما حریفان دگر عبارت از همجوان

راز الهی است معنی بیت آنست با حریفان همجوان دانایان اسرار الهی از سر هیچ نگفته

ور نشسته از ین عالم جان مارا از کم حوصلگی باشد منظور بر دار مانده یعنی به درجه کمال نرسیده بود
او چابکانه بیت را شستم دلق و صد عیب نهان می پوشید خرقه رهن می و مطرب زنار نماند
زنار عبارت از کل عیب است دلق کنایت با آن چیز که پوشیده باشد که آن مراد از ... ولت
معرفت است بیت بود چشمه سوسن کل از اثر صحبت پاک بر زبان بود مرا هر چه ترا در دل بود
سوسن کل را اثر بهار است و این را تاثیر صحبت بیر معنی آن است هر چه ترا در دل نهان
پیش ما عیان است بیت الا ای طوطی گویای اسرار مبادا خالیت شکر ز منقار سرت
سبز و دلت خوش باد جاوید که خوش نقشی نمودی از لب یار طوطی عبارت از قلم است
منقار شکر قلم شکر مراد از شعرهای شیرین سرت سبز باعث رو تازه در آب مرکب دلت خوش
باد با زالکی نقش کنایت از قال الله و قال الرسول است معنی ظاهر بیت ز دل بردن شد و
دگران هم در انتظار و دگران عبارت از عقل و جان و ایمان است بیت سلام فیه حتی مطلع الفجر
رحمت خداست در ان شب تا برآمدن صبح و لو اذ یعنی بالهجر والفجر وا ارب ربی تو تیزاق
باسنگ یعنی گرفتار بزاق کنی با سنگ فان الربح والخسران فی التجر پس به سود و زیان
در سوداگریست بیت می دو ساله محبوب چارده ساله همین بس است مرا صحبت صغیر و
کبیر می دو ساله کنایت از قرآن است که درمیان دو سال بعد از نزول مرتب شده بود و چارده
ساله کنایت از سرور کائنات است صلی الله علیه وسلم که در حساب چارده چهل می شود و در
گذشتن چهل سال بمنصب نبوت سرفراز گشته صغیر از روی دو سال قرآن و کبیر از جهت
چهل سال حضرت بیت من از نسیم سحر که چه طرفه بر بندم چو سرو نیست درین باغ هیچ محرم راز
طرف بستن مطلب حاصل کردن است و اینه داشتن چو سرو یعنی با تعلق و آزادی چو راز

بعض

بعضی جا ز بیت ز شوق بادیه ای دل به بند احرام که در ره نه اندیشه از نشیب و فراز
بادیه عبارت از عشق است به بند احرام یعنی قاصد این مطلب شو تا به بازیافتن
صحرای عشق بازی آید چنانچه حضرت مصلح الدین می فرمایند ای مرغ سحر عشق ز پروانه
بیاموز کان سوخته را جان شد و آواز نیامد بیت این مدعیان در طلبش بی خبرانند
کانرا که خبر شد خبرش باز نیامد معنی ظاهر بیت چه حلقها که زدم بر دل از سر شوق حلقها
عبارت از حلقهای است ذکر است بیت مباش غره ببازی خود که در رخ تست
هزار تعبیه با حکم پادشاه انگیز در رخ تست یعنی روبروی تست تعبیه آراستن لشکر برای
جنگ حکم پادشاه انگیز عبارت از پادشاه حقیقی است یعنی پادشاهان تکبر آن را از مرتبه
سلطنت برانگیزند حال آن است که بر کارهای خود غره شده بیت ای صبا گر بگذری بر ساحل
رود ارس ارس بنخشین نام وادی مسکن محبوب شنکول بالضم با واو فارسی جلد
و چالاک شرب الیهود در راه یهود شراب خوردن جام جهان نما عبارت از دل است بیت
نگو بیت که همه سال می پرستی کن سه ماه می خور و نه ماه پارسای باش چنان استماع یافته
شده که روزی در موسم یعنی زمستان وقت سحر یکی از علما کاملا عجم برای شکار باز بجای دور
میرفت کاز برابر امد که در کار خوش کرم کار است تفحص حال مساکین و غربا و نمود چیزی باد
عطا نمود در حال همین مصرع را گفت رفت سه ماه می خور و نه ماه پارسای باش یعنی سه ماه
زمستان را براحت بگذران و نه ماه بکار زراعت مشغول باش حضرت خواجه آن سه ماه را
عبارت از ماههای رجب و شعبان و رمضان گرفته اند یعنی درین ماهها روزه نگهدار و با
شرف آگاهی مست و مدهوش باش و نه ماه پارسا بودن کنایت از پرهیز نمودن صدوم یعنی

روشنی بیت جای آن است که خون بموج زند در دل لعل ؛ زین تغابن که صدف میشکند بازارش
تغابن افسوس و دریغ صدف کنایت از دل است معنی بیت آن است جای آن است که خون
جوش کند در دل لعل ازین افسوس که صدف دل من شکسته می کند بازار او را یعنی از صدف
دل من چنین درهای اسرار الٰهی سر بر زده که از حسرت او رونق و بازار لعل رنگین خورد
بیت مثل القاص کان بحب القاصی ؛ مانند خوشه چینی دوست نمیدارد خوشه چین را السنّ
بالسن والجروح قصاص ؛ دندان بمقابله دندان و زخم را قصاص است و وقاص نام اصحاب
حضرت بود که در علم تیراندازی کمال وسیع داشت که مثل او تیرانداز در زمانه نیامده
رصاص ارزیز که هندوی قلعی گویند قطع یعنی بریدن ابرص نام زحمتی است که تن آدم ازو گرفته
بود سقط یعنی افتاده و با عیب ریز آمده نفاع بسیار نفع رسان ایقاع رکان بخمیا زه
بار کردن ایقاع ؛ نسخه یعنی مردم بازاری و بعضی جا نسخه متاع ؛ نفاع ملاحظه کرده شد یعنی
لاف زدن و بسیار کردن سخن چینی بیت چند بغارت برم مهر بتان سنگدل ؛ یاد پدر نمیکنند
ای پسران ناخلف ؛ پسران و داران ثم و نقل است پدر عبارت از وجود مطلق است که در کنار
مادر زنا اعیان ممکنات یعنی در وجود عنصری آمده بالذات سخت دل شده اند کشف
خطی رفته اند و پدر خود را فراموش نموده حضرت خواجه که ازین پسر یعنی دم جز دار کشته
شده چند بار بپرورم محبت و بآن سنگ دل خورد که بار پدر حقیقی خود نمی کنند این
پسران ناخلف یعنی از لذت نفس شده خود را یاد پدر نمی کنند بیت بضرب سیفک قتلی
حیاتنا ابدا ؛ بازدن شمشیر تو کشتن من زنده کاننا ماست همیشه فان روحی قد طاب ان یکون
فداک ؛ پس بدرستی جان من تحقیق خوش می شود اینکه باشد فدای تو بیت یا سلمی من بتوی

سلی

بتوی علی ؛ چه چیز است در دوست را و کیست در ذی سلم وذی سلم نام مکانی محبوب است
ایها جیرانا و کیف الحال ؛ ای همسایگان ما و چگونه است حال آنها بیت عفت الدار بعد
عافیة ؛ فرسوده شده است خانه بعد از عافیة و سلامتی فاسئلوا حالها عن اطلال ؛ پس
بپرسید شما حال آنخانه را از دیوارهای افتاده بیت فقصة الشوق لا انفصام لها ؛ فقصه
محبت نیست گسستن او را فصحت ههنا لسان مقالی ؛ پس خاموش شد اینجا یعنی در
اظهار قصه شوق زبان گویائی بیت فی جمال الکمال نلت منی ؛ در خوبی کمال محبوبا یافتم آرزوی
خود را مرحبا مرحبا تعال تعال خوش خوش آمدی بیا بیا بیت ضلّتنی فی العشق لا یهتدی
السبیل ؛ گمراه کرده است مارا در عشق کسی که میشناید راه را که آن عبارت از حضرت باری آ
یا حبّی انا الراح لا ای السلسبیل ؛ خوشیمی در شراب است نه در آب جوی بهشت بیت
شممت ریح وداد و شممت برق وصال ؛ بوئیده ام من باد خوش بوی دوستی را و دیده ام
من برق وصال که دوام وصال مانند برق پای استحکام ندارد بیت اعاد یا بجمال الحبیب قف
وانزل ؛ ای حدی گوینده بذوق خوبی دوست ایستاده شو و فرود آ لقد زرا الغافل مرخدا
خدایرا فهوا و نیکی که بنده بیت مرضیة السجایا محمودة الشمائل ؛ پسندیده است
خصلتها است و پسندیده شمائل بیت الم یان للاحباب ان یرحموا ؛ ایا نیامده است
مر دوستان را اینکه رحم کنند ؛ وللناقضین الهجران یتندموا ؛ ایا نیامده است
مر شکسته کان عهد را اینکه پشیمان شود بیت الم یانهم انباء اسیبات بعدهم ؛ ایا نیامده است
ایشان را خبرهای کسی که شب کرده است پس ایشان ؛ وفی صدره نار لها سی تضرم ؛ و در
سینه او آتش غم روشنی میشود بیت فیالیت قومی یعلمون جرایمی ؛ پس کاشکی قوم ما

وانته چیزی راکه گذشت علی ما مضی منهم فیعفوا و یرحم؛ برابر کسی که حاجت دارنده است
از ایشان پس عفو کند آن قوم و رحم کند بیت حکی الدمع عنّی بالحوائج الضمائر؛ حکایت کرده است
اشک از من حکایتهای که پوشیده شده است فیا عجبا من صامت یتکلم؛ پس عجب است
از خاموشی که کلام میکند بیت بنو عمّنا صفوا علینا بجرعة؛ پسران عم ما صف کشیده اند
ایشان بر ما برابر یک جرعه که از ما حاصل نماید و فی الفضل اسباب بها یتنعم؛ و در
بزرگی سببها است که بدان سببها تنعم کنند بیت بنو عمّنا جادوا علینا بجرعة؛
پسران عم ما بخشش کرده اند بر ما بیک جرعه شراب و فی فصل الشباب بها یتنعم؛ و در
فصل جوانی بجرعه احسنه میکنیم بیت ایا من غلامات السلاطین لسطوة أتی قلائکی از
ش نهای پادشاهان غلبه کردن است بیت ترحّم جزاک الله فی الخیر مغنم؛ رحم بکن که جزا
دهد ترا خدای تعالی پس نیکی غنیمت است شهر ربیعها ۲۱ قطاره و یفیض من الصّباء؛
ماهها است که بآن ماهها روزه کشادن است و فیض میدهد آن ماهها از باد بهار بیت
دف شاشا عیش الربیع محرّم؛ و در حق ما خورشید بهار حرام است و محرم داده اند و قتل است
بیت الی موسم النیروز و خضرة الربی؛ امید داشته اند روز نوروز و سبزه زار آن موسم بسته را
رفیق خمر و ندیمی ترنّم؛ یار من شراب است و همنشین من سرود بیت ولکلّ من الخلّان
ذخیرة منه؛ مر همه یاران دوستان را ذخیره است از و ولی حافظ المسکین فقر و مغرم؛
و مر حافظ عاجز را فقر است و پشیمانی بیت بر بینانه سر جام جهان بینم داد؛ و انده ران
آینه از حسن خدا گرد اکاهم؛ بر بینانه کنایت از مرشد است جام جهان بین مراد از دل است
حسن عبارت از لطیفه نهانی است که عارفان او را چون و بیچگون دانند و ذات الله

نامئه

نامئه سعی بیت آن است بر من و ثنت سعی صاحب دل کرد مرا و در بیان جام دل از آن لطیفه
خبر دار کرد مرا بیت صوفی صومعه عالم قدسم لیکن؛ حالیا دیر مغان است حوالت گاهم؛
عالم قدس عبارت از دل است صومعه جای عبادت دیر مغان یعنی نه کنایت از دماغ است
معنی بیت آن است صوفی عبادت خانه عالم قدس دل خودم و لیکن الحال یعنی نه دماغ که
در آنجا عالم ارواح است حوالتگاه من است یعنی نسبت به تجلیات عالم ارواح گشته ام بیت
با من راه نشین خیز سوی میکده آی؛ تا ببینی که در آن حلقه چه صاحب جاهم؛ راه نشین مضطرب
و مفلس که برای گدای بر سری راه نشیند و میکده در اینجا کنایت از آن عبادت خانه است که از و
هیچ کس خبردار نباشد بیت مگر دیوانه خواهم شد درین سودا که شب تا روز؛ سخن با ماه میگویم
پری در خواب می بینم؛ ماه عبارت از تصور خیال کلی که در بیداری باشد پری در خواب یعنی در
تصور خیال ماه روی و خواب می برد و آن خواب مانند پری و رای بینم چنانچه کسی پری را
در خواب بیند دیوانه میکرد و من از خواب دیوانه برمیخیزم و رسم دیوانگان چنان است که
مدام در شب بی حالت جوش سودا عشق سخن با ماه میکنند و در اینجا کنایت از افشای
تعبیر خواب بیت صباح الخیر زد بلبل کجایی ساقیا برخیز؛ که غوغا میکند در سر خیال خواب دوشینم؛
صباح الخیر زبان زد اهل عرب است و فتح که از خواب شبینه بر می خیزند با کسی کو صباح الخیر میگویند
یعنی صباح ما تو بخیر باد بلبل کنایت از آن عاشق است که از بیضه یعنی از شکم مادر با عشق و محبت
تولد شده باشد و انده در دماغ در سر که مائی چشمش مانند شعله شمع که به شوق گرد و ساقی عبارت
از مرشد است خیال چنگ دوشینم کنایت از آواز کن است که تا حال در دماغ همه کس هویدا است
نامار وجد با اهل الله و عارفان بالله بکمال هویداست دوشین عبارت از روز نخست است

معنی بیت آن است صباح نو بجز باد آوازکر بلبل مست یعنی عاشق تو هیچ کی ای مرشد من بر
چیز وسنعه در کار من شور کر جو بتو چیزند رسری من آواز کن ای بیت آن است آنچه از معرفت
در ابتدای کار نصیب من گشته ای مرشد در آن چیز بکار من فزا که نفعی اندو بردارم وازو بهره مند باشم
بیت شراب تلخ ای صوفی بیادم بخواهد برد لبم بر لب نه ای ساقی و بستان جان شیرینم ؛ لب
برلب نهادن عبارت از کمال التفات ؛ لب من برلب ساغر نه ای ساقی و بعد جان او جان
شیرین از من بگیر و این کمال شوق است که جان را نثار باده ؛ ظهور را بیکر داند مصراع مرشدی کو
بخود ارشاد نکر درست منم ؛ بخود ارشاد یعنی بهستی وجود خود مصراع ای بیا رای یار شبکر کسیم
زان کلام رنجینم ؛ عرق چین لفظ فارسی است یعنی پیراهن بشری اذا السلامة حلت
بذی سلم ؛ بشارت باد وقتی که سلامت فرود آید در ذی سلم که نام موضع محبوب است بیت
لله حمد معترف غایة النعم ؛ مر خدای راست شکر از آن اقرار کننده ام العهود عند
ملیک النهی تعد لزم ؛ بدرستی وعده ها نزدیک صاحب دانش لازم است که خلاف وعده نکند
الان قد ندمت ولا ینفع الندم ؛ اکنون تحقیق پشیمانم تو نفع نیست پشیمانی کالطیر
فی الحدیقة واللیث فی الاجم ؛ چنانچه پرنده در باغ و شیر در بیابان بیت در پس آینه
طوطی صفتم داشته اند ؛ آنچه استاد ازل گفت همان میکویم ؛ شرط مقرر است که طوطی را
روبروی آینه نکه داشته از پس آینه آواز میکنند و طوطی از دیدن عکس هستی خود در سخن
می آید هر قصه و حکایت که با او ذکر میکنند طوطی همان می گوید و آینه در اینجا کنایت از دل است
و در پس پرده های دل وجود مطلق از این جهت قلوب المؤمنین عرش الله خوانند و بیت الله
نامند و اگر اینکس نه اند که ظهور کنند کر از من است صریح نقصان و غلط است زیرا آنکه

این طوطی

این طوطی است شخص وجود مطلق است هر چه از آن ارشاد و بینه می شود از بن نیز همان
بظهور می آید چنانچه در آینه واقع است علم الانسان ما لم یعلم و معنی بیت آن است
طوطی صفت مرا در قفس وجود داشته اند نفخه و قدر در پس آینه ازل هر چه استاد ازل
تعلیم کرد بتحقیق همان میکویم بیان این سخنها که احمد از دو است مصراع می سرایم شب
وقت سحر چیموم ؛ بیموم یعنی می کریم بیت اگر زخون دلم بوی شوق می آید ؛ عجب
مدار که همرنگ نافه چینم ؛ همرنگ باعث رانث ی شد نا بوی شوق چنانچه از گردش صحرای
ختا ف غزال نافه ایست بخون میشوم از آن آرزو کردن نافه بیانا عشق بوی شوق بوی
لاعشق لا محبت اسرار الهی است بیت ببوی مژده وصل تو تا سحر همه شب ؛
به راه باد نهادم چراغ روشن چشم ؛ یعنی فنا کننده است که کنایت است از نسیم خبر
قاصد بیت دلم از وحشت زندان سکندر بگرفت ؛ رخت بربندم و تا ملک سلیمان بروم ؛
وحشت زندان عبارت از دنیا است که وحشت سرای وابسته فنا است و ملک سلیمان
کنایت از عالم بقا است بیت سوی رندان قلندر بره آورد سفر ؛ دلق بسطامی و سجاده
طامات بریم سفر کنایت از آتش عشق است و بسطام مرد سالک زرق و مکر و فریب را نیز گویند
طامات بیهوده بیت در خرابات مغان گر گذر افتد بازم ؛ حاصل خرقه و سجاده روان در
بازم ؛ حاصل خرقه ارباب طاعت ریائی است بیت منصب عاشقی و رندی و شاهد بازی است
همه از تربیت و فرش فنای تو بم ؛ بشنو ای عزیز هر کرا منصب عشق و رندی شاهد بازی حقیقت
میکند باز او را مرتبه فنا میکنند از نه حضرت قدس سره که جسم خود را عین لا دانسته آن مرتبه بقا را
که بقا بلا رجعه فنا نیست تصور نمود و میفرماید که منصب اینجا از فنای تو پندارم معنی

بیت بر ظاهر و بعضی جا این معنی نسخه ملاحظه کرده شده است همه از ترتیب لطف شمامی

چشم ۰ بیت میکشم از قدح لاله شرابی موهوم ۰ چشم بد دور که بی مطرب و می مدهوشم ۰

لفظ موهوم اگر بخوانی از اول و آخر موهوم است معنی بیت آن است تو چشم از دیدن

بهار لاله شراب این معنی را چشم بد دور از حال ما که بغیر مطرب شراب از این می در جوش اسرار

الهی است یا قدح لاله عبارت از دل داغ دار عاشق است شراب موهوم شرابی که در وهم

و فهم هیچ کس نیامده باشد که آن مراد از آن شراب اسرار است که معنی او در چشم سالک هویدا

نباشد معنی این روشن تر لاله قسم زهرا است که سبز رنگ میباشد بیت درد عشق ارزان

موسم حاجل درخطر است ۰ تا نگویی که چه عزم سرآمد رسمم ۰ ای آرزو و صنه حقیقت دیوانگان و ننه

که مرغ روح با محنت در روضم دایم از این قفس تنگ و سخت تر علم از آن گلستان عالم کش ره

پروازی میکند معنی که با محبت محبوب حقیقی الفت گرفته و انس بر گرفته و از دار فنا رسته

و بلبلی او پیوسته آن محبوب او را میکند از درد دل او بجز الم عشق خود خطره عذاب

دوزخ و وسوسه ثواب بهشت باشد چنانکه میفرماید ۰ چه در دهر مبتلا بوده ۰ چو جز او مبتلا جز او ۰

معنی بیت روشن بیت نقشی به یاد خط تو بر آب میزدم ۰ نقش بر آب زدن خود را خراب کردن است

یا کار بیهوده است بیت ابروی یار در نظر و خرقه سوخته ۰ جامی به یاد گوشه محراب میزدم ۰

خرقه سوخته عبارت است از ظاهر ساختن خود را با فلاحی صفه و رسم و آیین خراسانیان است

که در خرقه خود براه ابن السبیل آتش میزنند تا که بداند که از کی محبت من گریبان تن خود را

سوخته معنی بیت آن است ابروی یار در نظر محبت خود را ظاهر و روشن ساخته و ای جام

بیاد گوشه محراب ابروی او میزدم یعنی شراب میکشم بیت بیکشم ملک عجم دریغ خون خوردن

از

رشت ۰ گر کار از آهوی تاتارم ۰ معنی بیت آن است ملک غیب ما از این محنت

کشیدهای دشت عشق زیرا که تعلیم ذات صحرا گردیهای آهوی دشت مشکین تتار هستم که

که آهوان تیر عشق اند اطهار از خود رمیده و است رشتها هستم بیت من به سر منزل عنقا نه

بخود بردم راه ۰ قطع این مرحله با مرغ سلیمان کردم ۰ عنقا کنایت از ذات مطلق است

و مرغ سلیمان عبارت از توفیق ایزدیست یا کنایت بر شداست بیت ذره همه گل

گوی حکایت با صبا کردم ۰ یعنی حکایت آتش عشق با قاصد او گفتم یا همین صبا را آتش دادم

بیت شرمم از خرقه آلوده خود می آید ۰ که بر او پاره به صد شعبده آراسته ام ۰ شعبده یعنی بازی

و در اینجا یعنی محنت و مشقت است و گر بر خرقه زهد حضرت خواجه مقصود باید کرد شعبده

شعبده عبارت از زهد و ریاضت ریاییست بیت همچو حافظ به خرابات روم جامه قبا ۰

بو که در بر کشد آن دلبر نوخاسته ام ۰ خرابات جای بی رهانی طاعت رندان که در این خرقه ریایی را

بر اندازند بلکه جامه عنصری خود را از خوف بیندازند معنی بیت آن است مانند حافظ در خرابات

گریند جامه خود را پاره باشد که در بغل خود بگیرد محبوب نوخاسته ما را یعنی برهنه گشته ام که آن دلبر

نوخاسته ما را در بر کشد یا بی ... کرده که آن دلدار ما را باز بپوشاند بیت

امروز ... دلق ملمع نه ... ۰ دلق ملمع که داند روشن آراسته و پیرایش

پیراسته که آن عبارت از دلق ریاییست یعنی دلق زهد بیت گرچه ما بندگان پادشهیم ۰ پادشاهان

ملک صبحگهیم ۰ رنگ تزویر پیش ما نبود ۰ شیر سرخیم و افعی سیهیم ۰ شاه بیدار بخت را هر شب

ما نگهبان افسر و کلهیم ۰ گو غنیمت شمار صحبت ما ۰ که تو در خوابی و ما به دیده گهیم ۰ شاه منصور

واقف است که ما ۰ روی همت به هر کجا که نهیم ۰ دشمنان را ز خون کفن سازیم ۰ دوستان را

قبا و کمر ببندیم ۱ شاه منصور را دشمن صعب روی نموده و از هر طرف زور آورده و آن
پادشاه منکوب شد و حضرت خواجه در دل تصور کرده بجنگ در پیوست و بران فتح یافت
حضرت خواجه از کشف دریافته همین غزل را بدیهه گفته فرستاد و نیز بنده خود را فرستاده
چنانچه می فرمایند بیت دام حافظ بگو که باز دهند ۱ کرده اعتراف ما گواهیم ۱ در ان غزل که
کس را نه پرسد ۱ من از پریشانان بشنفته بپرسیدم ۱ غم غایت مست پریشانان کنایت از سرور است بکلام
بیت بوی‌های غریبان نه فقط پردازم ۱ موی‌های غریبان نه کریهای ما فرمان بیت در مکتب
غم تو چنین نکته دان شدم ۱ حرف وحدت یعنی از وجود حقیقت خود از عشق تو جز داد کشتم
بیت ما که از تو قناعت ساز در برگ معاش ۱ تن حاصل که ملوکان یکرنه از مال بیت به تخت
گل بنشانم بتی بسلطانی ۱ ز سنبل و سمنش ساز طوق یاره کنم ۱ تخت گل عبارت از دل است
بت عکس وجود مطلق وقتی که سالک راه حقیقت از کسب جسمی نفس صفت برقع سخت مستحکم
دل از روی درخشان آن بت که عکس وجود مطلق است بر اندازد و مانند خورشید باورنگ سلطانی
و بر چار بالش عرش بر بالا بنشاند و آنچه تجلیات ذاتی و صفاتی در آنجا است به پیشگاه وسیع
خاص و عام بنرنگ نو عروسان چمن از هر طرف بهار بوقلمون خرمی مینمایند و دلهای سالکان
حرم اسرار معرفت میربایند سنبل عبارت از ان تجلیات است که از نور ذات مانند مردمک
چشم دلربا چون سیاهی روی قمر در ان مسکن منجلی است و یاسمن مراد از آن تجلیات است که از
نور صفات است برنگ آتش ظهور هویدا است معنی بیت آنکه است بر تخت دل بنشانم آن
بت عکس وجود واجب الوجود را برای کردن سلطانی و از تجلیات ذاتی و صفاتی او را طوق
و یاره کنم و رسم و آیین جمیع ملوکان است وقتی که بر اورنگ سلطانی بنشینند طوق مرصع بگردن

در ستاره

در ستاره در عراب بند دست میکنند و اگر نظر تصور بر معنی صحیح بیت بیاید نموده
درست است ولیکن با معان نظر سست زیرا آنکه تخت گل یعنی تخته باغ سمن و سنبل
که در آنجا است و نزد اهل تصوف مآل ایشان بیاری لا یعنی رو نما است بیت ای نوای سرو
روان با گل و گلشن چکنم ۱ زلف سنبل چه کشم عارض سوسن چکنم ۱ آه کز طعنه بد خواه ندیدم
رویت ۱ نیست چون آینه ام روی ز آهن چکنم ۱ بشنو بر قصه میر و امیرزاده با حضرت
قدس سره ارادهٔ کامل داشت و یکدم از خدمت گرامی خود را جدا نمیداشت روزی از حسد
حاسدان بقید چاه زندان ملک یعقوب گرفتار آمد که از قید قلم سختش سبراث و هر روز
که حضرت برای دیدنش در ان چاه زندان تشریف ارزانی داشتند اکثر عزیزان زنادر
ایشان مطعون میساختند و این چند بیت برای تسکین دل امیرزاده بدیهه فرموده بودند
بیت برادر زاهد و بر درد کشان خورده مگیر ۱ کار فرمای قدر میکند این من چکنم ۱ برق غیرت
که چنین می جهد از مکمن غیب ۱ تو بفرما که من سوخته خرمن چکنم ۱ شاه ترکان چو پسندید
بچه ام انداخت ۱ دستگیر ار نشود لطف تهمتن چکنم ۱ منیژه نام دختر افراسیاب که منظور
پهلوان بیژن بود روزی او را افراسیاب در قید چاه مقید کرد آنچه رستم او را از چاه خلاص نمود
و در اینجا عبارت از تهمتن لطف ایزد است چنانکه تحقیق از اهل تحقیق است که هم در آن
روز پادشاه امیرزاده را از قید خلاص نمود بیت شبل الاسد بصید دلم حمله کرد من ۱
گر لاغرم و گر نه شکار غضنفرم ۱ شبل الاسد بچه شیر که عبارت از شاهزاده یا شاه حضرت را
برای مدح خود طلب داشته بود و ایشان این تمام قصیده گفته به پیش پادشاه فرستاد که
باز پادشاه زاده را رخصت شد بیت کالا مروی مروت نعمان صدق صفا ۱ جود و عمل

سماحت عنصر لطف کرم؛ سماحت جوانمردی و در کارهای آسانی کردن با کسی عنصر ذات
بوالعلم صاحب حکمت عبارت از افلاطون است بلکه از بر عدوی سلطان ابراهیم؛ بر عدوی
جرمانه کر پادشاه از کسی بگیرد من لم یتقبل دا آ اعجبا کیف ینام؛ کسی را که پیش آید تحقیق
در وعجب است که چگونه خواب کند و اکثر دعوا که و ملامت و نکبت الایام آن است
دعوی لغو آن توی در این زمانه است بیت زاهد چو از نماز تو کاری نمیرود هم مستی شبانه و
سوز و گداز من؛ کاری نمیرود یعنی هیچ کار از مستی شبانه و از سوز و گداز من و از نماز تو بر نمی آید
یعنی موقوف بر عنایت است بیت از این مروّجه خرقه ننگ دارم؛ یک کرشمهٔ صوفی وشم
فکنده رکن مرقع رواج گرفته که عبارت از خرقه زنار باشد کرشمهٔ صوفی وشم یعنی آن کرشمه
که بطرز صوفی کرده و او را از تعلقات پاک ساخته و نیز آن کرشمه صوفی وش را از سر کن کلمه
عاشقان خود را فکنده رسازی بیت عبید ان آفتاب از دلبر غافلند؛ ای ملامت گر خدا را رو د
بهبین در بین؛ عبید ان آفتاب یعنی پرستش کنندگان آفتاب دلبر عبارت از رویت حق است
و در هر جا دیده شود در دل و آفتاب در روی دیدم رویت حق است و یا روی آفتاب پرست
به بین اگر چه در تفاوت است المستشار مؤتمن طلب بشارت کرده شده معتبر است
بیت بر بین نه همینوانه معمای دوش؛ که خط جام که فرجام چه خواهد بودن؛ بر بین نه عبارت
از سر شد است خط چیزی که در جام است و در این بیت از گردش فلک است که او را زمانه
بنامند معنی بیت آن است بر من تحقیق فرموده بطریق معمای دوش که از خط گردش جام
فلک سر این هم چگونه و چه خواهد بود یعنی حکم تقدیر در دم و در این سخن کرامت با کافر
چنانچه حضرت [illegible] حیرت زده ام بغلطی حال؛ تا چرخ زمین را آخر کار

بالایت

بالایت مصحفی طراز زد؛ پا بند کن به رند و سازد و بیت آن می که در سبو صوفی بعشق
برد ی کند بیت از عشق ندیم است در سبو یعنی سبوی زارت
صوفی مراد از سرور کائنات است صلی الله علیه و سلم کرشمه اشارت چشم ساقی عبارت از مرشد است
معنی بیت آن است آن شراب محبت اصلی که در ارادت الهی دل حضرت علیه السلام که
بر مزی باطنی برد کدام وقت برای اشارت خواهد کرد ای مرشد من بگو یعنی آن می کدام
وقت نصیب ما خواهد شد بیت هر گلی نو ز گلرخ یاد همیکند ولی؛ گوش سخن شنو کجا
دیده اعتبار کو؛ ای عزیز از اسرار الهی بگشند از این گرین فی کمال رشنو و نیز که پرده
اسرار از رخ جمیع اشیای روان چهره زیبای کلند اردر نظر اهل الله بر انداز نه کل بها نات
بلسان قال و حال ما شدند با آن در سخن در آیند و لیکن از این گفتگوی اشیای رکوش
سخن شنو کدام از تماشای صورت اصلی هنا کلها دیده هر خراشنده [illegible] نه دارند و عزیز چشم
[illegible] این خاک در درختان ماننده خلقت انسان تماشای کرد و گفتگوی اسرار زبان
هر گیاه بهمین گوش می سنت که آن گلرخ حقیقی را بجنه بین و وجود شان میدهد و بیدار
وجه اثبات او میدهند چنانچه منقول است هر گیاهی که از زمین روید؛ وحده لا شریک
می گوید معنی بیت آن است هر گلی نو که در بهارستان باغ میدمد از حسن گل حقیقی یاد
تحقیق میکند لیکن گوش شنوائی است که سامع ذکر او گردد و دیده معتبر کو که بینندهٔ حال
و احوالش باشد که سخن من از کی است بیت یعنی دیوانگان بیت انّی رایتُ دهراً
من هجرک القیامه؛ بدرستی من دیدم زمانه را از جدائی تو قیامت لیتَ و سوع یعنی
هذا النا العلامه بیت اشکه [illegible] چشم من این برای نشانه است من جرب المجرب حلت به الندامه؛

کسی که بهانه می‌آید از سوره را فرو رآید بانگ پشیمانی کالشمس فی الضحی یا تطلع من الغمامه
چنانچه آفتاب طلوع می‌کند از ابر بی بعدها عذاب فی قربها غرامه در جدائی او
شکنجی است در نزدیکی و تاوان زده شدن است والله ما رأینا حبّا بلا ملامه
قسم بخداست ندیده‌ایم ما دوستی را بی‌ملامت حتی یذوق منه کاسات الکرامه
تا بچشید ازان جام کاسه را از بخشش بیت آشنا باشاره عشق درین بحر عمیق غرق
گشته نگشته به آب آلوده بحر عمیق کنایت از دریای معرفت است با آب آلوده یعنی
با این آب ظاهر بیت ز شور عربده شاهان شیرین کام شکر شکسته سخن ریخته زباب زده
شور نمکین و جوش کردن و در ستیزه و جنگ و عربده جنگ در دست درازی کردن و بهم
پیچیدن از روی خنده شکر کنایت از لبان است سخن مراد از حرف ره زباب نمکین
و در اینجا کنایت از نمکین طینتان است معنی بیت آن است ز عشق یار از دست درازی
معشوقان شیرین کام و شکر لبان و سخن حرف ره آنها ریخته و مردم نمکین طینتان دور شده
یعنی دور شده در آنجا وصل جمیع محبوبانست بیت بیا آن سرخ گل بر زر گل شد که این هر
دو گل انده گلستان به سرخ گل روی محبوب و زر گل روی عاشق گلستان کنایت
از مجلس است بیت شیخ میکنند چشم کس ندیده است ز مروارید که گوشم در جهان آبه فاعل
میکنند چشم حضرت است کس ندیده است بیت اتت روائح نجد والحمی و زادت غرامی
آمد بوی‌ها گل مرغزار دوست و زیاده شد شوق من من المبلغ عنی الی سعاد سلامی
کیست رساننده از من به یار محبوب سلام من اذ تقربت من ذی الاراک طائر حنینی
وقتی که نزدیک کند کسی را که خداوند است اراک است ای به به اراک مرا بموضعیت

و دراین

و در اینجا مرقد منور حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم است فلا تنزدع من روضها
اثنین حمای پس شب نگذاری از باغهای آن مرغزار نالیدن مرا یعنی بجواب او را سزاوار
نمای رایت من عضبان الحمی قباب خیامی دیدم من ارزش خیمه‌های درختان
مرغزار قبه‌های خیمها را و انثنیت بنجد و حرت نا قض عهدی و از فراقش گشتم من
بسوی کوه نجد و گشتم شکننده عهد فما یطیب یومی وما استطاب منامی چیست
که خوش سازد روز مرا و چیست که خوش سازد شب مرا قدمت خیر مقدم و نزلت
خیر مقامی آمدی تو نیک آمدی و فرود آمدی مقام نیک را بعدت منک و قد صرت
ذا البنا کالهلال و دور گشتم من از تو و تحقیق گشتم که از تنده ام چو ماه نو بیت یا ملجاء
البرایا یا واهب العطایا ای پناه خلق وای بخشنده بخششها عطفا علی مقل
حلت به البلایا مهربانی کردن بر مفلسی که فرود آمده است بآن مفلس بلاها
فلاتنت ومن الما کل شی حی پس نمی برد و از آب هر شی را زنده که است یلغ الکلاته
یا منتلد یعنی بینی رسید طاقت ای هر دو که چشم من آن طاقه که در میان من و تو بوده
و کل اخ یفارقه اخوه و هر برادر از و جدا می شود برادر لعمر ابیک الا الفرقدان
سوگند بعمر پدر تست مگر فرقدان که دو ستاره اند بیکدیگر پیوسته که آنها از فرد جدا نمی شوند
سلمای منذ حلت بالعراق محبوب من هرگاه فرود آمدی در عراق الاقی من هواها
ما الاقی شدم من از دوستی او چیز را که ملاقی شده‌ام الی رکن علم طال اشتیاقی بسوی
سرای من را از شد اشتیاقی من الا تسل ایام الفراق و آن را و آگاه باش یا در بدن
جدای اسقاک الله من کاس الدهاق سیراب کند ترا خدای تعالی از کاسهای شراب

خالص ربع العمر فی مرعی حماکم؛ بهار عمر در چراگاه نگهبان شماست حماک الله یا عهد
التلاقی؛ حمایت کناد ترا خدای تعالی ای زمان ملاقات نهاک الشیب عن نیل العذار
منع کرده است ترا پیری از وصل زنان پاکیزه سوی تقبیل خد واعناقی؛ بجز از بوسیدن
رخساره و بغل کردن و سوعی بعدکم لا تحصر ها اشکها من پس از شما حصر کنند
آنهار انکم بحر عمیق من سواقی؛ پس بسیار دریای عمیق از جویهای خرد است مضت
مضت فرص الوصال وما شعرنا؛ گذشت فرصتهای وصال وآگاه نبودیم ما ثبتت
سلمی بعید عنها فؤادی؛ بنده گرد محبوب بعد و گیسوی خود دل مرا و روحی کل یوم الی ینادی؛
و روح من هر روز نداء میکند که از پی خلاص من شود ای فتی تنکر فی حب لیلی ای کسی منکر
میکردانی تو مرا از دوستی محبوب غریق العشق فی لجج الوادی؛ غرق شونده عشق شوی
در دریای دوستی وادصلنی علی رغم الاعادی؛ وصال ده مرا بر عکس دشمنان نعم ها است
بر اغنروزن بنا چار غم ما ترا باید خورد بنا چار اگر غم ما نخوری به بینی آنچه ترا نشاید بلیل
بلیل مظلم والله هادی؛ در شب تاریک خدای تعالی راه نماینده است سلام الله ماکر اللیالی؛
رحمت خدای باد مادام که مکرر شود شبها واحادیث المثانی والمثالی؛ و حکایتهای
مکرر مانند علی واد الاراک ومن علیها؛ بر بیابان اراک و بر کسی که بران بیابان است
ووادی بالتوافق الرمالی؛ وحانه من بر تنده خاک و بر ریگ باشد یعنی افتاده
وادعو بالتناثر والتوالی؛ و دعا میکنم من بیاپی و پی در پی اموت صبابة بالب شوقی
مردم من از روی عشق ای کاشکی که دانستمی من بدری متی ینطق مشتهی عن الوصال؛
که کدام وقت سخن گوید برت دهنده از وصال دوست فحبتک واجبة فی کل حین؛

پس

پس دریغ تو خوشی من است در هر وقت و ذکرک مونسی فی کل حالی؛ و یاد کردن
تو دوست من است در هر حال و علم الله حسبی من سوالی؛ و حال اینست که دانستن
خدای عز و جل بس است از سوال من لمع البرق من الطور وانست به؛ روشن شد برق
از طور و موانست کردم با ان برق فلعلی لک آت بشهاب قبس؛ پس کاشکی
بهر ترا آینده باشم بر روشنایی پاره آتش بشر الله طریقا بک ملتجی؛ ای تا کند خدای تعالی
راه را ابتدای مطلوب من کتبت قصة شوقی بدمعی الباکی؛ نوشتم من قصه شوق را
و حکایت چشم خود را گریه کننده است ایا منازل سلمی واین سلماک؛ ای منزلهای
محبوب کجا است محبوب من وهات شمة کرم مطیب تاکی؛ بیار بوی انگور
ره پاک کننده و پاکست دع التکاسل فاغتنم نقد جوی مثلک؛ بگذار سستی و غنیمت
شمار اینهم را که تحقیق روان شده است مانند تو یعنی یاران که مانند تو بودند وانا اضطرت
فتلا فعا تمی شاکی؛ من بیقراری میکنم دران حالت که کشته شده ام و کشنده من شکوه کننده است
ای ماثر محیای من محیاک؛ بیدید من نشانهای زنده کی خود را از زنده کی تو
یا مبتسما بحالی دجان اللالی؛ ای درخشنده آرنده بحال من در جای یعنی من را که پر
از مروارید است فی العشق بعجبات یاتین بالتوالی؛ در عشق عجایبها است که می آیند پی
در پی لله ذات وصل کان الحبیب فیها؛ مر خدای راست نکویی وصل در وصل نام جای است
که بوده است دوست دران وصل طار العقول طرا من نظرة الغزالی؛ جهید و پرنده است
عقلها همگی از نظر کردن غزال یعنی از نظر کردن محبوب یا راکب المنابر من مولی وهادی؛
ان تمت اهل نجد کلم بحسب حالی؛ اگر ملاقی شوی تو صاحبان نجد را کلام کن موافق حال من

المعینکا ثنا م شوق تا الارض نجد چشم من نمی خوابد از جهة شوق در زمین نجد را
و القلب ذات وجدی ذاته الغزال و دل صاحب شوق است در ذات محبوب
او ذوید بالوکا ایاما الهوس و مالی آزار دارد ام من به دستیها چه جرات است مردوستی را
و چه جرات است مراقم فاسقنی حیقا اصفی من الزلال بر خیز پس بنوشان شراب الکه صاف
تر است از آب شربها الملک قد بادی جهة جهة عالی ملک تحقیق فرمایند از کوششهای
او و از بزرگی او و جهه بالکلی وسیع و کوشش در کاری و بالفتح پدر به ره و به ره در معانی بوده و جهت
وجود و بلندی از رتا الکری و عظمت و بزرگی آمدن در چشم اختتام غزلیات من لسان العرب
بیت این قرش رقم که بر کل رف رمیکشی خط بر صحیفه کل کلاه ارمیکشی خوش رقم عبارت
از خط بر آوردن روست خط کشیدن رو نمودن معنی ظاهر بیت انگه حرم نشین نهان خانه دل
زلها سوی هفت پرده به بازار میکشی نهان خانه کنایت به ست با چار هفت پرده چشم بیدار
یعنی ظاهر میکنی بیت کاهل روی چو باد صبا از انبوی زلف هر دم بقیه سلسله در کار میکشی
صبا را مقرر است که فقط بوی زلف گفتار است داد از وصال مدام محبوب بیزار است کاهل
صبا با این معنی است که در وصل جانان است و در عبارت بوی زلف چیست است
حضرت قدس سره دل خود را میفرمایند ای دل کاهل سیری در تحصیل وصال جانان مانند صبا
زیرا که در بوی زلف همیشه در قید زنجیر فراق خود را در کار پریشانی میکشی یعنی بیوی زلف از دولت
وصال محروم میمانی بیت شاید که آب ملکت دست بگیرد که تشنه لب از چشمه حیوان بدرآئی
آب کنایت از آب بقا است که آن ذات عشق است و ملکت مراد از به قدرت است چشمه حیوان
کنایت از حیات عارضه است معنی بیت آن است کاه محروم که آب بقا به قدرت دست نیابد

وال

و اگر در عین آرزوها از چشمه حیات عارضت بیرون آئی یعنی اگر در زندگانی خود را فنا فی
الله نمای تحقیق در منزل بقا بالله در آئی بیت یکدم غریق بحر خدا شد گمان مبر کز آب هفت
بحر بیک موی تر شود هفت بحر عبارت از هفت فلک معنی بیت آن است تمام غریق
دریای عشق شود در کشتی من هیچ شک مبر که از آب دولت هفت فلک مقدار یک موی تر شود
یعنی این شد نیست که بغیر از عشق الهی از سلطنت و جاه و منال انده که نسبتی نفس دل را
خواهد شد ساغر لطیف مراد از دل است می کنایت از عشق الهی است که داران ساغر
بریخته اند خاک عبارت از خواهش نفس در آرزوی دنیا است بلا خواری مراد از منع
قبض جان است معنی ظاهر بیت در آستین کام تو صد نافه مندرج و آن را فدای
طره یاری میکنی آستین کام کنایت از دل است نافه مراد از معرفت بوسیله عشق
طره یار عبارت از خط لوح محفوظات است که در وی تمام سطور تمام حقیقت خیر و شر عالم
درج نموده شده و در دو سطرش ماهیت تمام روای ملک و ملکوت و کاینه سطرش موقوف
بر زبان پیغمبران صلوات الله علیهم اجمعین و در دهان جمیع اهل الله گذاشته اند دو سطرش
زیب روی وجود مطلق است و نیمه سطر حلقه آن چهره و زلف یار مدد کننده آنکه کار
معنی بیت آن است در دل تو صد نافه معرفت در جنه آنها را قرآن آن خط طره اولین مدد
کننده خود نمیکنی یعنی اعمال که تر در کارهای خود که تر است موقوف بر آنکه جف القلم
بما هو کائن و در کرده آن کار است که باشی و این مرتبه تسلیم است بیت نقطه عشق نمودن
عشق بشه یا مرکز وجود که عبارت از دل است دایره مراد از جسم است معنی بیت
آن است حقیقت مرکز وجود من بتو ظاهر نمودم حیران شد و گفته ما از اصل ممکن وا گرنه تحقه

که بنگری از دایرهٔ وجود خود بیرون باشی یعنی تا که نظر بکنی جان تو در وجود نخواهد ماند بیت
کاروان رفت و تو در خواب و بیابان در پیش کی روی ره ز که پرسی چه کنی چون باشی کاروان
عبارت از حواس عشره است وقتی که آرام بمنزل برسد هیچ از آنها همراه آن کس
نمی ماند چنانکه حضرت شیخ شیرازی قدس سره میفرماید کوس رحلت بکوفت دست اجل
ای دو چشمم وداع سر بکنید ای کف دست و ساعد و بازو همه تودیع یکدیگر بکنید در خواب
کنایت از غفلت است بیابان مراد از بیابان مرگ است معنی بیت آن است
کاروان حواس که همراه تو بود رفت و تو در خواب ماندی و صحرای مرگ در پیش کدام
وقت خبرداری خواهی شد و از که خواهی پرسید حقیقت راه را و چکنی تو خود و چون در
این باشی الی معنی آن است هرچه عبارت و طاعت از عشق الهی در موسم جوانی
بظهور می آید از حواسهای رفته یعنی در عهد پیری نمی آید بیت تاج شاهی طلبی گوهر
ذاتی بنمای ور خود از گوهر جمشید و فریدون باشی گوهر ذاتی مراد از گوهر هنر است و گوهر
دوم یعنی اولاد معنی بر ظاهر بیت ساغری نوش کن و جرعه بر افلاک انداز چند چند از غم ایام
جگرخون باشی جرعه بر فلک انداختن عبارت از بی پروا و بی نیازی شدن است بیت
اگر با زلف و رخ یار گذاری شب و روز فرصتت باد که خوش صبحی و شامی داری زلف عبارت
از ارادت ازلی است که هرچه در نصیبهٔ آن کس بود قدرت مسطور است بران شاکر باشد و
رخ مراد از ان تجلیات است که در شهود و غیب بر سالک هویدا میکرد و معنی بر ظاهر بیت
خال سرسبز تو چون دانهٔ عیش است ولی بر کنار چمنش وه که چه دامی داری خال سرسبز عبارت
از اسم باطن است زیرا آنکه برابر رونق عشرت بخشی دلها است میداند که سر هم از خداست

بجنبش

بجنبش مراد از رخ است و آن عیش تجلی رحمت است زلف در اینجا کنایت از اسمهای
قهاری و جباری است حاصل بیت آن است بر روی رحمت تو خال اسم مدلی دلها است
و لیکن زلف اسمهای قهاری و جباری هر دو طرف روی تو خوش پیچیده است
که ایسه از زلف نظر دل مدام یک دم بر چهره ات ثابت باشد بیت گر محتسب کدوی باده
بزند سنگ بشکن کدوی سر او نیز بخشتی محتسب عبارت از نفس اماره است
کدوی باده مراد از دل است که پر از بادهٔ آگاهی است سنگ مراد از باز داشتن دل
از طاعت و غیره خشت کنایت از ریاضت معنی بر ظاهر بیت صد باد صبا اینجا با
سلسله در رقص اند این است حریف ای دل تا باد نپیمایی صد باد عبارت از
فرشتگان مجرد چنانچه از انجمله حضرت جبرئیل علیه السلام است و هر کسی که بدرجه ولایت
خاصه پیغمبران میرسد از جانب الله مخبر صادق یعنی فرستاده برای ظاهر نمودن اسرار
تجلیات که در عالم غیب و شهادت بران مبتلی میکردند ملازم سالک راه محبت می شود
و این فیض ربانی او را در مرتبهٔ شریعت محمدی بظهور می آید و درین بیت لفظ اینجا اشاره
بدرجه حقیقت است که آن عین ذات وجود مطلق است سلسله کنایت از آن اسرار است
که بغیر وساطت قاصد و پیغام میان عاشق و معشوق مواجه از روی ناز و نیاز روی مینماید
چنانچه از شیخ حقیقت میان عاشق و معشوق رمزیست که کراماً کاتبین را هم خبر
نیست باد پیمایی حاصل است در اینجا عبارت از بی حاصل بودن دنیا و اهل دنیا است
معنی بیت آن است صد فرشته در راه عشق با یک سلسله اسرار که میان عاشق
و معشوق است در رقصند بشوق این است راه رفتن ای ایدل تا دور از اهل دنیا

پس حاصل نکته بیت میان نداری و دارم عجب که هر ساعت میان مجمع خوبان کنی میان داری
کرشمه و سرو روی و یکسو بودن بیت چو گل بدامن ازین باغ میبری حافظ چه غم ز نعرهٔ زیار باغبان داری
گل مراد از تجلیات الهی است باغ عبارت از ازل است باز زجر باغبان نگهبان و در اینجا کنایه
از نفس اماره و شیطان که رقیبان گل تجلیات الهی اند بیت چو نقطه گفتمش اندر میان دایره آی
بخنده گفت که ای حافظ این چه پرگاریست معنی بیت آن است مانند نقطه گفتم او را در میان
حلقه عاشقان در آ خنده کنان گفت که ای حافظ این چه پر فریب مستی ترا چون است ترا که
مانند نقطه ما را در آن حلقه ای باید بود یا در آن حلقه چه پرگار بود نیست یعنی در اینجا آمدن خوب
نیست بیت جای حضور دلکش است این سرای زینی ز ریب و ساقی عزم طرب سرا کن ای
حضرت خواجه قدس سره العزیز را درین تمام غزل تعریف جسم دل خویشتن است میفرماید که ای
حضور محبوب دلکش با امن است این سرای وجود از ین دروازه بخوشی و بقصد طرب
آخرت در آی این خانه است در دولت از کدام خاک پیدا شده که در جهت در شکر خدا
گلشن دل تو سایه خدای هر وقت در محبت در تو میکند شراب خواری از شفق آفتاب
در جام فلک و معنی چند بیت دیگر این غزل پر ظاهر است بیت برو چو بخت من ای چشم
مست یار بخواب که در پیست گنج روان را بر تو مقداری گنج روان نام گنجی است یا گنج روان ع
یا خزینهای ما یا مخزن اسرار ازل ما که بیت آن است ای چشم مست مانند بخت من همیشه در
خواب مرو که در پیست عمر جان ما و یار ما از دیگر تو قدری یعنی در بیداری قدر جان ما را
نمیدانی در خواب چگونه در خاطرت باشد که قدر آنها را معلوم نمایی چشم مست یار اگر کنایه
حضرت ایشان را یار شده و درست معنی صحیح است خواب مراد از غفلت است گنج

روان

گنج روان جهان یا گنج که در عهد کیخسرو و پادشاه زمانه شد از بر آمده بود معنی بیت آن است
مرو مانند بخت من ای چشم مست در شهر در خواب غفلت زیرا که پیست گنج روان را
تو زیرک چشم تو مقداری یعنی بهر چیز که نظر میکنی از خاک زر و از سنگ طلا میکرد و چنانچه
فرموده است آنانکه خاک را بنظر کیمیا کنند آیا بود که گوشه چشمی با کنند پس خواب غفلت
کردن ترا مانند بخت من مدام مناسب ندارد بیت ز پرده کاش برون آمدی چو
قطرهٔ خواب که بر دو دیده ما حکم او روان بودی پرده مراد از حجاب انگور است
و دریا عبارت از پرده حیا است قطرهٔ آب کنایت از شراب است معنی بیت
آنکه است از پرده حیا کاشکی برون آمدی ای محبوب مانند شراب تحقیق بر دو چشم
ما حکم او روان می بود یعنی چنانچه شراب از پرده بر آمده و حکم او بر دیدهٔ ما جاریست
ای معشوق اگر تو از پرده حیا برون آمدی مانند او بر چشم ما حکم تو روان خواهد شد بیت
چه ما بره تر لبته چه را نه ذوق عشق در یا دلی بجوی دلبر در آمدی در یا دل عبارت از
اهل عشق است جوی مراد از چشم شاه پر رحم است یعنی ما ترا عشق از کسی حاصل کرد و
قدر عاشق ما نمیدانی بیت دل که آینه شاهیست غباری دارد از خدا میطلبم صحبت
روشن رائی روشن رای مراد از شراب است که مزیل کدورت است بیت کرشمه تا هی
است که حافظ دارد آه اگر از پس امروز بود فردایی ما آل معنی آن است اگر ازین پس
روزی که بود فردای قیامت از بی‌مسلمانی بجز انفعال هیچ حاصل نشود بیت که جام
جم از کان جهان دیگر است تو تمنا ز گل کوزه گران میداری جام جم مراد از دل است
که گوهر او از ذات الهی است بیت بیا که خرقه من گرچه وقف میکدهها است

زنار وقف نیاید بنام من رندی حال این دو بیت آن است خرقه زهد من اگر چه وقف
میکده ها شده از زنار وقف هیچ دام و دری بمن نرسید که خرقه زهد من مستحق حال وقف
خانه برای چه مقابل یک فی غنه که از و شراب بهم برسد خرقه را نمی خرید آنکس که ارخشه
صد که دراقش را از آلهی پیرمغان و آن نه مراد از نه که از و شراب میکشند که بمهر
که با خورشید دارم هم وثاق مسیحا مراد از شراب است که در ذات خود غیر را نمی
خواهد خورشید عبارت از اسرار وجود مطلق است بیت سحر که ره روی در سرزمینی
همیگفت این معما با قرینی که ای صوفی شراب آنگه شود صاف که در شیشه بماند اربعینی
بعد و مراد از سالک راه حقیقت سرزمینی عبارت از زمینی میکده است قرینی کنایت
از دولت صوفی است معنی بیت آن است وقت سحر سالک ره در سرزمینی میکده
میگفت این معما با دوست خود که ای صوفی شراب از آن شود صاف که در شیشه
چهل روز حال آن است ای صوفی اگر تو شراب در شیشه خلوت چهل
باده شوی تو صاف خواهی برآمد بیت همای چون تو عالیقدر حرص استخوان تا کی
دریغ آن سایه دولت که بر نا اهل افکندی همای عالیقدر مراد از همت اشان بازل
استخوان کنایت از حال و منال دنیا است معنی بر ظاهر بیت بخوبان دل مده دیگر ببین آن
بیوفایها چه با تبریزیان کردند سکاران الوندی الوند نام موضعی است که در کوه واقع
است و اهل تبریز و مردم آنجا بسیار اهل حسن و جمال اند روزی تبریزیان اهل مشرب را بجگر
بالوند بر ده به تماشی گرفتار نمودند و بکشتی دادند تا این حال بیان در میان تبریزیان
والوندیان خصومت است و در این مراد از سکاران الوندی نفس و شیطان است

زیرا

زیرا در میان حسن ظاهری و شیطان تعرف بسیار است معنی بیت بر ظاهر است

قد وقع الفراغ من تحریر شرح بعض ابیات خواجه حافظ

قدس سره العزیز دان الحقیر المذنب

الاسیر المقید بقید

الذنب صالح بن

الشیخ یوسف بن

الشیخ مولا

بن الشیخ

... بن الشیخ شمس الدین بن الشیخ محمود
الملقب بالشیخ مولا اللهم اغفر لهم واحشرهم فی زمرة النبیین
والشهداء والصالحین بحرمة محمد صلی الله علیه وسلم وآله الطیبین
الطاهرین وصحابته الاکرمین آمین والحمد لله رب العالمین
۱۲۳۶
فی سنة الف ومائتین وستة وثلاثین من هجرة خیر البریة علیه
افضل الصلاة والتحیة انا وان کنت ولست فی مقام ومقال اهل المشرب
ما ما سبق عشرین سنة مرای ومثالی ومنای ویقظتی فی کل اوان وزمان
مضی عمری فی محبتهم والسعی فی اثرهم ونفیه والشیطان وحب الدنیا فقعد بی
عن الوصول والمطلوب اما بعد فان النبی صلی الله علیه وسلم قال المرء محشور مع من احب
وانا تراب اقدامهم ومتشبث بهم محقق من تشبث باذیال المقبل فهو مقبل



نقل است از تذکرة الاولیا آورده اند که روزی شیخ جنید بغدادی قدس سره در بازار
میگذشت حکیمی را دید که داروی سازد پرسید ای حکیم داروی دفع گناه داری حکیم
متحیر شد و سر در پیش افکند ناگاه دیوانه سر و پا برهنه از آن راه میگذشت گفت ای
خواجه داروی دفع گناه من دارم لیکن تلخ است نمیتوانی آشامید شیخ فرمودند بگو تا
بیاشامم دیوانه فرمودند که هلیله از درخت درخت درویشی بیار و بلیله از
درخت بردباری و آمله از درخت اخلاق بیار و بیخ درخت اخلاص و شاخ درخت توکل
و گل محبت و میوه درخت صدق بیار و این مجموع را در هاون امید بنه
و بدست بکوب به توفیق بکوب چنانکه کوفته شود بغربال حسرت ببیز و در دیگ
بینداز و آن دیگ را در دیگدان قناعت بار کن و آتش شوق را برافروز و آب
بیچارگی را در بریز تا بجوش آید و بکفگیر مروت به جنبان تا پخته گردد و در
ندامت بینداز و به آب کرم دیده گرایان خیر کن و تناول کن گناه کار بر
بابه و این دارو مجرب است و بارها از مرض معصیت گناه شفا داده است
فرموده اند که وصیت میکنم ترا ای پسر که من بعلم و ادب و تقوی در جمیع احوال بقضا باید و
تتبع آثار سلف کنی و ملازم سنت و جماعت باشی و فقه و حدیث آموزی و از صوفیان
جاهل پرهیزی همیشه نماز بجماعت گذاری بشرطی که امام و مؤذن نباشی و در گر طلب
شهرت مکن که شهرت آفت است و بمنصبی مقید مشو دائم گمنام باشی و در قبالها نام
خود منویس و بمحکمه قضا حاضر مشو و ضمان کسی مباش و به وصایای مردم در میا و با
ملوک و ابنای ملوک صحبت مدار و خانقاه بنا مکن و در خانقاه منشین و سماع بسیار

مکن